



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



۹-۱۰

شماره ۱۰۰

SABAH

فصلنامه علمی و پژوهشی

پژوهش‌ها و پاسخ‌های دینی

سال نهم / شماره نهم / زمستان و بهار ۱۳۹۷



قرآن و تفسیر قرآن و حیات مایه‌ها
 سیاست ارتباط ایران و آمریکا
 زمین پژوهش آئین و عقل
 کلام آراء فقهی
 مهدویت و امامت ائمه اطهار (ع) با مباحث
 قرآنی و مفسرانه آیه‌ها
 تاریخ اسلام از فلسفه تا روش‌ها
 تاریخ معاصر از ابتدای ۲۸ مرداد
 مشاوره و تربیت جوانان و خانواده
 حقوق اطفال و روح کلیه مسائل حقوقی غیره
 اینترنت آیدگاه‌ها علم حقوق و مشاوره و بانک نظام

با اشرف آیت الله معرفت (دامت برکاته)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صبح، پاسخگوی پرسش های دینی - سال دوم : شماره 10-9 - پاییز و زمستان 1382

نویسنده:

مرکز مطالعات و پاسخ گو به شبهات حوزه های علمیه

ناشر چاپی:

مرکز مطالعات و پاسخ گویی به شبهات حوزه های علمیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	صبح پاسخگوی پرسش های دینی - سال دوم : شماره ۹-۱۰ - پاییز و زمستان ۱۳۸۲
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۴	فهرست
۱۸	سخن سردبیر
۲۰	قرآن و تفسیر : قرآن و حیات جاویدان
۲۰	اشاره
۲۳	آیا می توان ادعا کرد که معاد، جسمانی است و تمام لوازم ماده را در بردارد؟ / سید محمد حسین میری
۲۸	معنای خلود که در قرآن مطرح شده چیست و آیا با عدل الهی سازگاری دارد؟ / محمد رضا هفت تنانین
۲۸	اشاره
۲۹	خلود در آیات
۳۰	اکنون ببینیم آیا خلود در جهنم با عدل الهی سازگاری دارد؟
۳۰	اشاره
۳۰	۱. عذاب بر اساس اعتقاد
۳۳	۲. عذاب جاویدان به خاطر بزرگی گناه
۳۳	۳. اثر وضعی و تکوینی عمل
۳۴	۴. تجسم اعمال
۳۶	سیاست : روابط ایران و آمریکا
۳۶	اشاره
۳۷	گفت و گو با دکتر منوچهر محمدی
۶۲	دین پژوهی : دین و عقل
۶۲	اشاره
۶۵	از دیدگاه قرآن عقل به چه معناست و دارای چه منزلت و جایگاهی است؟
۶۸	مقصود از عقلانیت در غرب چیست و در چه معنایی به کار می رود؟
۶۸	اشاره
۶۹	۱. عقلانیت نظری و عقلانیت عملی
۶۹	۲. عقلانیت صوری و عقلانیت محتوایی

- ۷۰ ۳. عقلانیت ابزاری و عقلانیت انتخاب
- ۷۱ ۴. عقلانیت معطوف به هدف، عقلانیت معطوف به ارزش
- ۷۱ جمع بندی دیدگاه وبر
- ۷۲ آیا حقایقی که از طریق وحی بر ما کشف می شود به اندازه ی حقایقی که از طریق عقلمان درک می کنیم اطمینان بخش است؟
- ۷۲ اشاره
- ۷۲ ماهیت و ویژگی های وحی
- ۷۲ اشاره
- ۷۲ الف - عصمت وحی
- ۷۴ ب - وحی فراتر از علم آدمیان
- ۷۴ ج - وحی بیانگر کلیات و جزئیات
- ۷۵ د - دفعی بودن معارف وحیانی
- ۷۵ ماهیت عقل و ویژگی های آن
- ۷۶ مقایسه ی معارف وحیانی با معارف عقلی
- ۷۷ تحقیق درباره ی باورهای دینی تا چه اندازه ضرورت دارد؟
- ۷۷ اشاره
- ۷۷ الف - عقل گرایی حداکثری
- ۷۸ ب - ایمان گرایی یا فیدئیزم
- ۷۹ ج - عقل گرایی انتقادی
- ۸۰ د - عقل گرایی معتدل
- ۸۲ کلام : راز آفرینش
- ۸۲ اشاره
- ۸۵ هدف از آفرینش انسان از دیدگاه فلسفه و عرفان اسلامی چیست؟ / محمدرضا متقیان
- ۸۵ اشاره
- ۸۷ ۱. حب ذات
- ۸۸ ۲. استجلا
- ۸۸ ۳. شناخت جهان
- ۸۹ ۴. بندگی پروردگار
- ۹۰ ۵. امتحان و آزمایش
- ۹۰ ۶. قرب و رحمت الهی

۹۰

۹۱ راه وصال

۹۲ هدف از سجده ی ملائکه برای حضرت آدم چه بود و چه کسی در این سجده مسجود واقع شد؛ حضرت آدم، انسان کامل، تمام انسان ها، یا مقام انسانیت؟ / عبدالله حیدری

۹۲ اشاره

۹۲ پرسش اول: به حسب ظاهر آیات قرآن کریم آدم مسجود ملائک قرار گرفت و این امر پس از امر خداوند واقع شد؛ پرسش این است که هدف و انگیزه ی سجده ی ملائک برای آدم چه بوده است؟

۹۲ اشاره

۹۲ الف - عبادت آدم

۹۲ ب - عبادت خداوند

۹۲ ج - عبادت خداوند و توبیخ ملائکه

۹۳ د - عبادت خداوند و تکریم آدم

۹۳ پرسش دوم: در این سجده چه کسی مسجود ملائک قرار گرفت؟

۹۳ اشاره

۹۳ احتمال اول - شخص آدم

۹۴ احتمال دوم - انسان کامل

۹۴ احتمال سوم - تمامی انسان ها

۹۵ احتمال چهارم - مقام انسانیت

۹۸ مهدویت و امامت : غیبت امام زمان (عج)

۹۸ اشاره

۱۰۱ آیا مسأله ی غیبت مختص به امام زمان (عج) است؟ / اکبر اسد علیزاده

۱۰۱ اشاره

۱۰۱ نمونه ای از غیبت های گذشته

۱۰۱ ۱. غیبت حضرت خضر

۱۰۲ ۲. غیبت حضرت موسی بن عمران (علیه السلام)

۱۰۲ ۳. غیبت حضرت یونس (علیه السلام)

۱۰۲ ۴. داستان غیبت حضرت عیسی (علیه السلام)

۱۰۳ ۵. داستان حضرت صالح (علیه السلام)

۱۰۴ ۶. داستان غیبت ذو القرنین

۱۰۶ ۷. غیبت ادریس (علیه السلام)

۱۰۶ ۸. غیبت ابراهیم (علیه السلام)

- ۱۰۷----- چرا حضرت مهدی (عج) از دوستان هم غایب هستند؟ / بهروز محمدی منفرد
- ۱۱۲----- ادیان و مذاهب : یهودیت -----
- ۱۱۲----- اشاره -----
- ۱۱۵----- نظر اسلام در مورد کتاب مقدس یهود چیست؟ / رسول رضوی -----
- ۱۲۲----- چرا طرفداران آیین یهود در برابر مسیحیت و اسلام سر تعظیم فرود نیاوردند؟ / حسن تهرانی -----
- ۱۲۲----- اشاره -----
- ۱۲۳----- ۱. نژاد پرستی -----
- ۱۲۶----- ۲. دنیاطلبی و سودجویی یهود -----
- ۱۲۷----- ۳. تقلید کورکورانه از بزرگان و علمای یهود -----
- ۱۲۸----- ۴. جمود بر عقاید -----
- ۱۲۸----- ۵. غرور علمی -----
- ۱۳۰----- تاریخ اسلام : نقش انبیا در پیشرفت تمدن بشری -----
- ۱۳۰----- اشاره -----
- ۱۳۳----- با توجه به حضور انبیا در اجتماع بشری - از زمان خلقت حضرت آدم(علیه السلام) - آیا می توان گفت انسان های اولیه دارای تمدن بوده اند؟ / غلامحسن محرمی -----
- ۱۳۶----- انبیا در تمدن سازی چه دستاوردهایی برای بشریت داشته اند؟ / امیرعلی حسنیو -----
- ۱۳۶----- اشاره -----
- ۱۳۹----- ارکان تمدن -----
- ۱۳۹----- ۱. علم و فرهنگ -----
- ۱۳۹----- ۲. نظم -----
- ۱۴۰----- ۳. امنیت -----
- ۱۴۲----- ۴. تعاون و همکاری (وحدت) -----
- ۱۴۳----- ۵. آزادی -----
- ۱۴۶----- تاریخ معاصر : کودتای ۲۸ مرداد -----
- ۱۴۶----- اشاره -----
- ۱۴۹----- علت شکست کودتای ۲۵ مرداد چه بود؟ / رضا جعفری نوقاب -----
- ۱۴۹----- اشاره -----
- ۱۵۰----- ۱. اطلاع یافتن مصدق از جریان کودتا -----
- ۱۵۰----- ۲. تأخیر در امضای احکام عزل مصدق و انتصاب زاهدی -----

۱۵۰

۱۵۳ نقش دولت های آمریکا، انگلیس و شوروی در کودتای ۲۸ مرداد چه بوده است؟ / سید علی خیرخواه علوی

۱۵۳ اشاره

۱۵۳ انگلستان و طرح اولیه ی کودتا

۱۵۶ نقش آمریکا در کودتا

۱۶۲ نقش شوروی در کودتای ۲۸ مرداد

۱۶۴ مشاوره و تربیت : جوانان و ازدواج

۱۶۴ اشاره

۱۶۷ نظر دین مقدس اسلام در مورد سن ازدواج چیست؟

۱۶۷ اشاره

۱۶۷ قرآن و سن ازدواج

۱۶۸ سن ازدواج از نگاه روایات

۱۶۹ سن ازدواج بر اساس سیره ی معصومین (علیهم السلام)

۱۷۱ رسیدن به حد رشد

۱۷۳ چه راهکارهایی در تعدیل سن ازدواج می تواند مؤثر باشد؟

۱۷۴ حقوق : کنوانسیون رفع کلیه ی اشکال تبعیض علیه زنان

۱۷۴ اشاره

۱۷۷ کنوانسیون «رفع کلیه ی اشکال تبعیض علیه زنان» در چه مواردی با شرع و قوانین جمهوری اسلامی ایران مغایرت دارد؟

۱۷۷ اشاره

۱۷۷ ۱. حقوق اجتماعی سیاسی زن

۱۷۷ اشاره

۱۷۹ الف - رهبری

۱۸۰ ب - ریاست جمهوری

۱۸۲ ج - قضاوت

۱۸۲ ۲. شهادت زن در محاکم قضایی

۱۸۳ ۳. قصاص

۱۸۴ ۴. دیه

۱۸۷ ۵. ارث

۱۸۷ ۶. اهلیت

۱۸۹ ۸. حقوق مربوط به ازدواج و خانواده

۱۸۹ اشاره

۱۹۰ سن ازدواج

۱۹۱ ریاست خانواده

۱۹۱ ازدواج با غیر مسلمان

۱۹۲ ولایت بر طفل و قیمومت

۱۹۳ ولایت بر ازدواج دختر

۱۹۳ فسخ نکاح

۱۹۳ حق طلاق

۱۹۴ حضانت

۱۹۵ از آن جا که هدف کنوانسیون، رفع تبعیض، و شعار اسلام نیز مخالفت با تبعیض و بی عدالتی است، آیا نباید کنوانسیون را موافق اسلام دانست؟!

۲۰۴ اینترنت : معرفی پایگاه های اسلامی

۲۰۴ اشاره

۲۰۶ پایگاه امام صادق (علیه السلام) / حسن منتظری

۲۰۶ اشاره

۲۰۷ محتوای پایگاه امام صادق (علیه السلام)

۲۰۸ پایگاه نظام

۲۰۸ اشاره

۲۰۸ درون مایه ی پایگاه نظام

۲۱۰ درباره مرکز

مشخصات کتاب

صبح، پاسخگوی پرسش های دینی - سال دوم : شماره 10-9 - پاییز و زمستان 1382

مرکز مطالعات و پاسخ گویی به شبهات حوزه های علمیه

صاحب امتیاز:

حجت الاسلام والمسلمین حسینی بوشهری

مدیر مسئول:

حجت الاسلام والمسلمین عبدالحسین خسروپناه

سر دبیر:

حجت الاسلام والمسلمین سید محمد علی داعی نژاد

شورای نویسندگان:

محمد رضا باقرزاده-محمد رضا بهدار-سید علی خیر خواه علوی-سید محمد علی داعی نژاد-حسن رضایی مهر-رسول رضوی-سید مهدی صالحی-محمد مهدی صفورایی-بهرز محمدی منفرد-حسن منتظری-سید محمد حسین میری

مدیر اجرایی:

عیسی طاهری

ویراستاران:

محمد جواد شریفی-حمیده انصاری

حروف نگاری و صفحه آرایی:

حسن یوسفی

ضمناً در این شماره از نظرات علمی حجج الاسلام آقایان: فاکر (در بخش حقوق و سیاست) و لک زایی (در بخش تاریخ معاصر) استفاده گردیده است.

پست الکترونیک مرکز:

howzeh@andisheqom.com

آدرس: قم - خیابان شهید صدوقی (ره)، مجتمع شهید صدوقی (ره)، فاز 3

صندوق پستی: 37185/4466

تلفن مستقیم: 025 - 32923251

تلفن: 025-3292251-60

ص: 1

اشاره

سخن سردبیر 1...

قرآن و تفسیر

قرآن و حیات جاویدان 5...

آیا می توان ادعا کرد که معاد، جسمانی و تمام لوازم ماده را در بردارد؟ 6...

معنای خلود که در قرآن مطرح شده چیست و آیا با عدل الهی سازگاری دارد؟ 11...

سیاست

روابط ایران و آمریکا 21...

گفتگو با دکتر منوچهر محمدی 22...

دین پژوهی

دین و عقل 47...

از دیدگاه قرآن عقل به چه معناست و دارای چه منزلت و جایگاهی است؟ 48...

مقصود از عقلانیت در غرب چیست و در چه معنایی به کار می رود؟ 51...

آیا حقایقی که از طریق وحی بر ما کشف می شود به اندازه ی حقایقی که از طریق عقلمان درک می کنیم اطمینان بخش است؟ 55...

ص: 3

تحقیق درباره ی باورهای دینی تا چه اندازه ضرورت دارد؟...60

کلام

راز آفرینش...67

هدف از آفرینش انسان از دیدگاه فلسفه و عرفان اسلامی چیست؟...68

هدف از سجده ی ملائکه برای حضرت آدم چه بود و چه کسی در این سجده مسجود واقع شد؛ حضرت آدم، انسان کامل، تمام انسان ها، یا مقام انسانیّت؟...75

مهدویت و امامت

غیبت امام زمان(عج)...83

آیا مسأله ی غیبت مختص به امام زمان(عج) است؟...84

چرا حضرت مهدی(عج) از دوستان هم غایب هستند؟...90

ادیان و مذاهب

یهودیت...97

نظر اسلام در مورد کتاب مقدس یهود چیست؟...98

چرا طرفداران آیین یهود در برابر مسیحیت و اسلام سر تعظیم فرود نیاوردند؟...105

تاریخ اسلامنقش انبیا در پیشرفت تمدن بشری...115

با توجه به حضور انبیا در اجتماع بشری - از زمان خلقت حضرت آدم(علیه السلام) - آیا می توان گفت انسان های اولیه دارای تمدن بوده اند؟...116

انبیا در تمدن سازی چه دستاوردهایی برای بشریت داشته اند؟...119

تاریخ معاصر

کودتای 28 مرداد...131

ص: 4

علت شکست کودتای 25 مرداد چه بود؟... 132

نقش دولت های آمریکا، انگلیس و شوروی در کودتای 28 مرداد چه بوده است؟... 136

مشاوره و تربیت

جوانان و ازدواج... 149

نظر دین مقدس اسلام در مورد سن ازدواج چیست؟... 150

چه راهکارهایی در تعدیل سن ازدواج می تواند مؤثر باشد؟... 156

حقوق

کنوانسیون رفع کلیه ی اشکال تبعیض علیه زنان... 159

کنوانسیون «رفع کلیه ی اشکال تبعیض علیه زنان» در چه مواردی با شرع

و قوانین جمهوری اسلامی ایران مغایرت دارد؟... 160

از آن جا که هدف کنوانسیون، رفع تبعیض، و شعار اسلام نیز مخالفت با تبعیض و بی عدالتی است، آیا نباید کنوانسیون را موافق اسلام

دانست؟!... 178

اینترنت

معرفی پایگاه های اسلامی... 189

ص: 5

تعیین نقش دین در توسعه و تعمیق معارف بشر، یکی از راه های تشخیص کارآمدی یک دین است. قرآن که محور اصلی اندیشه ی اسلامی است تأثیر بسزایی در این مورد داشته است. ترسیم مسئله ی معاد جسمانی و نیز خلود در عذاب و سازگار بودن آن با عدل الهی، از جمله مباحث معادشناسی است که در بخش قرآن مورد بررسی قرار گرفته است.

- رابطه ی ایران و آمریکا دارای فراز و نشیب هایی بوده است که دوران رونق و نقطه ی اوج آن به پیش از انقلاب و دوران رکود و قطع آن به پس از انقلاب باز می گردد.

- در بخش سیاست، ضمن گفتوگو با یکی از استادان علوم سیاسی، به پرسش هایی مانند: عوامل تنش زا در روابط آمریکا و ایران، زمان پیدایش این عوامل، چگونگی قطع روابط و پرسش هایی از این سنخ پاسخ گفته شده است.

- در بخش دین پژوهی نیز، به جایگاه عقل در فرهنگ اسلامی و غرب و پرسش هایی هم چون معنای عقل و عقلانیت از دیدگاه قرآن و تفکر غرب، اعتبار حقایق و حیانی و ضرورت تحقیق در زمینه ی باورهای دینی پرداخته شده است.

- پی بردن به چرایی آفرینش انسان هیچ گاه ذهن جستوجوگر بشر را رها نمی سازد در بخش کلام به پرسش هایی چون: آدمی چیست، کجاست، از کجا، چگونه و برای چه آمده است و پرسش هایی از این سنخ پاسخ داده شده است.

- چرایی غیبت امام زمان(عج) به خصوص از دوستان و دوست دارانش از مسائلی است که در بخش مهدویت و امامت مورد بررسی قرار گرفته است.

- بخش ادیان و مذاهب به تأمل در موضوع یهودیت، دیدگاه اسلام درباره ی کتاب مقدس یهود و... می پردازد.

- در تعالیم انبیای الهی تمامی زیرساخت های پیدایش و شکل گیری تمدن وجود دارد و هر یک از انبیای بزرگ در محدوده ی زمانی خویش لایه هایی از تمدن سترگ و عظیم را به وجود آورده و حاصل دستاورد خویش را در بهبود زندگی انسان به کار برده اند. در بخش تاریخ اسلام نیز به نقش انبیا در پیشرفت تمدن و وجود تمدن در میان انسان های اولیه اشاره شده است.

- سرزمین ایران در طول تاریخ شاهد حوادث و وقایع گوناگونی بوده است، از جمله ی آنها قیام مذهبی - ملی و حرکت و استقلال خواهی مردم ایران برای ملی نمودن صنعت نفت است که با کودتای 28 مرداد سرکوب شد. ریشه یابی کودتای 25 و 28 مرداد و نقش دولت های آمریکا، انگلیس و شوروی در این میان از جمله مباحثی است که در بخش تاریخ معاصر به آن اشاره شده است.

- در گذشته اغلب ازدواج ها بعد از بلوغ جسمی و جنسی دختر و پسر صورت می گرفت که مورد حمایت خانواده ها نیز بود، ولی امروزه با تحول مفهوم زندگی، کارکرد خانواده و انتظارات متقابل زن و مرد، تعیین سن ازدواج به بازنگری جدی نیاز دارد؛ مراجعه به متون اسلامی و تعیین دیدگاه اسلام در مورد سن ازدواج و راهکارهای تعدیل سن ازدواج مباحثی است که در بخش مشاوره و تربیت به آن پرداخته شده است.

در بخش حقوق نیز به مسئله ی کنوانسیون رفع کلیه ی اشکال تبعیض علیه زنان و مغایرت آن با شرع و قوانین جمهوری اسلامی می پردازیم.

- و سرانجام در بخش اینترنت نیز به معرفی و تبیین پایگاه اطلاع رسانی امام صادق (علیه السلام) و نظام پرداخته شده است. مطالب و مقالات مجله؛ علاوه بر آن که در فرایند خود، مورد ارزیابی کارشناسان و اعضای هیأت تحریریه و نظارت سردبیر و مدیر مسئول قرار می گیرد، در این شماره از نظارت و اشراف حضرت آیت الله معرفت نیز بهره مند گردیده است.

آیا می توان ادعا کرد که معاد جسمانی است و تمام لوازم ماده را در بردارد؟ سید محمد حسین میری
معنای خلود که در قرآن مطرح شده چیست و آیا با عدل الهی سازگاری دارد؟ محمد رضا هفت تنانیا

ص: 4

اساس خلقت انسان برای بقاست، نه فنا. یکی از اصول دین مبین اسلام و شرایع گذشته، اعتقاد به معاد و باور داشتن آن است و در اندیشه ی خداپاوران، برخلاف منطق مادی گرایان، انسان دارای مبدأ و معاد است و مرگ دریچه و گذرگاهی است به سوی زندگی تازه؛ اعتقاد به وجود مبدأ، راه خداشناسی را هموار و اعتقاد به وجود معاد، هدف خلقت را ترسیم می نماید.

برای آشنایی بیش تر با موضوع «حیات جاویدان» به پرسش هایی در این زمینه پاسخ می دهیم.

آیا می توان ادعا کرد که معاد، جسمانی است و تمام لوازم ماده را در بردارد؟ / سید محمد حسین میری

* معاد جسمانی به این معناست که انسان با مشخصات دنیوی اش، با همین روح و جسم در قیامت حاضر می شود.

صدها آیه در قرآن کریم بر این دلالت دارند که معاد روحانی و جسمانی است. این آیات را در 9 گروه دسته بندی و از هر گروه نمونه هایی ذکر می کنیم: گروه اول: آیاتی که دلالت دارند بر این که خداوند قادر است همین استخوان های پوسیده را دوباره حیات و زندگی ببخشد؛ مانند:

(وَصَدْرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ)؛ (1) و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان را زنده می کند در حالی که پوسیده است؟ بگو: همان کس آن را زنده می کند که نخستین بار آن را آفرید و او به هر مخلوقی آگاه است.

قرآن در این آیه با صراحت می گوید: همان خدایی که نخستین بار آن را آفرید، بار دیگر، بعد از آن که به صورت استخوان های پوسیده درآمد، آن را زنده می کند.

جمله ی (يُحْيِيهَا) (آن استخوان پوسیده را زنده می کند)، صراحت در معاد جسمانی دارد؛ یعنی همین جسم مادی بعد از متلاشی شدن بار دیگر به حیات بازمی گردد. (2)

گروه دوم: آیاتی که می فرمایند: انسان ها در قیامت از قبرها بر می خیزند. بدیهی است که قبر جایگاه جسم انسان هاست؛ مانند:

ص: 6

1- یس: 78 و 79.

2- ر. ک: ناصر مکارم شیرازی و همکاران، پیام قرآن، ج 5، (قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، چ چهارم، 1374)، ص 307 - 333.

(وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ)؛ (1) و این که رستاخیز شکی در آن نیست و خداوند تمام کسانی را که در قبرها آرمیده اند زنده می کند.

در آیات دیگر برای بیان همین مضمون، از کلمات اجداث (2) (قبرها) و مرقد (3) (استراحتگاه) استفاده شده است. این تعابیر مفهومی جز معاد جسمانی ندارد؛ زیرا در قبرها جسد ها یا استخوان های پوسیده وجود دارند و خروج انسان ها در قیامت از این قبرها، دلیل بر زنده شدن این بدن هاست.

گروه سوم: آیاتی که می گویند: انسان از خاک آفریده شده و باز هم به خاک برمی گردد و بار دیگر از خاک محشور می شود؛ مانند:

(مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى)؛ ما شما را از آن خاک آفریدیم و به آن بازمی گردانیم و از آن نیز بار دیگر شما را بیرون می آوریم.

این آیات بیانگر آفرینش اجمالی ما از خاک اند؛ یا به دلیل این که همه از آدم هستیم و آدم از خاک است، یا به خاطر این که تمام مواد غذایی تشکیل دهنده ی گوشت، پوست و استخوان ما از خاک گرفته می شود و بازگشت ما هم مسلماً به خاک خواهد بود و رستاخیز ما نیز از خاک صورت می گیرد؛ و این دلیل روشنی است بر مسئله ی معاد جسمانی. گروه چهارم: آیاتی که حیات مجدد انسان را به حیات زمین بعد از مرگ تشبیه می کنند؛

ص: 7

1- حج: 7.

2- یس: 51.

3- یس: 52.

(وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَاباً فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ الشُّورُ); (1) خداوند آن کسی است که بادهای را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت درآورند. ما این ابرها را به سوی سرزمینی مرده می رانیم و به وسیله ی آن زمین را پس از مردنش زنده می کنیم; رستاخیز نیز همین گونه است.

اگر این جسم عنصری بار دیگر لباس حیات نمی پوشید، تشبیه آن به حیات زمین پس از مرگش کاملاً بی تناسب بود.

گروه پنجم: آیاتی که بیانگر موضع گیری سخت مخالفان پیامبران در برابر مسئله ی معاد است; آنان ادعای زنده شدن بعد از مرگ را ادعایی جنون آمیز و عجیب و غریب می شمردند. مسلماً اگر پیامبر به سوی معاد روحانی دعوت می کرد مطلب عجیبی نبود; زیرا اقوام جاهلی نیز خود به بقای روح عقیده داشتند. قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبَيِّنُ لَكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ كُلَّ مَرَّكُمْ كُلَّ مَرَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ); (2) کافران گفتند آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر می دهد هنگامی که مرید و خاک شدید و سخت از هم متلاشی شدید بار دیگر آفرینش تازه ای خواهید داشت؟ او یا بر خدا دروغ بسته یا به نوعی جنون گرفتار است.

این آیه نشان می دهد که پیامبر اسلام و دیگر پیامبران از معاد جسمانی خبر داده اند; زیرا تعجب مشکران، از گرد آمدن اجزای پراکنده ی انسان در درون خاک ها بود.

گروه ششم: آیات فراوانی که از انواع نعمت های بهشتی، میوه ها، نهرها، تخت ها، انواع

ص: 8

1- فاطر: 9 و ر.ک: ق: 11; روم: 19; زخرف: 11 و حج: 5.

2- سبأ: 7 و 8.

نوشابه های پاکیزه، انواع لباس ها، سایه ی درختان و انواع لذایذ جسمانی سخن می گویند: و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو باغ بهشت است، آن دو باغ بهشت دارای انواع نعمت ها و درختان پرتراوت اند و در آنها دو چشمه دائماً در جریان است. در آن دو از هر میوه ای دو نوع وجود دارد. این در حالی است که آنها بر فرش هایی تکیه داده اند که آستر آنها از پارچه های ابریشمین است و میوه های رسیده ی آن دو باغ بهشتی در دست رس است. پایین تر از آنها دو بهشت دیگر است؛ در آنها دو چشمه در حال فوران و میوه های فراوان و درخت نخل و انار است و در آن باغ های بهشتی زنانی هستند نیکوخلق و زیبا؛ حوریانی که در خیمه های بهشتی مستورند؛ زنانی که هیچ انس و جنی قبلاً با آنها تماس نگرفته (و دوشیزه اند). این در حالی است که این بهشتیان بر تخت هایی تکیه زده اند که با بهترین و زیباترین پارچه های سبزرنگ پوشانده شده است. روشن است که نعمت های مادی بهشت فقط با معاد جسمانی تناسب دارند؛ و این گونه آیات آن قدر فراوان اند که نمی توانیم آنها را بر معانی مجازی حمل کنیم، با این که پاره ای از نعمت های بهشتی نعمت های مادی است. (1)

گروه هفتم: آیاتی که از کیفرها و مجازات های مختلف مجرمان در قیامت سخن می گویند؛ مانند:

(تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ أَيْبَهُ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ) (2)؛ و در آتش سوزان وارد می گردند، از چشمه ای فوق العاده داغ بر آنها می نوشانند، طعامی جز ضریع (خار خشک تلخ و بدبو)

ص: 9

1- ر. ک: پیام قرآن، و حسین مظاهری، معاد در قرآن، (انتشارات شفق، چ چهارم، 1371)، ص 63 - 82.

2- غاشیه: 4 - 7 و ر. ک: واقعه: 41 - 44؛ توبه: 35 و 81؛ محمد: 15؛ قمر: 81 و دخان: 43 - 46.

ندارند، غذایی که نه آنها را چاق می کند و نه گرسنگی را فرو می نشاند.

عذاب هایی از قبیل بادهای کشنده و آب سوزان و غذاهای ناگوار، نشانه ی روشنی بر معاد جسمانی است؛ زیرا اگر معاد تنها جنبه ی روحانی داشت، این گونه عذاب های جسمانی بی معنا به نظر می رسید.

گروه هشتم: آیاتی که بیانگر سخن گفتن اعضای بدن انسان (دست، پا، چشم، گوش، دهان، پوست و صورت) در قیامت اند؛ مانند:

(الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)؛ (1) امروز بر دهان آنها مهر می نهیم و دست هایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان به کارهایی که انجام داده اند شهادت می دهند. این گونه تعابیر در آیات نشانه ی آشکاری بر معاد جسمانی است.

گروه نهم: آیاتی که نمونه های معاد را در این جهان در طول تاریخ انبیا و غیر آنان بیان می دارند؛ مانند: داستان حضرت ابراهیم(علیه السلام) و مرغ های چهارگانه، (2) سرگذشت عزیز یا ارمیای پیامبر، (3) داستان اصحاب کهف(4) و ماجرای کشته شدن بنی اسرائیل و داستان گاو. (5)

چکیده ی سخن این که: با بررسی های به عمل آمده از آیات قرآن این نتیجه به دست می آید که انسان ها دارای معاد جسمانی هستند. البته بعضی از لوازم جسمانی بودن معاد و جزئیات آن برای ما روشن نیست، ولی آنچه مهم است اصل جسمانی بودن معاد از طریق آیات قرآن اثبات شده است.

ص: 10

1- یس: 65، و.ر.ک: فصلت: 20 و 21؛ حاقه: 19 و 25 و عبس: 38 - 41.

2- بقره: 260.

3- بقره: 259.

4- کهف: 9 - 26.

5- بقره: 72 و 73 و.ر.ک: محمد باقر شریعتی سبزواری، معاد در نگاه وحی و فلسفه، (تهران: دانشگاه تهران، 1363)، ص 236 - 248.

* راغب اصفهانی خلود را این گونه معنا می کند: خلود آن است که موجودی از انحلال و فاسد شدن محفوظ باشد و ثابت و باقی بماند و هر چیزی که دیرتر در معرض تغییر و تحول واقع شود، عرب آن را با «خلود» توصیف می کند؛ لذا به کسی که پیری دیرتر به سراغ او می آید، «مخلد» گفته می شود و نیز در قرآن، اهل بهشت به عنوان خالدین توصیف شده اند؛ زیرا کهولت، پیری، مرض و هیچ گونه آسیبی در آنها راه نداشته، همیشه به حالت جوانی ثابت هستند و هرگز مرگ و نیستی به سراغ آنها نخواهد آمد. (1)

ابن فارس هم گفته است:

«خُلد» دلالت بر ثبات و ملازمه می کند و جنه الخلد (بهشت برین) از همین باب است. (2)

زمخشری مفسر ولغت شناس هم می گوید:

خلد یعنی ثبات و بقای همیشگی که هرگز فنايي در آن راه ندارد. (3)

لذا کلماتی هم چون شجره الخلد و جنه الخلد که در قرآن آمده است، بیانگر مفهوم ابدی است، نه مدت زمان طولانی.

ص: 11

1- راغب اصفهانی، مفردات، (بیروت: دارالشامیه، چ اول، 1412 هـ-)، ص 291.

2- ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، (بیروت: دارالکتب العلمیه، چ اول، 1420)، ج 1، ص 207.

3- زمخشری، الکشاف، (قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چ اول، 1414)، ج 1، ص 110.

مفسران و اهل کلام با استناد به آیات و روایات در این مسئله اتفاق نظر دارند که در اصل وجود عذاب دایمی تردیدی نیست، اگر چه در مصادیق و افرادی که چنین عذابی دارند اختلاف است. مسئله ی خلود در آیات زیادی از قرآن به اشکال مختلفی آمده است:

(لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌّ)؛ (1) برای ایشان عذابی پایدار است.

(إِنَّكُمْ مَّا كُنْتُمْ)؛ (2) شما ماندگارید.

(ما هم بخارجین من النار)؛ (3) آنها از آتش جهنم بیرون نمی شوند.

برخی از متکلمان معتقدند که خلود در آیات به معنای مکث زیاد و مدت طولانی است، نه به معنای دایمی و همیشگی؛ اما بسیاری از مفسران و متکلمان این نظریه را صحیح نمی دانند؛ زیرا علاوه بر این که در آیات زیادی تصریح به خلود شده است، در آیاتی دیگر بعد از کلمه ی «خلود» واژه ی «ابدأ» اضافه شده است که ظاهر در این است که عذاب دایمی و همیشگی است.

هم چنین آیاتی در قرآن با تعبیراتی هم چون (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا) در مورد بهشت آمده است که بر دایمی بودن نعمت های بهشت دلالت دارد؛ نه طولانی مدت بودن آن. این تعبیرات در مورد عذاب جهنم هم آمده است و همین معنا درباره ی عذاب از آن استفاده می شود؛ مثل:

(مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا)؛ (4) هر کس نافرمانی خدا و رسولش کند و از حدود احکام الهی تجاوز نماید، او را به آتش

ص: 12

1- مائده: 37.

2- زخرف: 77.

3- بقره: 167.

4- نساء: 14.

درافکنند که همیشه در آن معذب است.

(وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا)⁽¹⁾; هر که نافرمانی خدا و رسول او کند، البته کیفر او آتش دوزخ است که تا ابد مخلد است.⁽²⁾

البته از آیات قرآن خلود برای افراد خاصی استفاده می شود.

اکنون ببینیم آیا خلود در جهنم با عدل الهی سازگاری دارد؟

اشاره

ممکن است، کسی پرسد که چگونه ممکن است شخصی عمل زشتی از او سرزند، اما مخلد در جهنم باشد؟ مگر نه این است که باید جرم و کیفر متناسب و هموزن باشند؟ مگر خداوند نفرموده است که: (وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا)⁽³⁾; (کیفر بدی بدی است همانندش.) و (جزاء وفاقاً)⁽⁴⁾; (پاداشی برابر)، بنابراین کیفر باید به اندازه ی جرم باشد، نه زیادتز؛ پس چرا خداوند افرادی را به طور دایم عذاب می کند؟ آیا این با عدالت خداوند سازگاری دارد؟ اقتضای عدالت این است که بین جزا و عمل توافق باشد.

اما با استفاده از آیات و روایات به روشنی معلوم می شود که مخلد بودن عده ای در جهنم هیچ گونه منافاتی با عدل الهی ندارد. در ذیل به چند جواب اشاره می کنیم:

1. عذاب بر اساس اعتقاد

اعمال بدنی و جوارحی انسان محدود و موقت است، اما اعمال قلبی همیشگی و دایم

ص: 13

1- جن: 23.

2- عبدالله جوادی آملی، معاد در قرآن، (قم: مرکز نشر اسراء، چ اول، 1381)، ص 488.

3- شوری: 40.

4- نباء: 26.

است و امر دایم اثر دایم در پی خواهد داشت.

اعتقاد و باور، محور و اساس کار است؛ زیرا کار از اعتقاد سرچشمه می‌گیرد و از روح انسان برمی‌خیزد. حقیقت انسان همان نفس و روح اوست و روح اصلاً نمی‌میرد و امری ثابت است و پیری و جوانی ندارد، پس باید عذاب او ثابت باشد.

از این رو، در احادیث زیادی آمده است که پاداش بر پایه‌ی نیت است و وقتی نیت ملکه‌ی روح شد، هرگز از روح جدا نمی‌شود. روح ثابت عذابش دایم است و انقطاعی در آن نیست.

لذا در گفت‌وگویی که بین یهودی و پیامبر (صلی الله علیه و آله) رخ داد به این مسئله اشاره شده است: یهودی گفت: اگر پروردگارت ستم روا نمی‌دارد، چگونه کسی را که جز چند روز (مدت محدود) گناه نکرده برای ابد در آتش جاودان نگه می‌دارد؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: زیرا نیت او این بود که اگر عمر جاوید داشته باشد، گناه کند. چنین نیتی از کردارش بسی بدتر است؛ هم چنین علت خلود کسی در بهشت، این است که در اندیشه‌ی اوست که اگر برای همیشه در دنیا زندگی کند از اطاعت خدا دست برندارد و چنین نیت و اندیشه‌ی او از یک عمر کردار بهتر است؛ بنابراین طبق این قاعده‌ی کلی که اعمال بر پایه‌ی نیت و اندیشه است، اهل بهشت در بهشت جاودان خواهند بود و اهل آتش در آتش؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

ای پیامبر! اعلام کن هر کس بر اساس ساختار ذاتی و طبیعی خود کارها را انجام می‌دهد و خداوند به هر کس که هدایت یافته از همه کس آگاه تر است. (1)

همین مضمون از امام صادق (علیه السلام) هم روایت شده است. (2) ممکن است کسی بگوید: نیت و تصمیم بر گناه نمی‌تواند مجوز این همه مجازات باشد و در روایات هم به این مطلب اشاره شده است که اگر انسان تصمیم به کار زشتی بگیرد و آن را انجام ندهد، خداوند گناهی برای

ص: 14

1- صدوق، توحید، (قم: منشورات جامعه‌ی مدرسین، چ 6، 1416)، ص 398.

2- عروسی حویزی، تفسیر نورالثقلین، (قم: مؤسسه‌ی اسماعیلیان، چ 4، 1373)، ج 3، ص 214.

اما در جواب گفته می شود: عذاب جاوید فقط برای کسی که تصمیم و اراده و نیت بر گناه دارد نیست، بلکه این گونه عذاب ها برای کسی است که به رنگ گناه درآمده و تمام روزنه ها را به روی خود بسته و طغیان و سرکشی همه ی وجودش را احاطه کرده است؛ بنابراین، نیت به تنهایی باعث خلود نمی شود؛ خلود برای روح آلوده و طغیانگر است که تصمیم بر گناه دارد. (1)

لذا در روایتی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) ذکر شد، آن حضرت به آیه ی (قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ) (2) استدلال فرموده است. استدلال رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر این اساس است که معصیت یا عبادت جزء ذات انسان شده و او فقط بر اساس نیت مؤاخذة نمی شود؛ پس مراد از نیت باید یک نوع عقیده ی همراه با عمل باشد. در روایتی آمده است:

قال الصادق (عليه السلام) النية افضل من العمل، الا- وان النية هي العمل، ثم تلا- قوله عز وجل (كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ)، یعنی علی نیت؛ (3) امام صادق (عليه السلام) فرمودند: فضیلت نیت از عمل بیش تر است، بدانید که نیت همان عمل است، سپس آیه ی (كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ) را تلاوت فرمود.

پس انسان گنهکار در دنیا برای خود وجودی جهنمی کسب کرده است و در آخرت به اصل خود، یعنی به دوزخ بزرگ می رسد. این افراد این گونه اند:

(لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ)؛ (4) اگر به دنیا برگردند باز همان کارهای زشت را

ص: 15

1- ناصر مکارم شیرازی، جهان پس از مرگ، (قم: انتشارات سرور، چ دوم، 1376)، ص 285.

2- اسراء: 84.

3- عروسی حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 214.

4- انعام: 28.

این عذاب ها و عقاب ها معلول مستقیم مخالفت های محدود نیست، بلکه معلول مخالفت هایی است که انسان عاصی انجام می دهد و به تدریج ملکه ی او می شود. (1)

2. عذاب جاویدان به خاطر بزرگی گناه

بعضی از گناهان به اندازه ای بزرگ اند که مجازات جاویدان نیز آنها را محو نمی کند؛ مثلاً اگر کسی با فشار یک کلید در مدت یک ثانیه بمبی را بر سر عده ای انداخت و میلیون ها انسان را به خاکستر تبدیل کرد، مسلماً در هر دادگاه صالح و عادل به عذاب جاویدان محکوم می شود و نباید کسی ادعا کند که عمل او فقط یک ثانیه بوده پس باید کیفرش هم مطابق با آن باشد. (2) پس گناه را نباید از نظر زمانی بررسی کرد، بلکه باید نقش آن را در تاریخ و در انسان ها و نسل ها مورد توجه قرار داد؛ گاهی سکوتی که از نظر زمانی بسیار کوتاه است، نسل هایی را منحرف می کند؛ مثلاً علمای یهود و نصاری که پیامبر را می شناختند، (3) اگر حق را کتمان نمی کردند و با صراحت به مسیحیان و یهودیان می گفتند که این همان پیامبر موعود تورات و انجیل است که به ما وعده داده شده، و مانع ایمان آوردن آنها نمی شدند، امروز میلیون ها نفر گمراه به نام یهودی و مسیحی نداشتیم. (4)

3. اثر وضعی و تکوینی عمل

جواب دیگری که می توان به شبهه ی مذکور داد این است که کیفر اعمال دو نوع است:

1. گاهی کیفر اعمال قراردادی است؛ مثلاً قانون گذار می گوید: هر کس فلان عمل زشت را انجام داد، کیفرش فلان مقدار است؛ در این صورت باید بین عمل و کیفر تناسب باشد.

ص: 16

1- عبدالله جوادی آملی، معاد در قرآن، (قم: مرکز نشر اسراء، چ اول، 1381)، ص 492.

2- عبدالله جوادی آملی، معاد در قرآن، (قم: مرکز نشر اسراء، چ اول، 1381)، ص 492.

3- بقره: 146؛ (يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ)؛ او را می شناسند چنان که فرزندان را می شناسند.

4- محسن قرائتی، معاد، (قم: انتشارات اسلامی، 1363)، ص 448.

2. برخی کیفرها در حقیقت اثر طبیعی عمل است و خاصیت تکوینی آن محسوب می شود و یا نتیجه ی حضور خود عمل در برابر انسان است. قاعده ی برابری جزا با عمل در این جا راه ندارد، چه در مورد آثار عمل در این جهان باشد، چه در آن جهان؛ مثلاً گاهی به کسی گفته می شود به دنبال مواد مخدر و مشروبات الکلی نرو، زیرا در مدت کوتاهی قلب و معده و مغز و اعصاب شما را تباه می کند؛ حال اگر کسی دنبال این ها رفت و گرفتار شد، در این صورت تا آخر عمر گرفتار است. در مورد عذاب های آخرت هم این گونه و حتی فراتر است. آثار تکوینی اعمال ممکن است برای همیشه دامن گیر انسان شود، چون آن جهان جاودان است، اعمال نیک و بد نیز جاودانه با انسان خواهند بود و مجازات ها و کیفرهای رستاخیز جنبه ی تکوینی دارد و خاصیت عمل است:

(وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ)؛ (1) جز اعمال شما جزایی برای شما نیست. (2) (ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ)؛ (3) عذاب ابدی را بچشید! آیا جز به آنچه انجام می دادید، کیفر داده می شوید؟!

بنابراین بین کیفر و عمل در جهان دیگر رابطه ی تکوینی برقرار است؛ یعنی سوختن در آتش اثر طبیعی عمل و خاصیت خود گناه است و از آن جدا نمی شود. رابطه ی بین کیفر و عمل قراردادی نیست که فرد گناهکار آن را یک قرارداد ظالمانه تلقی کند.

4. تجسم اعمال

این جواب دقیق تر از جواب قبل است؛ زیرا کیفر عین گناه است و بین گناه و کیفر

ص: 17

1- یونس: 54.

2- حبیب الله طاهری، سیری در جهان پس از مرگ، (قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ دوم، 1376)، ص 598.

3- یونس: 52.

عینیت وجود دارد. کیفر عین همان عمل دنیوی است که لباس خود را عوض و با لباس اخروی جلوه می کند و کیفرها و نعمت ها حقیقت اعمال دنیوی و باطن کردارهای ماست. اعمال دو صورت دارند: یک صورت دنیوی و یک صورت اخروی. صورت اخروی اعمال در دل آن نهفته است. در قیامت شکل دنیوی اعمال از بین می رود و شکل اخروی ظاهر می شود؛ (1) مثلاً همان طوری که شوری از نمک و تری از آب جدا شدنی نیست، اعمال نیک و بد انسان نیز جزء ذات و خمیرمایه ی انسان است و از او جدا نمی شود. لذا وجود گناهکار همواره در عذاب خواهد بود. قرآن می فرماید:

(لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)؛ (2) امروز عذر نیاورید فقط آنچه می کردید داده می شوید.

یعنی این ها عین همان اعمال است که به خودتان برگشته است. (3)

بنابراین طبق این جواب های چهارگانه، که از آیات و روایات برداشت شده اند، معلوم می شود که عذاب همیشگی برای افرادی خاص، نه تنها هیچ منافاتی با عدالت خداوند ندارد، بلکه عین عدالت است.

ص: 18

1- جعفر سبحانی، معاد انسان و جهان، (قم: دفتر مکتب الاسلام، چ دوم، 1373)، ص 259.

2- تحریم: 7.

3- سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، (تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ هشتم، 1378)، ج 2، ص 279.

روابط ایران و آمریکا

روابط ایران و آمریکا فراز و نشیب‌هایی داشته است و دو نقطه‌ی اوج می‌توان برای آن برشمرد: یکی دوران رونق و رواج این رابطه که به پیش از انقلاب و دوران حاکمیت کاملاً مسلط آمریکاییان بر ایران بازمی‌گردد، حاکمیتی که به انواع تحقیرها نسبت به ملت ایران منتهی شد؛ و دیگری به پس از انقلاب و دوران خشم انقلابی و عصیان ملت ایران علیه نظام سلطه برمی‌گردد که به قطع رابطه از سوی آمریکا منتهی شد؛ اما ملت ایران این قطع رابطه را جشن گرفت و آن را فرصتی مناسب برای کمال خود یافت.

اکنون پس از گذشت سال‌ها، این سؤال مطرح است که آیا ماهیت آمریکا تغییری یافته است که این رابطه‌ی سرد را دگرگون سازد؟

آنچه در پیش رو دارید گفت وگویی است با جناب دکتر منوچهر محمدی(1) در خصوص رابطه ی ایران و آمریکا که به ابعاد مختلف آن پرداخته است.

* چه عواملی باعث تنش در روابط بین آمریکا و ایران شده است؟ این عوامل مربوط به قبل از انقلاب است، یا با پیدایش انقلاب حاصل شده است؟

** ایران و آمریکا تا قبل از کودتای 28 مرداد رابطه ی مطلوبی داشته اند؛ چون ایرانی ها سابقه ی منفی از استعمار آمریکا در ایران نداشتند و نیز امریکایی ها در مورد ملی شدن صنعت نفت، کمک های قابل توجهی در مقابل انگلیس، به این نهضت کردند، که مورد تأیید دست اندرکاران آن زمان قرار گرفت؛ از زمانی که آمریکا احساس نمود که توانسته است حصار را که انگلیسی ها در ایران کشیده اند بشکند و وارد تحولات سیاسی اجتماعی ایران شود، به فکر اعمال سیاست استعماری خود افتاد و اولین حرکتشکودتای بیست و هشت مرداد بود که با همراهی و کمک انگلیسی ها توانستند نهضت ملی ایران را به شکست بکشانند و دیکتاتوری وحشتناک بیست و پنج ساله ای را بر ایران حاکم کنند و با فشار، منابع و ذخایر اقتصادی ایران را تحت تصرف در آورند. با توجه به استراتژیک بودن ایران در منطقه، آنان توانستند اهداف سیاسی ایران را تحت الشعاع اهداف سیاسی خود قرار دهند.

در حقیقت، در این بیست و پنج سال، - اعم از دورانی که وارد پیمان های نظامی شدیم، یا دوران انقلاب سفید شاه و یا دورانی که به عنوان ژاندارم منطقه وارد حوزه های فراتر از مرزهای خود شدیم و... سیاست ایران توسط آمریکا دیکته می شد. مسئله ای که به احساسات مردم لطمه ی بسیار زد، ماجرای کاپیتولاسیون بود که امریکایی ها بر ایران تحمیل کردند و به قول حضرت امام(رحمهم الله) موجبات نفرت مردم ایران را فراهم کرد.

ص: 22

1- دکتر منوچهر محمدی استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران و مدیر گروه علوم سیاسی مؤسسه ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی(قدس سره) قم است.

در جریان انقلاب، رژیم کارتر علی‌رغم آن که اعلام می‌کرد مایل به پیروی و دنبال کردن سیاست حقوق بشر است، با تمام وجود از شاه حمایت می‌کرد، حتی زمانی که او اقدام به کشتار مردم می‌کرد.

بدین ترتیب تنش بین مردم ایران و آمریکا از بیست و پنج سال پیش از انقلاب شروع شد و در نظام جمهوری اسلامی هم اثر خود را گذاشت؛ زیرا سیاست‌های آمریکا در بعد از انقلاب، نوعی استحاله در انقلاب بود و بیش‌تر امید آن‌ها نیز به لیبرال‌ها بود؛ چون در نهضت مشروطه به کمک آن‌ها نهضت را شکست دادند، ولی در زمان انقلاب، ملت ایران با اشغال سفارت آمریکا چنین اتفاقی شدند.

* آیا می‌توان اوج تنش در روابط ایران و آمریکا را در قبل از انقلاب، در تلاش امریکایی‌ها برای تصویب لایحه‌ی کاپیتولاسیون دانست؟

** از لحاظ مردمی، آغاز تنش از کودتای 28 مرداد بود و کاپیتولاسیون به احساسات مردم لطمه وارد کرد. ماجرای دکتر نیکسون که شاه را به عنوان ژاندارم منطقه انتخاب کرده بود و به همین دلیل سربازان ایرانی می‌بایست از منافع آمریکا در خارج از مرزها دفاع می‌کردند، دلیل دیگری بر منفی بودن روابط حساب می‌شود و ما نقطه‌ی اوجی در منفی بودن رابطه نداریم. گاهی اختلافاتی بین رژیم شاه و سیاست‌های آمریکا به وجود می‌آمد (مثل ماجرای کندی) ولی بعد از مدتی تفاهم کرده، سیاست‌های قبلی را دنبال می‌کردند. در این جا می‌توان کاپیتولاسیون را عاملی برای جریحه دار شدن احساسات مردم برشمرد، ولی نمی‌توان آن را اوج تنش دانست. اوج تنش بعد از انقلاب بود که خود انقلاب هم یکی از آن‌هاست؛ زیرا

آنان به شدت از شاه حمایت می کردند؛ مثلاً بعد از انقلاب، آمدن ژنرال هایزر به ایران برای ترتیب یک کودتا بود. اما اگر بخواهیم اوج تنش و درگیری و خصومت بعد از انقلاب را حساب کنیم، جریان تسخیر سفارت امریکا بود. خود اشغال - فی نفسه - موجب به اوج رسیدن روابط منفی ایران و امریکا شد.

* لطفاً در مورد دکترین نیکسون، که جوانان ما از آن کم تر اطلاع دارند، توضیح بیش تری بدهید؟

** امریکایی ها بعد از جنگ جهانی دوم به علت سیاست امپریالیستی خودشان، در قسمت های مختلف دنیا (کره، ویتنام و...) دخالت می کردند؛ مثلاً نیرو پیاده می کردند و می جنگیدند. به مرور زمان به این فکر افتادند که چرا سربازان خود را به کشتن بدهند؟ (در جنگ کره و ویتنام نزدیک به صد هزار سرباز امریکایی کشته شدند)؛ بر این اساس، وزیر خارجه ی وقت (نیکسون) اعلام داشت: به جای این که ما سربازان خودمان را به کشتن بدهیم، عواملی را در منطقه تقویت کنیم که آن ها به نمایندگی ما منافع ما را در منطقه حفظ کنند؛ و چون احساس می کردند که منطقه ی خاورمیانه منطقه ی بعدی است که دچار تنش خواهد شد، شاه را به عنوان ژاندارم منطقه یا مجری دکترین نیکسون انتخاب کردند تا به نمایندگی از امریکا و انگلیس منافع آن ها را در کل خاورمیانه حفظ کند و مسئله ی افزایش قیمت نفت در آن زمان، تأمین بودجه ای برای همین نظریه بود؛ زیرا، اولاً ایران از نظر استراتژیک کشور حایز اهمیتی بود و منافع نفتی بسیار خوبی هم داشت و امریکا و انگلیس نفوذی بسیار قوی در این کشور داشتند؛ بنابر این ایران را قدرت بالقوه توانمندی دیدند که اگر بتواند در آن نفوذ داشته باشند، ژاندارم خوبی خواهد بود و منافع آن ها را به خوبی حفظ خواهد کرد. در مواردی هم از نیروهای ایران برای حفظ منافع خود استفاده کردند. یکی از

آن‌ها منطقه‌ی زفء در عمان بود که نیروهای ایرانی با نیروهای ملی نهضتِ ضد شیوخ عرب وارد جنگ شدند و ضربات نسبتاً سختی به آن‌ها زدند و خود نیز متحمل تلفاتی شدند.

دکتر نیکسون ارتش را با مدرن‌ترین تجهیزات و تسلیحات مجهز کرد تا بتواند از منافع آن‌ها دفاع کند و حتی برنامه داشتند که دولت ایران در مناطق اقیانوس هند و... نیز به عنوان ژاندارم عمل کند.

* روابط ایران و آمریکا چگونه و توسط کدام طرف قطع شد؟

** اساس سیاست خارجه‌ی جمهوری اسلامی بر این نبود که رابطه‌ی خود را با دولت‌ها قطع کند؛ با آن‌که بسیاری از دولت‌ها را هم قبول نداشتیم، ولی حضرت امام نظرشان این بود که ما باید در تمام دنیا حضور داشته باشیم، پس رابطه باید برقرار باشد.

در آن زمان، به جز دو دولت، که ماهیت و موجودیت آن‌ها از لحاظ جمهوری اسلامی خدشه دار بود، یعنی اسرائیل و آفریقای جنوبی، با بقیه‌ی دولت‌ها رابطه داشتیم. آمریکا نیز یکی از کشورهایایی بود که با وجود تنش بین دو کشور، خواستار قطع رابطه با آن نبودیم. ما با عراق هشت سال در حال جنگ بودیم، ولی جالب است که رابطه‌ی سیاسی و دیپلماتیک ما قطع نشده بود. ما در عراق سفارت و کاردار داشتیم و آن‌ها هم در تهران سفارت و کاردار داشتند؛ بنا براین، اصل سیاست ما بر قطع رابطه نیست. امریکایی‌ها وقتی احساس کردند که ما با آن‌ها رابطه داریم، به زعم خودشان خواستند با قطع رابطه ضربه‌ای به این نظام وارد کنند. اول امریکایی‌ها در مقابل اشغال سفارتشان اقدام به قطع رابطه با ایران کردند، به این امید که انقلاب ما در مقابل این کار عقب نشینی کند، اما حضرت امام در مقابل فرمودند: «ما

رابطه ی با امریکا را می خواهیم چه کنیم؟»

اصولاً در زمان حاضر هم اگر مسئله ی ارتباط ایران و امریکا مطرح است، این امریکایی ها هستند که مسئله ی برقراری ارتباط را مرتبط به نوعی تفاهم، دوستی و یک سری پیش رفت ها می دانند؛ والا با امریکا نیز، همانند انگلیس و افریقای جنوبی که تحولی در آن انجام شد، می شد رابطه برقرار کرد. این امریکایی ها بودند که مسئله ی رابطه ی سیاسی و دیپلماتیک را آن چنان بزرگ و مهم جلوه دادند که باعث ایجاد مشکل در انجام مذاکره بین ایران و امریکا شد. امریکا شروطی را برای مذاکره مطرح می کند و طبیعتاً نظامی که با انقلاب مردمی سر کار آمده است هیچ وقت به خود اجازه نمی دهد شروط دولت دیگری را که سیاست استکباری دارد بپذیرد.

* با توجه به گذشت بیست و چند سال از پیروزی انقلاب، در زمان حاضر بعضی ها معتقدند که با تسخیر لانه ی جاسوسی، ظلم بیست و پنج ساله ی امریکا به ایران تلافی شد و دشمنی با او دیگر نباید ادامه پیدا کند. نظر شما در این مورد چیست؟

** قبل از این که جواب سؤال شما را بدهم، دو نکته را مطرح می کنم:

1. طراحان این مطالب از دیدگاه خاصی به این مسئله نگاه می کنند که با بیش اسلامی ما هم خوانی ندارد. اغلب آن ها کسانی هستند که انقلاب را از بنیاد قبول ندارند و یا به نوعی در آن ها استحاله به وجود آمده است که نسبت به آن چه انجام داده اند، پشیمان اند. بیش تر لیبرال ها این مواضع را دارند؛ بنا بر این، طبیعی است که این گونه اظهار نظر کنند.

2. به جای این که به مسائل کلان توجه کنند، به مسائل ریز می پردازند؛ به طور مثال این که می گویند: با تسخیر سفارت، ظلم بیست و پنج ساله ی امریکا جبران شده، از بنیاد اشتباه است؛ چراکه اصلاً در این زمینه بحث انتقام جویی مطرح نیست، بلکه تضادی است که بین سیاست استکباری امریکا در گذشته و حال و حتی آینده و بین سیاست ایران وجود

جمهوری اسلامی ایران که خود را حامی مستضعفین و مسلمانان جهان می داند، یک سیاست را دنبال می کند و امریکا که خود را ابرقدرتی می داند که دارای منافع زیادی در سراسر جهان است سیاست دیگری دارد و در حقیقت این دو در اصطکاک اند. سیاست استکباری امریکا بعد از اشغال لانه ی جاسوسی تغییر نکرده است. همه ی تلاش او این است که بتواند خوی استکباری خود را حفظ کند؛ مثلاً در زمان حاضر در کشور فلسطین که جوانان مسلمان به خاک و خون کشیده می شوند، امریکایی ها با تمام توان برای سرکوب آن ها به اسرائیل کمک هم می کنند؛ در صورتی که سیاست ایران کاملاً در تضاد با این سیاست است؛ بنابراین درست است که اشغال سفارت امریکا عکس العملی در مقابل سیاست های گذشته ی امریکا بود، ولی در واقع حرکت بازدارنده ای بود که سفارت امریکا دیگر لانه ی فساد و جاسوسی و... نشود. اگر اسناد کودتای 28 مرداد را، که اخیراً خود امریکایی ها منتشر کرده اند، بخوانید، خواهید دید که مرکز فرماندهی کودتا خود سفارت امریکا بود و تمام این برنامه ها در آن جا طرح ریزی می شد و در زمان حاضر هم می بینیم که امریکا هم چنان به سیاست خصمانه ی خود ادامه می دهد.

* در برخی مطبوعات می نویسند که اقدام ایران برای تسخیر سفارت امریکا حرکتی دور از تأمل، تعقل، مسئولیت و سرشار از غوغاگری و جهالت بود و کسی یارای مخالفت با آن را نداشت. نظر حضرت عالی در این مورد چیست؟

** مطرح کنندگان این مطالب از تسخیر سفارت امریکا ضربه ی سختی خورده اند و دوستان و یاران امریکا هستند؛ حتی معتقدند که ما باید با امریکا رابطه ی صمیمی و دوستانه داشته باشیم و اگر تحمیلاتی بر ما کرد، آن ها را بپذیریم. حرف آن ها از دیدگاه خودشان درست است؛ اما اگر از دیدگاه شخص معتقد به انقلاب اسلامی نگاه کنیم، می بینیم که اشغال لانه ی جاسوسی ضربه ی سختی بود به خود لیبرالیسم و پیروزی بزرگی بود برای انقلاب اسلامی و به تعبیر حضرت امام، انقلاب دوم بود. واقعیت هم این است که اگر سفارت امریکا اشغال نشده بود، ما هنوز گرفتار حاکمیت لیبرال ها بودیم و حرکت استحاله آمیزی که از دولت موقت شروع شده بود، جای محکمی برای خود پیدا می کرد و همان ضربه ای که در مشروطه و انقلاب نفت خوردیم، دوباره در این جا می خوردیم؛ بنا بر این در مجموع می توان گفت که یک موهبت الهی بود؛ زیرا دانشجویانی که آن جا را گرفتند، خودشان هم نمی دانستند که چهارصد و چهل و چهار روز آن جا می مانند؛ بلکه هدف آن ها عکس العملی بود در برابر این مسئله که امریکا شاه را پذیرفته و یا بازرگان با برژنفسکی (وزیر امور خارجه ی وقت امریکا) دیدار کرده است؛ ولی وقتی به آن جا ریختند، حضرت امام فرمود: خوب جایی را گرفتید، محکم نگه دارید و از دست ندهید. اسنادی هم که از آن جا کشف شد، ضربه ی فوق العاده سختی به امریکایی ها زد و کل سیستم و شبکه ی امریکا را در منطقه ی خاورمیانه به هم ریخت و بسیاری از چهره هایی که در سطوح بالای جمهوری اسلامی نفوذ کرده بودند، فاش شدند؛ مثل بنی صدر که معلوم شد در سفارت امریکا پرونده دارد و ماهانه هزار دلار حقوق می گیرد و این نعمت عظیمی بود برای انقلاب ما که با آن واکسینه شد.

اما از دیدگاه لیبرال ها، این پدیده ضربه ی بسیار سختی بود و مدت بیست سال آن ها را از صحنه خارج کرد و برخی از آن ها مجبور شدند به جاسوسی پردازند و بخشی نیز عملیات کودتا در حد انتحاری انجام دهند؛ و مردم فهمیدند که لیبرال ها چه کسانی بودند و خلاف ادعای خود، ملی هم نبودند.

* برخی از حقوق دانان بر این باورند که مسئله ی تسخیر لانه ی جاسوسی در بعد حقوقی خلاف دیپلماسی و حقوق بین الملل است؛ لذا جایگاهی در حقوق ندارد و نباید به رسمیت شناخته شود. اگر شما نسبت به این مسئله نظری دارید بفرمایید.

** اولاً حقوق بین الملل ساخته و پرداخته ی غربی هاست و طوری آن را تدوین کرده اند که تداوم حاکمیت آن ها را بر سراسر جهان حفظ کند؛ به طور مثال، سفارت یک کشور جزء سرزمین آن کشور است؛ بنا بر این نیروهای ملی حق داخل شدن در آن سرزمین را ندارند. این قانون برای سفارت یک کشور جهان سومی در امریکا و واشنگتن هیچ فایده ای ندارد؛ اما برای ابرقدرتی مثل امریکا که سفارتش در کشور جهان سوم است، فوق العاده اهمیّت دارد؛ زیرا عدم دخول مردم آن کشور در سفارت امریکا اینامکان را به او می دهد که هر کاری که بخواهد علیه کشور جهان سومی انجام دهد. در حقوق بین الملل، سفارت خانه برای انجام کارهای دیپلماتیک است، نه اعمال جنایتکارانه و توطئه آمیز و کودتایی. وقتی مسلم شد که امریکا از این محل و روابط دیپلماتیک سوء استفاده کرده، در حقیقت حقوق بین الملل را نقض کرده است؛ پس اگر دولتی از امتیازاتی که در کشوری دیگر در اختیار او قرار داده اند سوء استفاده کند (مثلاً در آن کشور مواد مخدر قاچاق کند و یا علیه آن دولت

کودتا کند) کار خلافی انجام داده و به این مسئله در حقوق بین الملل جواب داده شده است؛ یعنی سفارتی که مورد سوء استفاده قرار می گیرد، دیگر از لحاظ بین المللی مصونیت قبلی را ندارد.

* در حقوق بین الملل به کشوری که در آن، سفارت کشور دیگر مورد سوء استفاده قرار گرفته است، این اجازه را نداده اند که آن سفارت را تسخیر کند؛ بلکه می تواند از راه های قانونی تقاضای تعطیل کردن سفارت را بدهد.

** این درست است؛ اما بحث بنده این است که اول چه کسی نقض کرده است؟ این نقض را اول امریکایی ها انجام دادند و همه ی دولت های امپریالیستی معمولاً در کشورهای جهان سوم این سوء استفاده را در سفارت خود دارند؛ مثلاً در گذشته ی دور، لیست نمایندگان مجلس که می بایست انتخاب می شدند، از سفارت امریکا و انگلیس در می آمد. مسئله ی بعد این است که ما مسئله ی تسخیر سفارت امریکا را جدا از خود انقلاب نمی دانیم، بلکه جزء لاینفک انقلاب است. آیا انقلاب در حقوق بین الملل به رسمیت شناخته شده است؟ خود انقلاب یک حرکت غیر قانونی است؛ زیرا هیچ دولت و نظامی یک انقلاب را در قاموس ملی و بین المللی به رسمیت نمی شناسد؛ بدین ترتیب، ما اشغال سفارت را جزء لاینفک انقلاب می دانیم. همان طور که انقلاب به ثمر رسید و جا افتاد، اشغال سفارت هم انقلاب دوم بود و در قاموس بین الملل و روابط بین کشورها این حرکت قابل تجزیه و تحلیل نیست. این را باید در قالب کل انقلاب دید؛ یعنی انقلاب ما یک عصیان و طغیان بود علیه نظام استکباری و تسخیر سفارت هم در همین راستا انجام گرفت. آیا کشتن یک امریکایی در کشور دیگر در قاموس بین الملل پذیرفته شده است؟ خیر. اما در کشور ما، به دلیل بغض و کینه ای که مردم نسبت به این ها داشتند، چندین امریکایی ترور شدند. حرکت خودجوش

مردمی را نمی توان در قالب موازین بین المللی تجزیه و تحلیل کرد، بلکه باید در قالب خود انقلاب تحلیل شود؛ یعنی انقلاب حرکتی بود برای براندازی استکبار و ظلم و تسخیر سفارت را هم باید در همین قالب تحلیل کرد.

* بعضی ها سعی دارند القا کنند که تنش میان ایران و امریکا برخورد ایدئولوژیک است و معتقدند که ما باید بر مبنای منافع ملی فکر کنیم و مبنای کار نباید ایدئولوژی باشد. مبنای استمرار قطع رابطه با امریکا را شما در منافع ملی می دانید یا ایدئولوژیک؟ اگر ما اصلاً ایدئولوژی اسلامی نداشتیم و فقط به عرف بین المللی و عدالت و اخلاق انسانی فکر می کردیم و تلاش امریکا را در منطقه - که علیه منافع ملی ماست - در نظر می گرفتیم، آیا باز هم می توانستیم بر قطع رابطه اصرار داشته باشیم، یا این عمل فقط جنبه ی ایدئولوژیک دارد؟

** اولاً- باید تعریف شود که آیا ایدئولوژی جزئی از منافع ملی است یا خیر؟ در بسیاری از کشورهایی که نظام آن ها نظام ایدئولوژیک است، این حقیقت وجود دارد و منافع ملی طوری تبیین می شود که دربرگیرنده ی ایدئولوژی آن ها هم باشد. در غرب منافع ملی را به ایدئولوژی ناسیونالیستی محدود می کنند. وقتی می گویند امنیت و رفاه و عرض و حقوق ملی، این خود یک ایدئولوژی است. کلمه ی ملی که به کار می برند به معنای ایدئولوژی است؛ یعنی ما بر اساس ایدئولوژی خودمان، منافع ملت خود را بر منافع دیگر ترجیح می دهیم؛ بنابر این تعریف، منافع ملی نمی تواند جدا از ایدئولوژی باشد؛ مثلاً برای کشوری مثل نابلس که پان عربیسم در آن مطرح می شود، این حرکت وسیع تر دیده می شود؛ یعنی

همه ی عرب هایی که در سراسر دنیا زندگی می کنند، مشمول این تعریف منافع ملی هستند. در پان ترکیسم نیز ترک ها این گونه هستند؛ یا در اتحاد جماهیر شوروی پرولتاریا را شامل می شد و در انقلاب اسلامی، به عنوان تعریفی که دنبال نظام هست (جمهوری اسلامی)، کلیه ی مسلمان ها را در بر می گیرد. هر تعریفی که بشود، استقلال و حاکمیت ملی در هر نظامی باشد، اساس توجه آن نظام است و بر این دو مقوله تعصب دارند، خواه ایدئولوژی آن نظام فرا ملی باشد، یا درون ملی؛ و این تعریف برای کشورهایی که از لحاظ نظامی و... ضعیف تر هستند، اهمیت بیش تری دارد. امریکایی ها و امپریالیسم این دو مقوله را خدشه دار می کنند و در مقابل، ملت ها در برابر آن ها می ایستند. علت مقابله ی ما با امریکایی ها این بود که آن ها استقلال و حاکمیت ملی را خدشه دار کرده بودند.

ما از لحاظ ایدئولوژی هم با امریکا درگیر هستیم، ولی اگر این ایدئولوژی هم نباشد، برای هر ایرانی و نظام انقلابی که می خواهد مستقل باشد (که استقلال حاکمیت ملی در آن شرط شده است) مقابله با امریکا یک اصل قلمداد می شود؛ به همین دلیل می بینیم که امریکا منفورترین نظام ها در تمام دنیاست؛ به طوری که آمریکایی ها جرأت نمی کنند در بعضی از کشورها در خیابان ها قدم بزنند؛ مثل برخوردی که در اندونزی با امریکایی ها صورت گرفت؛ چرا که سفیر آن ها برخورد توهین آمیزی با ملت اندونزی داشت و چنان با او مقابله شد که مجبور به فرار از آن کشور شد. در صورتی که این کشور مبتنی بر یک نظام ایدئولوژیک نیست.

بنا بر این کسانی که اعتقادی به استقلال و حاکمیت ملی نداشته و معتقد باشند که ما باید با تکیه به غرب و امریکا زندگی خود را ادامه دهیم، عاشق امریکا هستند. برای آن ها امریکا بهشت موعود است و باور ندارند که می توان در مقابل امریکا ایستاد و زندگی خوبی هم داشت. بنده معتقدم از لحاظ ایدئولوژی اختلافات اساسی ای داریم؛ چرا که اگر ایدئولوژی ما

نمود، یقیناً امکان سازش ما با امریکا بیش تر بود. همان طور که دیده می شود، کشورهای که ایدئولوژی مادی داشتند (مثل سازمان آزادی بخش فلسطین) با امریکا سازش کردند. ایدئولوژی ما باعث می شود که خیلی وسیع تر و مقتدرانه تر با آن ها برخورد کنیم.

* بعضی ها معتقدند ریشه ی جنگ هشت ساله ی بین ایران و عراق، اشغال لانه ی جاسوسی بوده است. آیا شما این نظر را قبول دارید؟
تحلیل شما در مورد ریشه ی تحقق جنگ چیست؟

** همه ی اقداماتی که بر ضد جمهوری اسلامی انجام شده اند، اعم از شورش های محلی، کودتا و جنگ هشت ساله، جزئی از برنامه های استکبار بر ضد نظام اسلامی بوده اند. آمریکایی ها وقتی باورشان شد که از طریق سیاسی (به خصوص به وسیله ی لیبرال ها) نمی توانند به نتیجه برسند، اقدام به حمله ی نظامی کردند. اگر انقلاب های موفق دنیا مورد مطالعه قرار گیرند، همه ی آن ها بدون استثنا یک جنگ خارجی داشته اند؛ مثل انقلاب فرانسه، چین، کوبا و... و اگر ما خردگرایانه نگاه کنیم و خودمان را جای دشمن قرار دهیم، می بینیم که با یک انقلاب، تمام منافع آینده ی ما در خطر است (چون بر اساس تئوری دومینو معتقد بودند که اگر جلوی انقلابی گرفته نشود، به سایر کشورها هم سرایت می کند) بنا بر این جلوگیری می کردند و به صراحت گفته بودند که بعد از انقلاب ایران، نوبت انقلاب عراق و... است و دیگر شیوخ خلیج فارس امکان مقابله با انقلاب ها را ندارند.

البته از یک نظر حرف این آقایان درست است؛ زیرا اگر لانه ی جاسوسی اشغال نمی شد و لیبرال ها هم چنان حاکم بودند، امید این که جمهوری اسلامی را از راه های سیاسی به سازش

بکشانشند خیلی زیاد بود، ولی چون لیبرال‌ها حذف شدند امیدی به این که خواسته‌های خودشان را از طریق سیاسی به دست آورند نداشتند؛ به همین دلیل عراق را تشویق به جنگ با ایران کردند. باید بپذیریم که از لحاظ تئوری، جنگ تحمیلی هم جزئی از برنامه‌های تردیدناپذیر دشمنان انقلاب برای برگرداندن شرایط گذشته بود که معمولاً تمام آن‌ها شکست خورده است. زمانی که عراق جنگ را علیه ایران شروع کرد، روزنامه‌ی واشنگتن پُست مقاله‌ای نوشت با عنوان «هرگز به یک انقلاب حمله نکنید»؛ زیرا یک جنگ خارجی موجب انسجام بیش‌تر آن جامعه خواهد شد؛ مثلاً در جنگ‌هایی که علیه انقلاب فرانسه صورت گرفت، آن چنان مردم فرانسه منسجم شدند که به جهان‌گشایی پرداختند. در انقلاب روسیه، مردم و حتی افسران نظامی هم به کمک بُلشویک‌ها و کمونیست‌ها آمدند و با هم منسجم گشتند و دشمن را شکست دادند. در جنگ‌های دیگر مثل جنگ خلیج‌خوک‌ها و... هم همین‌طور بود؛ با این که بارها شکست خوردند، باز هم این تئوری را تکرار کردند؛ مثلاً در ماجرای طَبس هدف فقط آزادی‌گروگان‌ها نبود بلکه سقوط کل نظام بود. برنامه‌های آن‌ها به ترتیب بود. اول از طریق سیاسی، بعد از طریق براندازی و کودتا و بعد هم جنگ. به نظر بنده اگر سفارت اشغال نمی‌شد و امریکایی‌ها از طریق سیاسی به اهداف خود نمی‌رسیدند، باز هم جنگ بر ما تحمیل می‌شد.

* بعضی‌ها معتقدند که قطع رابطه با امریکا از نظر جایگاه بین‌المللی ما را در دنیا ذلیل کرده و اروپا بر ما مسلط شده است که خواست اسرائیل نیز همین است و این امر به ضرر منافع ملی ماست؛ پس ایجاد رابطه‌ی فوری ضروری است. نظر شما در این باره چیست؟

** این گفته‌ی افراد مفلوکی است که عشق امریکا را در دل دارند و آن را قدرت مافوق‌تصوری می‌بینند که اگر نبود هیچ چیز نبود. این طرز تفکر بسیار ذلیلانه است؛ زیرا ما

می بینیم که جمهوری اسلامی ایران به دلیل مقابله با امریکا، در دنیا جایگاه و احترام خاصی پیدا کرده است؛ مثلاً در سفری که مقام معظم رهبری به افریقا داشتند، به ایشان گفته بودند که ما از امریکا می ترسیم؛ شما چگونه نمی ترسید؟ برای ما خیلی عجیب است که شما در مقابل قدرت بزرگی ایستاده اید و آن ها نمی توانند به شما صدمه ای بزنند؛ بنا بر این، جایگاه معنوی ما در دنیا حتی در میان دولت های غربی غیر امریکا بالا رفته و جالب است بدانید غربی ها - به خصوص اروپایی ها - در زمانی که شرایط دو قطبی حاکم بود و غربی ها مجبور بودند از امریکا تبعیت کنند، از این روند خیلی ناراحت بودند و علاقه مند بودند بتوانند مستقل برخورد کنند؛ اما الان اروپا رابطه ی خود را از امریکا - از لحاظ اقتصادی و نظامی و... - جدا می کند و امریکا از این جریان خیلی ناراحت است.

اما این ادعا که قطع رابطه با امریکا، اروپا را بر ما مسلط کرد، باید بگوییم که ما در اروپا یک مجموعه ی منسجم و به هم پیوسته نداریم، بلکه اروپا از تعداد قابل توجهی از دولت ها تشکیل شده است که بازیگران مستقلی در نظام بین الملل هستند و ما با همه ی این ها رابطه داریم و اگر یکی از آن ها با ما مشکل پیدا کرد به راحتی می توانیم با دیگری رابطه برقرار کنیم. اروپایی ها در یک چیز با هم مشترک اند و آن نگران بودن از سلطه جویی امریکاست. بدین ترتیب ما نیاز داریم نفت خود را بفروشیم و تکنولوژی پیدا کنیم. پس طبیعی است که اگر به دلیل سلطه جویی امریکا و وضع کردن قوانین غیر قابل تحمل نمی خواهیم با او رابطه برقرار کنیم، به سراغ اروپایی ها، ژاپن و یا کشورهای دیگر برویم و اگر به دلیل کودتا سفارت امریکا در ایران تسخیر شد، در عوض اروپایی ها بیش از بیست سفارت در تهران دارند که هر کدام مستقل عمل می کنند و برخورد ما با بعضی از آن ها متفاوت با بعضی دیگر

است؛ مثلاً رابطه ای که ما با ایتالیا داریم، با رابطه ی ما با انگلیس متفاوت است. این ما هستیم که معین می کنیم به هر کشور در زمینه های تجاری، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی چه قدر میدان بدهیم و در کجا روابط خود را کم تر کنیم. اگر ادعا کرده اند که ما سلطه ی اروپا را پذیرفته ایم، چه طور در ماجرای سلمان رشدی همه ی آن ها قهر می کنند و می روند و بعد، بدون کوچک ترین تغییر در سیاست ایران، ذلیلانه برمی گردند؟ جالب تر از آن، جریان میکونوس است که قهر کردند و رفتند و وقتی دوباره خواستند برگردند، ما تعیین کردیم که چه کسی برگردد و چه کسی برنگردد و مقام معظم رهبری فرمودند: آلمان آخر از همه بیاید. پس معلوم شد که ما درباره ی اروپا کاملاً با عزت و مستقل برخورد کرده و اصلاً اجازه ی سلطه به آن ها نداده ایم و این اروپاست که به ما احتیاج دارد. در بین کشورهای نفت خیز تنها کشوری که زیر سلطه ی امریکا نیست، ایران است و اروپا از این جریان خیلی خوشحال است؛ زیرا اگر بخواهد از کشورهای عربی نفت بگیرد، باید از کانال امریکا وارد شود و کشورهای اروپایی در بسیاری از مذاکرات خصوصی و دیپلماتیک خوشحالی خود را ابراز داشته اند.

* بعضی این طور ادعا کرده اند که مشکلات اقتصادی ایران، ناشی از قطع رابطه با امریکا است و بعضی دیگر ادعا کرده اند که قطع رابطه با امریکا، ملت ایران را سالانه متحمل میلیاردها دلار خسارت می کند.

نظر شما در مورد قطع رابطه و ارتباط آن با رفع مشکلات اقتصادی چیست؟ اگر ما رابطه برقرار کنیم، می توانیم امید داشته باشیم که مشکلات اقتصادی ما حل شود؟

** این هم از آن حرف های بدون سند و دلیل است. کدام دولت جهان سومی با امریکا رابطه برقرار کرده و مشکلات اقتصادی اش بر طرف گشته است. بعضی از دولت ها در

حقیقت مستعمره‌ی آمریکا شده‌اند؛ مثلاً در کره‌ی جنوبی و تایوان، آمریکا کاملاً سلطه دارد و آن‌ها جزئی از اقتصاد آمریکا شده‌اند. آمریکایی‌ها برای راضی نگه داشتن این دو کشور، کمک مختصری هم به آن‌ها می‌کردند. هیچ وقت دولت کره‌ی جنوبی و تایوان نمی‌توانند سیاستی غیر از سیاست آمریکا را اتخاذ کنند و وقتی رابطه‌ی اقتصادی آمریکا با این دولت‌ها قطع شود، بلا‌ی آسمناکی که بر سر اندونزی و مالزی آمد بر سر این دو هم می‌آید؛ زیرا آمریکایی‌ها به راحتی پول خود را در جایی هزینه نمی‌کنند. در مقابل هر یک دلار اگر ده دلار بهره برداری نکنند، امکان ندارد که در آن محل سرمایه‌گذاری کنند؛ مثلاً بعد از آن که اتحاد جماهیر شوروی از هم پاشید، آقای یلتسین که در یک کشور مقروض بود، امیدوار بود که با دست برداشتن از ایدئولوژی اش، آمریکایی‌ها کمک زیادی به آن‌ها کنند و مسائل اقتصادی آن کشور حل شود؛ ولی نه تنها کمک نکردند بلکه آن‌ها را زیر پای خود له کردند و هر روز توقعات آمریکایی‌ها بالاتر رفت؛ چنان که برژنفسکی در مصاحبه‌ای گفت:

تجزیه‌ی جماهیر شوروی به هفده کشور کافی نیست، باید کمک کنیم که بیش از این از هم پاشد، تا دیگر امپراتوری و ابرقدرتی به وجود نیاید.

پس آمریکا هیچ وقت بی‌خود در یک کشور سرمایه‌گذاری نمی‌کند؛ مخصوصاً در کشوری مثل ایران که دارای منابع نفت و ذخایر عظیمی است. تلاش آن‌ها، چه در زمان شاه و چه بعد، این بود که این کشور را از منبعی که می‌تواند نوعی استقلال در تصمیم‌گیری به آن بدهد محروم کنند. قبل از انقلاب، آمریکا برنامه داشت که ایران روزانه هشت میلیون بشکه نفت استخراج کند، به طوری که در سال 1992 جزء صادرکنندگان نفت نباشد. الان عیناً همین کار را در عربستان انجام می‌دهند. کشوری با دوازده میلیون جمعیت چه نیازی دارد

که روزی هشت میلیون بشکه نفت تولید کند؟ امریکایی ها می گویند از این ها استفاده کنیم تا حدی که گرسنه و بدبخت و مفلوک بشوند و دست نیاز به طرف ما دراز کنند و ما به صورت ارباب رعیت با آن ها برخورد کنیم.

معلوم شد که این حرف اصلا درست نیست. اگر ما ایران زمان شاه را با کشوری مثل ترکیه که با امریکا رابطه دارد مقایسه کنیم، می فهمیم که امریکایی ها بی خود در جایی میلیاردها دلار سرمایه گذاری نمی کنند؛ مگر این که چند برابر از آن سود ببرند.

باورکردنی نیست ترکیه در حال حاضر کشور فقیری است که بیش از صد و ده میلیارد دلار بدهی خارجی دارد و هرگز بودجه ی این دولت، بدون کمک خارجی کافی نیست و تحمیل هایی که بر این دولت می شود ناشی از مسئله ی اقتصادی و وابستگی آن به امریکاست. این که ترکیه با داشتن جمعیت کثیر مسلمان، به اسرائیل پایگاه نظامی می دهد و با او رابطه برقرار می کند، ناشی از این مسئله است؛ زیرا اگر این کار را نکند وضعیت اقتصادی اش در هم می ریزد. مصر هم همین گونه است. این دو کشور بزرگ مسلمان نشین از لحاظ رفاه اقتصادی حتی از ما هم عقب ترند؛ مثلا آب آشامیدنی مردم با بطری تهیه می شود و ارزش پول ترکیه شش برابر پایین تر از ارزش پول ماست. یا عربستان با آن سرمایه ی عظیم نفت، چنان سیاست وابسته ای دارد که گاهی با کمبود بودجه روبه رو می شود و این به خاطر آن است که برنامه ی اقتصادی آن ها، بر اساس برنامه ی ملی تنظیم نمی شود؛ مثلا ارتش امریکا به یک وسیله ی نظامی نیاز دارد و پول هم ندارد. قبل از این که این وسیله ی نظامی را سفارش بدهد، دولت هایی مثل عربستان را مجبور می کند که آن وسیله را از قبل خریداری کنند. همین کار را با شاه هم کرد، مثلا اف 16 را قبل از این که ارتش امریکا سفارش بدهد، ایران خریداری کرده بود. دولت های فقیری مثل مصر و ترکیه با کمک های اقتصادی وابسته تر شده اند و از لحاظ نظامی و سیاسی ناچارند از سیاست های امریکا تبعیت

اعتقاد بنده بر این است که امریکا با وضع تحریم های اقتصادی علیه ما، دست به حماقت زد و این خود نعمتی برای ما بود؛ زیرا اگر این کار را نکرده بود، با توجه به وابستگی شدید ما قبل از انقلاب، رابطه ما ادامه می یافت و به این موقعیت نمی رسیدیم؛ ولی این تحریم های اقتصادی و نظامی کمک کرد که ایران به صنعت مستقلی دست یابد، چه صنایع نظامی که در زمان جنگ به وجود آمد و چه بعد از آن؛ مثلا- سیستم تعمیراتی و ساخت قطعات یدکی در صنایع نظامی ما در دنیا بی نظیر است. چون برخی از کشورها به خیلی از چیزها - به دلیل این که برایشان تأمین می شد - نیاز نداشتند، اقدام به ساخت آن نمی کردند؛ اما ما مجبور شدیم مشابه سازی کنیم. بنده در یکی از مصاحبه هایی که با امریکایی ها داشتم گفتم که شما با این کارتان حماقت کردید و این تحریم ها نعمتی برای ما بود. امروز با گذشت بیست و چند سال از انقلاب، کشور ما صنعت مستقلی دارد؛ مثلا قبل از انقلاب صنایع مونتاز و وابسته داشتیم. حتی کادیلاک ایرانی هم می ساختیم. در زمان طاغوت تراکتور بسیار قدرتمندی را دیدم که روی آن نوشته شده بود «ساخت ایران». از تکنیسین آن پرسیدم که چه چیز این ساخت ایران است؟ جواب داد: آب رادیات و باد لاستیک هایش؛ و بعد قسم خورد که حتی این آرمی که بر آن نوشته «ساخت ایران»، از خارج وارد شده است. اما امروز به صنعت خود کفایی رسیده ایم.

* بعضی ها معتقدند اگر رابطه ی ایران با امریکا برقرار شود، باعث می شود که اسلام در غرب و امریکا بیش تر تأثیر بگذارد. نظر شما در این باره چیست و آیا در حال حاضر ما برای تبلیغ در امریکا مشکلی داریم؟

** بنده گفتم که رابطه ی با امریکا فی نفسه منفی نیست و ما با امریکا قهر نکرده ایم، بلکه او قهر کرده است. ولی با چه قیمتی می خواهیم با امریکا رابطه برقرار کنیم؟ امریکایی ها برقراری رابطه را با یک سری شروط و نیز عدول از سیاست های انقلابی و کلان ملی قبول دارند؛ به طور مثال:

شرط اول: رعایت حقوق بشر در ایران؛ (البته در همین هم دروغ می گویند) و منظور آن ها از حقوق بشر، باز شدن کاباره ها و بی حجاب شدن زن ها و آزاد بودن مشروب خوری است.

شرط دوم: عدم حمایت از تروریسم؛ که به نظر آنان حزب الله لبنان و فلسطین تروریست هستند.

شرط سوم: عدم مخالفت با قرارداد اعراب و اسرائیل؛ یعنی قبول کنیم که عرفات سرنوشت مردم فلسطین را به دست اسرائیلی ها داده است.

شرط چهارم: عدم دست رسی به سلاح های هسته ای.

مجموعه ی این چهار شرط یعنی عدول کامل از سیاست های ملی و انقلابی جمهوری اسلامی. اگر امریکا بگوید که رابطه برقرار باشد (بدون این شروط) و دو طرف سفارت داشته باشند و به هم احترام بگذارند، حرف دیگری است؛ اما امریکایی ها این را نمی خواهند؛ چیزی که آن ها می خواهند، در حقیقت، عدول و توبه از تمام معیارها و اصول اسلامی است.

داشتن سفارت در همه ی کشورها جزء سیاست های جمهوری اسلامی است؛ ولی از این

لحاظ، ضرر زیادی هم نکرده ایم؛ زیرا در حال حاضر ایران در نیویورک دفتر نمایندگی دارد که بسیار هم مراجعه کننده دارد و در واشنگتن هم دفتر حفاظت منافع داریم که فقط پرچم جمهوری اسلامی بر روی آن نیست، قبلاً پرچم الجزایر بود و الان هم پاکستان؛ و نزدیک هفتاد تا هشتاد نفر پرسنل کاری دارد که به کار پانصد هزار ایرانی مقیم امریکا رسیدگی می کنند و قطع رابطه با امریکا مانع تبلیغ اسلام در غرب و امریکا نیست.

* آیا امریکا نیز الان در ایران مرکزی برای حمایت از منافع این کشور دارد؟

** بله، سفارت سوییس در ایران از منافع آمریکا حفاظت و حمایت می کند.

* بعضی ها به دلیل برتافتن مسئله ی ولایت فقیه، سعی دارند تمام مسائل را به همین مسئله نسبت بدهند و قطع رابطه با امریکا را خواسته ی تحمیلی یک نفر بر کل مردم ایران بدانند و همه ی مشکلات را به این مسئله بر گردانند. در این مورد چه صحبتی دارید؟

** اصل ولایت فقیه، مانع خیلی از چیزهاست؛ از جمله رسوخ و نفوذ افکار التقاطی و لیبرالی و انحرافی. نگرانی آقایان از ولایت فقیه از همان آغاز انقلاب بود؛ حتی زمانی که ما با امریکایی ها رابطه داشتیم.

قانون اساسی که دولت موقت به مجلس خبرگان داد، بر اساس سیستم ریاستی بود و بر ولایت فقیه در آن تصریح نشده بود. بعداً مجلس خبرگان این قانون را کنار گذاشت و قانون اساسی بر اساس ولایت فقیه نوشته شد و در بازنگری هم مورد اصلاح قرار گرفت و آن ها فهمیدند که ولی فقیه، به خاطر جایگاهی که دارد، طبیعتاً مانع هر نوع نفوذ و رسوخ دشمن

است؛ چنان که حضرت امام فرمود: «پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت آسیبی نرسد». مردم هم ولی فقیه را فردی صالح می بینند و براساس صلاحیت های فکری، اخلاقی، سیاسی و... از او تبعیت می کنند. قانون اساسی ما بر این اساس نوشته شده و سیاست های کلان نظام را در اختیار ولی فقیه گذاشته است. موضوع رابطه با امریکا نیز چون یک سیاست کلان است، طبیعتاً از اختیارات ولی فقیه است. نگرانی و ناراحتی آن ها این نیست که این اختیارات بر عهده ی یک شخص است، بلکه نگرانی آن ها از نفوذناپذیر بودن اوست. اگر می توانستند در آن شخص نفوذ کنند و او را در اختیار خود بگیرند، از طرف داران پر و پا قرص ولی فقیه می شدند و شعار می دادند که جز ولایت فقیه چیزی به درد این مملکت نمی خورد، ولی چون نمی توانند نفوذ کنند این حرف ها را می زنند. ولی فقیه کاملاً درست عمل می کند و نه تنها مانع از ارتباط با امریکا - که موجب ذلت و خواری ماست - می شوند بلکه مانع بسیاری از انحرافات دیگر نیز می شود.

* در نظامی که دولت موقت به عنوان نظام ریاستی ارائه داده بود، اختیارات ولایت فقیه چگونه بود؟

** اصلاً وجود نداشت؛ مثلاً در طرح اصلاح قانون اساسی، بیش ترین اختیارات را به رییس جمهور داده بودند که بیش تر از رهبری بود. حتی حق انحلال مجلس را هم به رییس جمهور داده بودند.

* بعضی معتقدند که بزرگ نمایی دشمنی امریکا سوژه ای است برای جلوگیری از توسعه ی سیاسی. حضرت عالی در این مورد چه تحلیلی دارید و اصلاً چرا بحث توسعه ی سیاسی در این جا بهانه قرار می گیرد؟

** به دلیل این که این آقایان توسعه ی سیاسی را در حقیقت توسعه ی لیبرالیسم می دانند؛ وگرنه چه رابطه ای بین توسعه ی سیاسی و بزرگ نمایی دشمن وجود دارد؟ آن ها احساس می کنند که اگر بر توسعه ی سیاسی تکیه کنند، امکان نفوذشان وجود دارد. بنا بر توسعه ی سیاسی که مد نظر آن هاست، باید در مورد امریکا تخفیف دهیم و عملکرد او را نادیده بگیریم؛ در این صورت امریکایی ها خیلی راحت از طریق آن ها می توانند وارد کار شوند.

* بعضی ها شعار مرگ بر امریکا را خلاف عرف بین الملل می دانند و یا در مورد مسئله ی آتش زدن پرچم امریکا می گویند: پرچم یک کشور، نمود حاکمیت آن کشور است. نظر شما در این باره چیست؟

** مسئولان دولتی ما در روابط دیپلماتیک خود چنین اصطلاحی را به کار نمی برند و این حرکت یک حرکت سمبولیک مردمی و خودجوش است و قابل کنترل و برنامه ریزی هم نیست. در هر کشوری هم این اصطلاح فرق می کند؛ مثلاً بعضی ها می گویند: Down with USA؛ یعنی امریکا بیا پایین، یا سرنگون باد امریکا و معنای آن مرگ بر امریکا نیست؛ یا مثلاً می گویند برگردید بروید و گور خود را گم کنید. در هر جایی مردم به صورتی بغض و کینه و احساسات و محبت خود را نسبت به دولت و ملتی بروز می دهند و گاهی چون دست رسی به آن دولت ندارند تا ساقطش کنند، پرچمش را آتش می زنند و این از دست مسئولان خارج است و یک حرکت سمبولیک و مردمی است؛ مثلاً- ترسیم تصویر عمو سام که نماد آمریکاست یا تصویر شیر فرسوده و پیر که نماد بریتانیای کبیر است یک حرکت سمبولیک است و حرکت های سمبولیک خودجوش اند. همانند شعار استقلال، آزادی،

جمهوری اسلامی که خود جوش به وجود آمد، و یا صلوات فرستادن برای حضرت امام به جای کف زدن و غیره. این جامعه است که با وجدان خود تصمیم می گیرد؛ مثلاً تا مدتی وقتی مردم تکبیر می گفتند، بعد از مرگ بر امریکا، مرگ بر شوروی سر می دادند، بعد شوروی را برداشتند و گفتند مرگ بر انگلیس و در زمانی که فرانسه به عراق موشک و هواپیما می داد، می گفتند مرگ بر فرانسه. این ها چیزی نیست که ما بخواهیم آن را به صورت دستورالعمل به ملتی دیکته کنیم. زمانی حضرت امام موافق نبودند شعار مرگ بر شوروی در کنار مرگ بر امریکا گفته شود و وقتی در جماران صحبت می کردند و مردم تکبیر می گفتند، امام به مردم نگفتند که مرگ بر شوروی نگوید، دستور دادند در صدا و سیما مرگ بر شوروی آن سانسور شود، پس وقتی روش امریکا تغییر کند، دیگر نه پرچمش را آتش می زنند و نه مرگ بر امریکا می گویند؛ مثلاً وقتی تاریخ را مطالعه می کنیم، می بینیم که روسیه بیش تر به ما ضربه زد و بخش های مهمی از کشور ما را اشغال کرد (مانند قفقاز، ارمنستان، گرجستان)؛ اما امروز مردم احساس دشمنی با روسیه ندارند. این وجدان خودآگاه ملت است که تصمیم می گیرد در چه زمانی چه بگوید، تابع هیچ قانونی هم نیست، خودش تصمیم می گیرد. وقتی در راه پیمایی ها، کسی شعار مرگ بر امریکا سر می دهد، اگر بقیه مخالف این شعار باشند، جواب نمی دهند. وجدان عمومی است که شکل می گیرد و تصمیم گیری می کند و حتی گاهی با نظر دولت مردان مغایرت دارد و هیچ علاجی هم برای این مسئله نیست.

از این که این گفت و گورا پذیرفتید از شما تشکر می کنیم.

دین پژوهی : دین و عقل

اشاره

ص: 45

از دیدگاه قرآن عقل به چه معناست و دارای چه منزلت و جایگاهی است؟

مقصود از عقلانیت در غرب چیست و در چه معنایی به کار می رود؟

آیا حقایقی که از طریق وحی بر ما کشف می شود به اندازه ی حقایقی که از طریق عقلمان درک می کنیم اطمینان بخش است؟

تحقیق در زمینه ی باورهای دینی تا چه اندازه ضرورت دارد؟

سید محمد علی داعی نژاد

ص: 46

عقل شریف ترین نیرو و یکی از دو حجتی است که خداوند برای هدایت بشر قرار داده است و در سعادت انسان نقش ارزنده ای ایفا می کند و به همین دلیل در آیات و روایات از جایگاه والایی برخوردار است. قرآن کریم انسان ها را با بیان های مختلف به تفکر و خردورزی دعوت و بی اعتنایان به تعقل را شدیداً توبیخ و مذمت کرده، تا آن جا که افراد گریزان از اندیشه و تعقل را پست ترین جنبندگان شمرده است.

اما این بدان معنا نیست که عقل به تنهایی بتواند انسان را به سرمنزل مقصود و سعادت واقعی رهنمون سازد. سعادت انسان در گرو دین داری و دل سپردن به مکتب پیامبران است.

در این جا به پرسش هایی در این زمینه که حجه الاسلام والمسلمین داعی نژاد پاسخ گفته اند پرداخته می شود.

از دیدگاه قرآن عقل به چه معناست و دارای چه منزلت و جایگاهی است؟

* خود واژه ی «عقل» در قرآن به کار نرفته، ولی مشتقات آن، مانند «تعقلون» و «يعقلون»، حدود پنجاه بار در این کتاب مقدس به کار رفته است؛ افزون بر این، قرآن کریم گاه از عقل با واژه هایی چون «حجر» و «نهی» یاد کرده و صاحبان خرد را «ذی حجر»، «اولوالالباب»، «اولوالابصار» و «اولوالنهی» خوانده است. واژه ی عقل از آن رو که در قرآن نیامده، هرگز تعریف ماهوی نشده است، ولی آثار ارزشمند تعقل و فرجام ناپسند به کار نبردن عقل، در کتاب خداوند بسیار به چشم می خورد و از این طریق می توان ماهیت عقل را از دیدگاه قرآن شناخت. (1)

مرحوم علامه طباطبایی در تعریف عقل از دیدگاه قرآن می گوید:

مراد از عقل در کلام خدای متعال، ادراکی است که با سلامت فطرت انسانی حاصل می شود؛ به عبارت دیگر، عقل یعنی علمی که انسان مستقلاً به آن دست می یابد، بر خلاف سمع در قرآن که به معنای ادراکی است که انسان با کمک غیر به آن دست پیدا می کند؛ البته در هر دو صورت، سلامت فطرت شرط است و آنچه بیان شد در حقیقت بیان آیه ی شریفه ی (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونْ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا) (2) و نیز آیه ی شریفه ی (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (3) است.

مرحوم علامه در ادامه می فرماید:

علم مقدمه ی عقل و وسیله ای به سوی عقل است؛ چنان که خداوند فرمود: (وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَصْرِ رَبِّهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) (4). (5)

ص: 48

1- ابوالقاسم علی دوست، فقه و عقل، (پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه ی اسلامی، بهار 1381)، ص 29 - 30.

2- حج: 46.

3- بقره: 242.

4- عنکبوت: 43.

5- علامه طباطبایی، المیزان، ج 2، ص 247 - 250.

اینک برای تبیین بیش تر معنای عقل در قرآن به بررسی برخی آیات می پردازیم:

(وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ); (1) اگر گوش شنوا داشتیم و یا می اندیشیدیم، در میان جهنمیان نبودیم.

در این جا خداوند عقل را به فایده اش معرفی نموده است؛ یعنی عقل چیزی است که انسان در دینش از آن بهره می برد و با سوار شدن بر آن به سوی معارف حقه و اعمال صالحه هدایت می شود.

(وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ); (2) از آیین ابراهیم جز سفیه روگردان نمی شود.

این آیه به منزله ی عکس نقیض روایتی است از امام (علیه السلام) که فرمود:

العقل ما عبد به الرحمن؛ عقل آن است که مایه ی عبادت خدای رحمان می شود. پس کسی که خداوند را عبادت نمی کند، عقل ندارد و سفیه است.

(فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ); (3) پیامبر، مژده ده به بندگانی که به سخنان گوش فرا می دهند و بهترین سخن را پیروی می کنند. آنان هدایت یافتگان الهی و صاحبان خرد هستند.

امام کاظم (علیه السلام) «اولوالالباب» را به صاحبان عقل و فهم تفسیر نموده اند. (4)

ص: 49

1- ملک: 10.

2- بقره: 30.

3- زمر: 17 و 18.

4- محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج 6، ص 394.

(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ)؛ (1) در این (عذاب پیشینیان) تذکری است برای آن کس که عقل دارد یا گوش دل فرا دهد، در حالی که حاضر باشد.

امام کاظم (علیه السلام) قلب در این آیه را به عقل معنا نمودند. (2)

(لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ)؛ (3) ما به لقمان حکمت دادیم.

امام کاظم (علیه السلام) حکمت در این آیه را به فهم و عقل تفسیر کرده اند. (4)

از بررسی این آیات روشن شد که در همه ی آنها سلامت فطرت نهفته بود، ولی گاه انسان در اثر غلبه ی شهوت یا غضب از اعتدال خارج می گردد و سلامت فطرت را از دست می دهد و در این صورت قضاوت صحیح انجام نمی دهد و در چنین مواردی اطلاق عقل مسامحه است و حقیقه عقلی در کار نیست؛ لذا قرآن عقل را به نجات دهنده گی از جهنم معرفی می کند و از قول کافران می گوید:

(لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ)؛ (5) اگر گوش فرا می دادیم یا می اندیشیدیم، جزو اصحاب جهنم نبودیم. (6)

خلاصه آن که عقل و جایگاه آن از دیدگاه قرآن عبارت است از: نیروی سالم و به دور از شهوت و غضب که با درک حقایق و نیکی ها و زشتی ها انسان را به سوی نجات از جهنم و نیل به عبودیت و بهشت هدایت می کند.

ص: 50

1- ق: 37.

2- محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج 6، ص 406.

3- لقمان: 12.

4- محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج 6، ص 395.

5- ملک: 10.

6- محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج 6، ص 411.

* از قرن شانزدهم به بعد برنامه ی عقلانی سازی عقاید یکی از برنامه های فکری در میان اندیشمندان شد. یکی از چهره های مشهور عقل گرایی در غرب دکارت است. وی معتقد بود که تمام عقاید سنتی و موروثی باید مورد تردید قرار گیرند و در یک قرنطینه ی عقلانی گذاشته شوند. (1) عقل گرایی جدید با این ویژگی از عقل گرایی کهن و به اعتباری کلاسیک متمایز می گردد. عقل گرایی جدید به جای تکیه بر منطق صوری ارسطویی و اعتماد بر فلسفه ی محض در تبیین جهان، به منطق ریاضی رو می کند و ترجیح می دهد طبیعت را در دستگاه ریاضی بنشانند و پدیده های طبیعی را با قواعد ریاضی بشناساند. (2)

سپس در قرون هفدهم و هیجدهم برنامه ی عقلانی سازی دکارت توسط مکتب تجربه گرایان انگلیس به کار بسته شد و عقلانی سازی بدین معنا یعنی محک زدن عقاید با عقل توسط شواهدی تجربی که در انسان موجود است.

و در نهایت، عقلانی سازی وارد عرصه ی اجتماعی شد و موضوع عقلانی شدن جامعه برای اولین بار در قرن هیجدهم توسط معتقدان به فلسفه ی تاریخ مطرح گردید. از مهم ترین کسانی که به تبیین معانی عقلانیت در غرب پرداخت ماکس وبر است؛ از این رو در تبیین مفهوم عقلانیت، به ذکر دیدگاه ماکس وبر اکتفا می کنیم. (3)

ص: 51

-
- 1- محمد سعید بهمن پور، فراز و نشیب عقلانیت، (انتشارات نوادر، 1379)، ص 8.
 - 2- علی رضا شجاعی زند، دین، جامعه و عرفی شدن، (نشر مرکز، 1380)، ص 119.
 - 3- محمد سعید بهمن پور، فراز و نشیب عقلانیت، (انتشارات نوادر، 1379)، ص 8.

1. عقلانیت نظری و عقلانیت عملی

و بر با تمییز تسلط عملی و تسلط نظری بر واقعیت، عقلانیت نظری را از عقلانیت عملی متمایز می سازد. عقلانیت نظری تسلط بر واقعیت توسط مفاهیم انتزاعی هر چه دقیق تر است و عقلانیت عملی محاسبه ی هر چه دقیق تر وسایل برای نیل به اهداف؛ و آنچه امروزه لازمه ی توسعه و ویژگی جوامع مدرن است عقلانیت عملی است.

2. عقلانیت صوری و عقلانیت محتوایی

عقلانیت عملی به عقلانیت صوری و عقلانیت محتوایی تقسیم می شود: عقلانیت صوری مربوط به تصمیمات کنشگرانی می شود که نسبت به انتخاب هدف، عقلانی عمل می کنند و منافعشان را طبق محاسبات دقیق، ترجیحات روشن و قواعد تصمیم گیری معین و از طریق مناسب ترین ابزار دنبال می کنند. نمونه ی اعلا ی این نوع کنش، کنش اقتصادی در جامعه ی سرمایه داری است. (1) از نظرگاه عقلانیت صوری، تنها چیزی که از کنشگر می توان انتظار داشت آن است که از ترجیحات خود مطلع باشد، ارزش هایی را که منشأ این ترجیحات است درست بشناسد، مواظب باشد با هم سازگار باشند و آنها را در صورت امکان رتبه بندی کند؛ اما عقلانیت محتوایی عبارت است از سنجش محتوایی سیستم ارزشی ای که مرجحات را مشخص می کند. در عقلانیت صوری، کنش کنشگر از دو جنبه سنجیده می شود: یکی از دیدگاه ابزاری، یعنی مؤثر بودن وسایل؛ و دیگر از دیدگاه انتخاب درست اهداف با در نظر گرفتن ارزش ها، وسایل و شرایط محدودکننده ی عینی. اما در عقلانیت محتوایی این خود سیستم ارزش هاست که مورد نقد و نظر قرار می گیرد؛ به عبارت دیگر، و بر از نظر عقلانیت عملی، دو نوع کنش را عقلانی محسوب می کند: یکی کنشی که

ص: 52

1- جان رتیرز، بنیان های جامعه شناختی، ترجمه ی تقی آزاد ارمکی، (تهران: نشر سیمرخ، 1374)، به نقل از فراز و نشیب عقلانیت، ص 52.

نسبت به اهداف در نظر گرفته شده است که آن را کنش عقلانی نسبت به هدف یا کنش عقلانی معطوف به هدف می نامد؛ و دیگر کنشی که نسبت به ارزش های در نظر گرفته شده عقلانی است که آن را کنش عقلانی نسبت به ارزش یا کنش عقلانی معطوف به ارزش می نامد. کنش وقتی عقلانی معطوف به هدف است که به سوی اهداف، وسایل و نتایج ثانویه نظر داشته باشد. این امر شامل سنجش عقلانی رابطه ی بین وسایل و اهداف، رابطه ی بین وسایل و پیامدهای ثانوی و بالاخره اهمیت نسبی اهداف مختلف است؛ بنابراین تصمیم گیری درباره ی کنش بر حسب سنت یا عاطفه، با این نوع کنش منافات دارد و فاقد معیارهای عقلانی است.

ویر بین دو جنبه از عقلانیت معطوف به هدف تمیز قایل می شود و به این ترتیب، مفهوم عقلانیت را به عقلانیت ابزاری و عقلانیت انتخاب تجزیه می کند که روی هم رفته، این دو نوع عقلانیت، عقلانیت صوری را تشکیل می دهند.

3. عقلانیت ابزاری و عقلانیت انتخاب

از دیدگاه ویر نه تنها ابزار و چگونگی کاربرد آنها ممکن است کم و بیش عقلانی، یعنی نسبت به اهداف معین مؤثر باشد (عقلانیت ابزاری)، بلکه خود اهداف هم از لحاظ درجه ی عقلانیت رتبه بندی می شوند. هدفی عقلانی تر است که با ملاحظه ی ارزش ها، ابزار و شرایط محدودکننده ی عینی، درست انتخاب شده باشد (عقلانیت انتخاب). ویر مجموع این دو عقلانیت (عقلانیت ابزاری و عقلانیت انتخاب) را عقلانیت صوری می نامد و آن را در مقابل عقلانیت محتوایی قرار می دهد.

4. عقلانیت معطوف به هدف، عقلانیت معطوف به ارزش

از دیدگاه وبر کنش‌ها زمانی به طور خالص عقلانی معطوف به ارزش هستند که کنشگران بدون در نظر گرفتن پیامدهای قابل پیش‌بینی آنها، بر اساس تعهدات خود نسبت به چیزی که از نظر آنان مطابق وظیفه، افتخار، زیبایی، ندای دینی یا تقواست، آنها را به جا آورند؛ به عبارت دیگر، کنش عقلانی معطوف به ارزش، کنشی است که بر اساس دستورهایی که شخص خود را ملزم به آن می‌بیند صورت می‌گیرد. وبر این نوع عقلانیت را عقلانیت ارزشی می‌نامد و از این رو عقلانیت ارزشی به عقلانیت محتوایی سیستم ارزش‌ها نظر دارد و عقلانیت معطوف به هدف یا صوری شامل عقلانیت ابزاری و عقلانیت انتخاب می‌گردد و از دیدگاه وبر پیشرفت در عقلانیت معطوف به هدف ممکن است با پیشرفت در عقلانیت ارزشی همراه باشد و این همان چیزی است که در غرب رخ داده است.

جمع بندی دیدگاه وبر

وبر ابتدا عقلانیت را به دو قسم نظری و عملی تقسیم می‌کند. عقلانیت نظری به عقلانیت در علوم نظر دارد که وبر سخن زیادی در آن نمی‌راند و عقلانیت عملی از معیارهایی بحث می‌کند که انسان می‌کوشد محیط خود را با آن کنترل نماید. عقلانیت عملی به عقلانیت ابزاری، عقلانیت انتخاب و عقلانیت ارزشی تجزیه می‌شود. در مجموع عقلانیت ابزاری و عقلانیت انتخاب، عقلانیت صوری را که عقلانیت معطوف به هدف است، پدید می‌آورند و عقلانیت ارزشی به عقلانیت محتوایی سیستم ارزش‌ها نظر دارد؛ و از ترکیب عقلانیت معطوف به هدف با عقلانیت معطوف به ارزش، کنشی ایجاد می‌شود که شرایط عقلانیت عملی مطلق را برآورده می‌سازد که منشأ رفتار عقلانی اصولی پروتستان‌هاست.

آیا حقایقی که از طریق وحی بر ما کشف می شود به اندازه ی حقایقی که از طریق عقلمان درک می کنیم اطمینان بخش است؟

اشاره

* پاسخ این پرسش در گرو شناخت صحیح عقل و وحی و آشنایی با ویژگی های معارف و حیانی و دانش های عقلی است.

ماهیت و ویژگی های وحی

اشاره

واژه ی وحی و مشتقات آن - چنان که از آرای ارباب لغت و واژه پردازان زبان عرب به دست می آید - دارای معانی مختلف و کاربردهای متنوعی است؛ هم چون: اشاره، الهام و در دل افکندن، نوشتن، رسالت و پیام، تفهیم و القای پنهانی مطلبی به دیگران، نوشتار، امر، خط. (1)

کلمه ی وحی بیش از 70 مرتبه در قرآن ذکر شده است که غالباً درباره ی ارتباط ویژه و پیام رسانی مخصوص خداوند به پیامبران برای هدایت انسان هاست و در مواردی نیز به معانی دیگری به کار رفته است؛ مانند: تقدیر و تدبیر عام نظام هستی، تدبیر غریزی حیوان، الهام و در دل افکندن، اشاره، و...؛ ولی آنچه در این جا مورد نظر ماست، همان وحی تشریحی و ارتباط ویژه ی خداوند با پیامبران است. این معنا از وحی دارای ویژگی هایی به قرار زیر است:

الف - عصمت وحی

وحی که از جانب خداوند بر پیامبران نازل می شود از خطا و لغزش مصون است؛ زیرا خداوند منزله از اشتباه و لغزش است و در طریق نزول و تلقی وحی نیز، به دلیل ضرورت

ص: 55

1- محمد باقر سعیدی روشن، تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت، (بی جا، مؤسسه ی فرهنگی اندیشه، چ اول، 1375)، ص 7.

هدایتگری انسان ها، وحی را حفظ می کند تا غرض از بعثت، که اقامه ی حجت و بینه و ارائه ی راه درست است، حاصل گردد. قرآن در آیات متعددی مصونیت و عصمت وحی را بیان کرده است:

1. وحی، سخن الهی است، نه کلام پیامبر:

(و كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ) (1); ما بر تو و پیامبران پیشین وحی کردیم.

(ما كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ يُمْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ... مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ...) (2); این قرآن پرداخته ی غیر خدا نیست... از پروردگار جهانیان است.

(تِلْكَ أَنْبَاءُ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ) (3); این ها اخبار غیبی است که به تو وحی می کنیم.

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) (4); پیامبر از هوای نفس سخن نمی گوید. نیست این (قرآن) مگر وحیی که به او فرستاده شود.

2. وحی، در مراحل نزول تا ابلاغ، مصون از خطا و لغزش است:

(عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا) (5); دانای نهران است، پس کسی را بر غیب خود آگاه نسازد، مگر آن را که به پیامبری برگزیند؛ زیرا از پیش روی و از پشت سرش نگهبانانی می گمارد تا معلوم بدارد که پیام های پروردگارشان را رسانده اند و خداوند بر آنچه نزد ایشان است احاطه دارد و عدد همه چیز را

ص: 56

1- شوری: 3.

2- یونس: 37 و 38.

3- هود: 49.

4- نجم: 3 و 4.

5- جن: 26 و 28.

شمار کرده است.

3. وحی مصون از اختلاف و شک است:

(ذلک الکتاب لاریب فیہ) (1) در این کتاب (آسمانی) شکی وجود ندارد.

(أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) (2): آیا در قرآن تدبر نمی کنند؟ و اگر از جانب غیر از خداوند می بود در آن اختلاف بسیاری می دیدند.

ب - وحی فراتر از علم آدمیان

آنچه خداوند بر پیامبران نازل می کند معارفی است که بخشی از آن در توان درک عقل نیست و اگر خداوند آن ها را نازل و انسان ها را از علم غیبش بهره مند نمی کرد، انسان ها برای همیشه از آن معارف محروم بودند. خداوند فرمود:

(وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ) (3): آنچه توان درک آن را نداری به تو آموخت.

و فرمود:

اگر جن و انس جمع شوند همانند قرآن را نمی توانند بیاورند. (4)

ج - وحی بیانگر کلیات و جزئیات

وحی و معارف وحیانی، هم شامل اصول کلی و قابل درک عقل است و هم برخی از موارد جزئی را دربرمی گیرد؛ از این رو می بینیم که در قرآن، هم اصول کلی هست، مانند:

ص: 57

1- بقره: 2.

2- نساء: 82.

3- نساء: 113.

4- اسراء: 88.

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) (1) و هم موارد جزئی، مانند چگونگی روابط زن و مرد در آیات مربوط به نکاح و طلاق و

د - دفعی بودن معارف و حیانی

وحی به یک باره معارفش را در اختیار انسان قرار می دهد و بدین صورت، حجت و بینه را (2) برای زندگی درست و حرکت در راه مستقیم به بشر می نمایاند.

ماهیت عقل و ویژگی های آن

عقل در لغت به معنای حبس و امساک (3) و نیز به معنای تدبیر، حسن فهم، ادراک و انزجار به کار رفته است. (4) در اصطلاح حکما عقل تقسیماتی دارد؛ از جمله عقل نظری و عقل عملی. عقل نظری قوه ای است از قوای ادراکی نفس که هست ها و حقایقی را که مربوط به افعال آدمی نیستند درک می کند؛ (5) و عقل عملی قوه ای از قوای نفس آدمی است که باید ها و حقایقی را که مربوط به افعال آدمی است، درک می کند. (6) به هر حال، مراد از عقل در مباحث عقل و وحی، همان قوه ی ادراکی انسان است که امور کلی را درک می کند. عقل آدمی که وجه تمایز انسان از سایر حیوانات است، دارای ویژگی هایی است؛ از جمله:

1. توان استدلال، استنباط، محاسبه گری و آینده نگری: عقل می تواند با ترتیب مقدمات معلوم، بر اثبات و استنباط نتایج مجهول توفیق یابد و می تواند با توجه به اهداف، شیوه های مناسب و راه های دست یابی به آنها را محاسبه و با دانسته های خود می تواند آینده را پیش بینی کند و این همه اموری بدیهی است که نیاز به شاهد ندارد.

ص: 58

1- رعد: 11.

2- انعام: 157.

3- حسن المصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج 8، (تهران: الطبعه الاولى، وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی)، ذیل واژه ی عقل، ص 194.

4- حسن المصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج 8، (تهران: الطبعه الاولى، وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی)، ذیل واژه ی عقل، ص 194.

5- شرح اصول کافی، مقدمه، ص 30 - 34.

6- شرح اصول کافی، مقدمه، ص 30 - 34.

2. خطا و اشتباه در ادراکات عقلی: عقل با تمام کارایی های مثبتی که دارد، گاهی در چینش مقدمات یا در انتخاب مقدمات، به هر دلیلی، دچار خطا و لغزش می شود و نتایج ناصوابی به دست می آورد.

3. اختلاف و شک در یافته های عقلی: اگرچه عقل به بدیهیات و قطعیتاتی دست می یابد، نمی توان وجود اختلاف و شک را در میان عالمان و متفکران انکار کرد و همین جهت، ضریب اطمینان آدمی را نسبت به ادراکات عقلی در معرض تردید قرار می دهد.

4. محدودیت های ادراکات عقلی: محاسبات عقلی و برنامه ریزی های عقلانی به علت محدودیت دانش بشری یا علاقه های خاص عالمان و یا به خاطر تدریجی بودن کسب دانش، دچار تک بعدی نگری و یا همه جانبه نبودن است.

5. عقل در معرض امیال و علایق: از جمله خطرهای عقل و موانع درست اندیشیدن، امیال و علایق و شهوات انسان است. انسان هرچه پاک تر باشد، حقایق را بهتر درک می کند و از این رو قرآن کریم می فرماید: (إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا) (1)

مقایسه ی معارف و حیانی با معارف عقلی

با توجه به ویژگی های عقل و وحی باید گفت: معارف و حیانی به میزان معارف عقلی قابل اطمینان اند و حتی ضریب اطمینان بیش تری نسبت به معارف عقلی دارند و از این رو در تعارض میان عقل و وحی باید وحی را بر عقل مقدم نمود. به خاطر همین نکته است که متفکران مسلمان گفته اند: هیچ گاه میان معارف و حیانی و عقل قطعی تعارض و تضاد وجود نخواهد داشت و اگر تعارضی مشاهده شود، یا وحی دچار تحریف شده است و یا آنچه عقل قطعی پنداشته شده است، در واقع قطعی نیست.

ص: 59

* در این مختصر پس از طرح دیدگاه های مختلف درباره ی نسبت عقل و دین، به سؤال فوق پاسخ خواهیم داد.

الف - عقل گرایی حداکثری

برخی معتقدند برای آن که نظام اعتقادات دینی واقعاً و عقلاً مقبول باشد، باید بتوان صدق آن را به گونه ای اثبات کرد که جمیع عقلا قانع شوند. (1) از چنین گرایشی به عقل گرایی حداکثری یا خردگرایی افراطی یاد می شود. کلیفورد، ریاضی دان انگلیسی، از قایلان این دیدگاه است. او می گوید: هر اعتقادی که مبتنی بر قراین کافی نباشد در خور مذمت و نکوهش است. (2) عقل گرایی افراطی دچار چالش های جدی است که پاره ای از آن ها بدین قرارند: 1. عقل گرایی افراطی مبتنی بر این اصل است که اندیشه ی آدمی معیار و میزان دین است و امری برتر از سطح درک و عقل انسان را باور ندارد؛ حال آن که اولاً، دین بخش های مختلفی دارد، از جمله امور عبادی و تعبدی که علت بسیاری از آن ها بر عقل پوشیده است، مانند راز و جوب 30 روز روزه یا 4 رکعت نماز در ظهر و 2 رکعت در صبح؛ و ثانیاً، حتی تمامی بخش های اعتقادی بر عقل آشکار نیست، مانند آنچه در قیامت اتفاق می افتد و اثری که هر عملی در حیات اخروی دارد.

2. نمی توان توصیه ی قایلین به عقلانیت حداکثری را اجرا کرد و صدق یک نظام اعتقادات دینی خاص را چنان معلوم کرد که همه ی عقلا قانع شوند.

عقلانیت حداکثری فکر می کند که این کار شدنی است، اما در مقابل این تلقی، واقعیتی

ص: 60

1- مایکل پترسون، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه ی احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، (انتشارات طرح نو، چ اول 1376)، ص 74.

2- ر.ک: مایکل پترسون، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه ی احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، (انتشارات طرح نو، چ اول 1376)، ص 74 -

انکار ناپذیر وجود دارد؛ علی رغم این که قایلین به عقلانیت حداکثری قرن ها با دیگران بحث کرده اند هیچ نظام اعتقادات دینی ای چنان اثبات نشده است که همه ی عقلا قانع شوند؛⁽¹⁾ بنابراین، آنچه قابل دفاع است، اولاً مدلل شدن نظام دینی برای خود شخص است، نه برای همه ی عقلا و ثانیاً، مدلل شدن بخش هایی از دین است که بتواند موضوع تأملات عقلی قرار بگیرد و در چنگ عقل در آید.

ب - ایمان گرایی یا فیدئیزم

ایمان گرایی دیدگاهی است که نظام های اعتقادات دینی را موضوع ارزیابی و سنجش عقلانی نمی داند؛ برای مثال، اگر بگوییم که ما به وجود خداوند و عشق او نسبت به انسان ها ایمان داریم، در واقع گفته ایم که ما این امر را مستقل از هرگونه قرینه و استدلالی پذیرفته ایم و هرگونه کوششی را که برای اثبات یا انکار عشق خداوند نسبت به انسان ها صورت پذیرد، مردود می دانیم.⁽²⁾ از نظر ایمان گرایان، برهان باید مبتنی بر مقدمات یا مفروضاتی باشد و از نظر یک مؤمن مخلص، بنیانی ترین مفروضات، در خود نظام اعتقادات دینی یافت می شوند؛ از سوی دیگر، معتقدند اگر ما کلام خداوند را با منطقی یا علم بسنجیم، در واقع علم و منطق را پرستیده ایم نه خداوند را.⁽³⁾ از نظر ایمان گرایان پژوهش عقلی و دینی فرایندی تقریبی است که شخص در ضمن آن رفته رفته به پاسخ نهایی نزدیک تر می شود، اما هرگز کاملاً به آن دست نمی یابد. همیشه قراین دیگری هم وجود دارد که باید مورد ملاحظه قرار گیرد، کتاب ها یا مقالات دیگری هم هست که باید مطالعه و ارزیابی شود. از نظر

ص: 61

-
- 1- ر.ک: مایکل پترسون، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه ی احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، (انتشارات طرح نو، چ اول 1376)، ص 78.
 - 2- ر.ک: مایکل پترسون، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه ی احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، (انتشارات طرح نو، چ اول 1376)، ص 79.
 - 3- ر.ک: مایکل پترسون، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه ی احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، (انتشارات طرح نو، چ اول 1376)، ص 81 - 82.

ایمان‌گرایان اصلاً ایمان یعنی جست‌زدن و خطر کردن و «بدون خطر کردن، ایمانی در کار نیست». ظاهراً این تلقی که ایمان مستلزم تعهد ورزیدن و تن به خطر دادن است، دیدگاهی قابل فهم به نظر می‌آید، اما اشکالاتی اساسی دارد که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

1. اگر فرض کنیم که ایمان نوعی جهش است، شخص چگونه تصمیم می‌گیرد که به درون کدام ایمان جست‌بزند؟ ایمان اسلامی یا ایمان مسیحی یا...؟ بدون شک باید روش‌هایی معقول و خردپسند در اختیار داشته باشیم، تا بر مبنای آن‌ها بتوانیم نظام‌های اعتقادی را بررسی و نظام مطلوب را برگزینیم.

2. ارزیابی کردن کلام الهی، در صورتی به پرستش منطبق می‌انجامد که شیفته‌ی براهین خود شویم، نه تابع متعلق آن؛ یعنی در حقیقت استفاده کردن از منطق و برهان به عنوان ابزاری برای رسیدن به حقایق دینی منافاتی با دین‌داری ندارد و حتی مایه‌ی دست‌یابی به ایمان درست است و هم چنین آدمی را در برابر هجوم شبهات دینی حفظ می‌کند.

3. قول به فرایند تقریبی، یعنی عدم دست‌یابی به پاسخ قطعی در باب گزاره‌های دینی، ریشه در شکاکیت فلسفی و گرایش‌های خردستیزانه دارد و با توجه به بدیهیات عقلی و معجزات اقامه شده به دست انبیا، نمی‌توان به چنین قولی ملتزم شد؛ و وجود اختلاف در پاره‌ای گزاره‌ها عدم قطعیت تمام آن‌ها را اثبات نمی‌کند.

ج - عقل‌گرایی انتقادی

تعریف عقل‌گرایی انتقادی این است که نظام‌های اعتقادات دینی را می‌توان و می‌باید عقلاً مورد نقد و ارزیابی قرار داد، اگر چه اثبات قاطع چنین نظام‌هایی امکان‌پذیر نیست. (1) عقل‌گرایی انتقادی، که متأثر از معرفت‌شناسی کانت است، راهکار و پاسخ مناسبی برای سنجش نسبت عقل و دین نیست؛ زیرا اولاً، همان‌گونه که گفتیم، اختلاف در پاره‌ای از

ص: 62

1- ر.ک: مایکل پترسون، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه‌ی احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، (انتشارات طرح نو، چ اول 1376)، ص 86.

گزاره‌ها ثابت نمی‌کند که دست‌یابی به قطعیت در هیچ گزاره‌ای امکان ندارد، بلکه با بدیهیات عقلی می‌توان نظام دینی مطلوب را ثابت کرد؛ ثانیاً، عقل‌گرایی انتقادی، که نقدی بر ایمان‌گرایی است، در حقیقت دچار همان چالشی می‌شود که ایمان‌گرایان گرفتار شدند؛ یعنی برای ایمان جز حیرت و شک و سرگردانی مبنایی باقی نخواهد ماند و نتیجه چیزی جز ایمان بی‌مبنا نخواهد بود.

د - عقل‌گرایی معتدل

عقل‌گرایی معتدل که دیدگاه اسلام درباره‌ی نسبت عقل و ایمان است، به معنای مبنا قرار دادن عقل است برای بخش‌هایی از دین که قابلیت تأملات عقلانی را دارند، در کنار تعبد و ایمان نسبت به موضوعاتی که قابلیت تأملات عقلی را ندارند و نیز، طلب عقلانیت از مخاطبان مختلف به میزانی که توان عقلانی دارند. (1)

با بیان این توضیحات به سؤال مطرح شده پاسخ می‌دهیم:

اولاً، باید میان مخاطبان تفاوت قایل شد. نمی‌توان از همه‌ی مردم انتظار آشنایی با ادله‌ی پیچیده و یا پذیرش عقلانی تمام دین را داشت، بلکه کافی است که اعتقادات اساسی آن‌ها عقلانی باشد؛ یعنی اصل‌دین و محورهای اساسی آن، مانند خدا، معاد و نبوت، به طور عقلی پذیرفته شود، آن‌هم به میزانی که خود شخص متقاعد گردد و البته مطلوب آن است که تلاش نماید تا میزان عقلانیت دینی خود را افزایش دهد. شکی نیست عالمان دین باید بکوشند تا داده‌های وحیانی و دین را تا حد امکان تبیین و اثبات عقلی، و شبهات و اشکالات وارد شده بر آن را دفع کنند، تا فضای سالم و نظام متقاعدکننده برای مردم فراهم گردد.

ص: 63

1- هادی صادقی، درآمدی بر کلام جدید، (قم، کتاب طه و نشر معارف 1382)، ص 45.

اهمیت عقل در اسلام و دعوت تمامی مردم به تفکر و تعقل، خصوصاً در اعتقادات اساسی، مانند وجود خدا و معاد، و موظف کردن عالمان به دفاع از دین، دلایلی بر اثبات مدعای ماست.

ثانیاً، همه ی اجزای دین به یک میزان عقل پذیر نیستند؛ از باب نمونه، عقل می تواند اصول کلی را ثابت کند، اما کشف فلسفه ی تمام احکام برای عقل امکان پذیر نیست و یا اعتقادات جزئی، مانند مواقف قیامت و غیره نیز در چنگ عقل نمی آید.

نتیجه آن که، تحقیقات عقلانی در باب دین مطلوب است، و شایسته است که عقل، تا حد مقدور، به دین پژوهی پردازد؛ البته کسانی که توانایی یا فرصت تأملات عقلانی را ندارند، حداقل، اعتقادات اساسی آن ها باید بر عقل مبتنی باشد.

ص: 64

کلام: راز آفرینش

اشاره

ص: 65

هدف از آفرینش انسان از دیدگاه فلسفه و عرفان اسلامی چیست؟

محمدرضا متقیان

هدف از سجده ی ملائکه برای حضرت آدم چه بود و چه کسی در این سجده مسجود واقع شد؛ حضرت آدم، انسان کامل، تمام انسان ها، یا مقام انسانیت؟ عبدالله حیدری

ص: 66

این پرسش که «آدمی چیست، کجاست، از کجا و چگونه و برای چه آمده است؟» و نیز پرسش هایی از این سنخ، هیچ گاه بشر اندیشمند و حقیقت جو را رها نکرده است. آدمی نیز، هیچ گاه این پرسش ها را وانخواهد گذاشت؛ زیرا معنای زندگی هر کس مبتنی بر پاسخی است که به این پرسش ها می دهد. در این بخش تلاش شده تا در قالب چند پرسش و پاسخ به تبیین علت سجده ی ملائک برای حضرت آدم و نیز به چالشی درباره ی چگونگی خلقت انسان های اولیه پرداخته شود.

روزها فکر من این است و همه شب سخنم *** که چرا غافل از احوال دل خویشتم

ز کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود *** به کجا می روم آخر نمایی وطنم

(مولوی)

* یکی از پرسش های مهم آدمی این است که برای چه آمده ام؟ چرا خداوند مرا آفریده است و به عبارتی، چرا هستم و برای چه باید زندگی کنم؟ امیر المؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

رحم الله امرء اعد لنفسه و استعداد لرمسه و علم من این؟ فی این؟ و الی این؟ (1) خداوند رحمت کند آن انسانی را که آن چه لازم است، برای نفس خود تهیه و خویشتن را برای قبر مستعد و آماده سازد. آن انسانی که بدانند از کجا آمده و در کدام راه است و به سوی کدام مقصد باز می گردد.

مولوی چه خوب توانسته است این کلام نورانی را به نظم در آورد؛ ز کجا آمده ام (مِنْ اَیْنٍ)؛ آمدنم بهر چه بود؟ (فِی اَیْنٍ)؛ به کجا می روم آخر نمایی وطنم؟ (الی اَیْنٍ).

به گفته ی ژان فوارستی، دانشمند آلمانی:

هر چه بشریت ترقی می کند این سؤال بیش تر مطرح می شود که چرا باید بمیرد و منظور از این آمدن و رفتن چیست؟ و به قول سقراط: «زندگی بررسی نشده، ارزش زیستن ندارد». (2)

قبل از پاسخ گویی به پرسش فوق، توجه شما را به چند نکته جلب می کنم:

ص: 68

1- اعلام الدین، ص 344، به نقل از: عبدالله جوادی آملی، رحیق مختوم، ص 128.

2- ر.ک: محمد رضا شرفی، جوان و بحران هویت، ص 96 و ایدئولوژی الهی، ص 271.

1. هدف چیست؟ هدف در لغت به معنای نقطه و نشانه ای است که تیرانداز در نظر می گیرد و تیر را به طرف آن پرتاب می کند و در محاورات عرفی به نتیجه ی کار اختیاری گفته می شود که عاقل مختار از آغاز در نظر دارد و کار را برای رسیدن به آن انجام می دهد، به طوری که اگر نتیجه ی کار منظور نباشد، آن کار انجام نمی گیرد و این نتیجه از آن جهت که منتهی الیه است «غایت» و از آن جهت که از آغاز مورد نظر و قصد فاعل بوده «هدف و غرض» و از آن جهت که مطلوبیت آن موجب تعلق اراده ی فاعل به انجام کار شده است، «علت غایی» نامیده می شود. (1)

2. زنگ خطر: در اولین قدم از جستوجو، برای یافتن هدف و راه رسیدن به آن، زنگ خطری به صدا در می آید که هر چند تکان دهنده است، ولی برای هوشیاری و دقت بیش تر سودمند خواهد بود. آن زنگ خطر با زبان خود به ما چنین می گوید: «تنها یک بار این راه را خواهی رفت و یک زندگی را تجربه خواهی کرد.» این اخطار و گوش زد مهم و جدی، ما را بر آن می دارد که با دقتی متناسب به موشکافی و کاوش پردازیم و ضریب اطمینان بالایی برای یافته ی خود دست و پا کنیم.

3. دیدگاه عرفانی و فلسفی: این دو دیدگاه در طول یکدیگر و قابل تمیز هستند. امتیاز آنها تابع امتیازشان در هستی شناسی است. از نگاه عرفانی خداوند همان هستی نامحدود و مطلق است که دارای مصداق خارجی است و در عرض و یا در طول آن هستی دیگری که مباین و یا مشارک با آن باشد یافت نمی شود؛ اما در نگاه فلسفی، واجب در عرض و یا در

ص: 69

1- ر.ک: محمد تقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج 2، (سازمان تبلیغات اسلامی، 1366)، ص 398 و معارف قرآن، (قم: موسسه ی در راه حق، 1376)، ص 154.

طول دیگر موجودات حقیقی قرار دارد و علت کمالات حقیقی و واقعی آنهاست. ذات واجب در سرسلسله‌ی هستی‌ها قرار گرفته و مجرد از قیود جزئی و امکانی دیگر موجودات شمرده می‌شود. البته باید توجه داشت که اهل فلسفه و حکمت نیز، پس از صعود بر پلکان علیت، به اطلاق و عدم تقید ذات باری پی می‌برند و در پایان کار بر وجه الهی نظاره و به توحید هستی اعتراف می‌کنند.

فلسفه و عرفان اسلامی در پاسخ به این پرسش که چرا آفریده شده ایم، به زوایا و جلوه‌های زیر اشاره می‌کند:

1. حب ذات

پری روی تابِ مستوری ندارد. هدف از آفرینش، خود ذات حق تعالی است؛ چون او خود و آثارش را دوست دارد، ایجاب می‌کند تا صفاتش تجلی کند. (1)

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد *** عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

(حافظ)

یعنی وقتی ذاتش خواست تجلی کند، عشق پیدا شد و به همه‌ی عالم و آدم آتش زد؛ عالم و آدم به سوی او عاشقانه در حرکت اند:

(أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ) (2)

فعل مضارع افاده‌ی استمرار می‌کند؛ یعنی برگشت امور به خدای متعال دایمی است. (3) پس تمامی جهان به سوی آن هدف در سیلان و جریان اند و ما، چه بخواهیم و چه نخواهیم، چه بدانیم و چه ندانیم، رو به سوی آن هدف و غایت داریم.

(لِللَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ) (4)

ص: 70

1- ر.ک: محمد تقی مصباح یزدی، معارف قرآن، ص 159.

2- شوری: 53.

3- علامه محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج 18، ص 81.

4- بقره: 115.

هر طرف که رو کنید، همان جا رو به خدا دارید، که خدا واسع و داناست.

دل سرا پرده ی محبت اوست *** دیده آینه دار طلعت اوستهر گل نو که شد چمن آرای *** ز اثر رنگ و بوی صحبت اوست

(حافظ)

2. استجلا

جلا به معنای در خود دیدن است؛ مانند دیدن خود در آینه؛ و استجلا یعنی حضرت حق کمالات خود را بیرون می ریزد تا خود را مشاهده کند؛ و کمال این استجلا تنها در انسان کامل نمایان می شود؛ تنها انسان است که مظهر اتم حق است و خداوند کمالات خود را در او می بیند و هموست که بار سنگین امانت الهی را به دوش کشید. (1)

(إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا)؛ (2) ما امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن ابا کردند و از آن هراس داشتند؛ اما انسان آن را بردوش کشید، که او بسیار ظالم و جاهل بود.

آسمان بار امانت نتوانست کشید *** قرعه ی فال به نام من دیوانه زدند

ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت *** با من راه نشین باده ی مستانه زدند

(حافظ)

3. شناخت جهان

هدف آفرینش انسان آن است که او جهان را با دیدگاه الهی ببیند و بشناسد؛ قرآن می فرماید:

ص: 71

1- یدالله یزدان پناه، درس های عرفان نظری، (قم: موسسه ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی، جلسه هشتاد و چهارم، 1381)، ص 17.

2- احزاب: 72.

(اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا)؛ (1) خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آن ها هفت زمین آفرید. او فرمان (خود را) در میان آن ها فرود می آورد، تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست، به راستی دانش وی هر چیزی را در برگرفته است.

اعتقاد به خدایی که علم و قدرتش نامتناهی است، برای ما سازنده است؛ به این صورت که چون او به همه چیز عالم است، مواظبیم که آلوده نشویم و چون به همه چیز تواناست، مواظبیم کارها را با او در میان بگذاریم و فقط از او کمک بخواهیم. (2)

4. بندگی پروردگار

آفرینش انسان برای این است که بندگی کند و خداپرست شود و غیر خدا را نپرستد:

(مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)؛ (3) جن و انس را نیافریدم، جز برای آن که مرا پرستند.

چون عبادت بود مقصود از بشر *** شد عبادتگاه گردنکش سقر «ماخلقت الجن والانس» این بخوان *** جز عبادت نیست مقصود از جهان

پرستش تنها به انجام عباداتی چون نماز و روزه ختم نمی شود؛ حقیقت بندگی آن است که انسان، تنها خدا را پرستد و در زندگی خویش تکیه گاهی جز خدا نداشته باشد و تنها او را کانون امیدش بداند (4) و به عبارتی، هر حرکت و رفتار شایسته ای که از انسان سرزند، اگر از سرانگیزه و نیت خدایی باشد، عبادت محسوب می شود و در این صورت، خور و خواب و درس و کار، همه یکپارچه نور، نماز و حمد و قل هو الله می شود.

ص: 72

1- طلاق: 12.

2- عبدالله جوادی آملی، توصیه و پرسش ها و پاسخ ها، (قم: انتشارات معارف، 1379)، ص 59.

3- ذاریات: 56.

4- علامه محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج 18، ص 392.

خوشا آنان که الله یارشان بی *** که حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که دایم در نمازند *** بهشت جاودان مأوایشان بی

(بابا طاهر)

5. امتحان و آزمایش

خداوند حکیم و مهربان زمینه سازی می کند و آدمی را بر سر دوراهی قرار می دهد، تا آن چه در نهانش است به ظهور و فعلیت برسد:

(الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا); (1) همان کسی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک بهتر عمل می کنید.

آن خدا را می رسد کاو امتحان *** پیش آرد هر دمی با بندگان

تا به ما، ما را نماید آشکار *** که چه داریم از عقیده در سرار

6. قرب و رحمت الهی

هدف از آفرینش انسان، وصال به رحمت و قرب الهی است:

(وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِيَذِلَّكَ خَلْقَهُمْ); (2) مردم پیوسته در اختلاف اند، مگر آنان که خدا به آنان رحمت آورده و برای همین آنها را آفریده است.

وجه جمع اهداف

اهداف چهارگانه ی اخیر را می توان در یک هدف جمع کرد؛ به این بیان که خداوند به انسان اختیار داده و او را بر سر دوراهی قرار داده است تا با انتخاب خود، راه شناخت و پرستش خدا را برگزیند و در سایه ی آن به رحمت الهی و سعادت دست یابد و چون هرگونه رحمتی در نزدیکی به خداست، می توان گفت: هدف نهایی از آفرینش انسان همان

ص: 73

1- ملک: 2.

2- هود: 118 و 119.

قرب الهی است. آزمایش انسان و پرستش خدا، هر یک وسیله ای برای رسیدن به این هدف نهایی هستند؛ بنابراین غیر از قرب و رحمت الهی، اهداف متوسطی هستند که لازمه ی رسیدن انسان به آن هدف نهایی اند. (1)

راه وصال

در پایان شایان ذکر است که به طور چکیده، طریق رسیدن به اهداف آفرینش انسان مطرح شود. حضرت حق، رسالت آن را بر دوش برترین انسان ها یعنی انبیا و اولیا قرار داده است و در واقع در پرتو پیروی از ایشان و عمل به هدایت ها، ارشادات و تعالیم آنان است که آدمی می تواند به اهداف اصلی آفرینش خود نایل آید؛ قرآن کریم در این باره می فرماید:

(فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)؛ (2) پس ای خردمندانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید. راستی که خدا سوی شما تذکاری فرو فرستاده است، پیامبری که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می کند، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون برد.

این آیات با لحن خاصی این حقیقت را مطرح می کنند که پیامبران آمده اند تا با کمک به انسان، او را از تاریکی هایی که با تنزلش از موطن اصلی خود، در آن افتاده است، خارج ساخته و او را به سوی نور، که همان حقیقت انسان و روح خدایی بودن اوست ببرند.

ص: 74

1- ر.ک: محمد تقی مصباح یزدی، معارف قرآن، ص 168.

2- طلاق: 10 - 11.

هدف از سجده ی ملائکه برای حضرت آدم چه بود و چه کسی در این سجده مسجود واقع شد؛ حضرت آدم، انسان کامل، تمام انسان ها، یا مقام انسانیت؟ / عبدالله حیدری

اشاره

* سؤال فوق متضمن دو پرسش است:

پرسش اول: به حسب ظاهر آیات قرآن کریم آدم مسجود ملائک قرار گرفت و این امر پس از امر خداوند واقع شد؛ پرسش این است که هدف و انگیزه ی سجده ی ملائک برای آدم چه بوده است؟

اشاره

چهار احتمال مطرح شده است: (1)

الف - عبادت آدم

این احتمال مردود است؛ چون معبود قرار گرفتن غیر خداوند شرک محسوب می شود و محال است مقصود از سجده ی آدم عبادت او باشد؛ به علاوه، سجود به دنبال فرمان الهی صورت گرفت و واضح است که چنین سجده ای برای اطاعت امر خداوند بوده است، نه عبادت غیر.

ب - عبادت خداوند

در این احتمال، آدم به مثابه قبله و خداوند معبود و مسجود است. این احتمال نیز از سوی مفسران رد شده است. زیرا سیاق آیات با توجه به تکریم و تجلیل از مقام آدم، می رساند که هدف از این سجده فقط عبادت خداوند نبوده است.

ج - عبادت خداوند و توبیخ ملائکه

این احتمال موافق با مذاق عارفان است. ابن عربی، بر اساس نقل برخی از مفسران معاصر، این رأی را پذیرفته است؛ ووجه آن این است که ملائکه در این گفتگو به نحوی اظهار خودنمایی کردند و خداوند برای زدودن زنگار

ص: 75

1- البته احتمالات دیگری نیز مطرح است از جمله این که محتمل است مقصود از بحث، خضوع و انقیاد موجودات در برابر انسان باشد، ولی ما اهمّ احتمالات را در این بحث ذکر کرده ایم.

انانیت از قلبشان آنان را امر به سجده کرد. (1)

این احتمال را نمی توان پذیرفت؛ چون پرسش ملائکه نه از روی اعتراض، بلکه از روی استفهام بوده است، به دلیل پایان کلام تأدب آمیز آنان است که می گویند: «بار خدایا تو دانا و حکیمی».

د - عبادت خداوند و تکریم آدم

بنابراین احتمال چهارم ثابت می شود که سجود ملائک به منظور اطاعت فرمان خداوند و تکریم آدم بوده است و سیاق آیات که در آن سخن از تکریم انسان رفته است نیز این معنا را می رساند.

پرسش دوم: در این سجده چه کسی مسجود ملائک قرار گرفت؟

اشاره

چند احتمال وجود دارد:

احتمال اول - شخص آدم

مؤید این احتمال ظاهر آیات قرآن کریم است که در آنها سخن از سجده ی ملائک برای آدم به میان آمده و متفاهم عرفی از آدم، شخصی حقیقی و معین است و مفسرانی چون طبرسی و رازی این رأی را پذیرفته اند. (2)

ولی این احتمال پذیرفتنی نیست؛ چون آدم در این داستان به عنوان شخص حقیقی مطرح نیست، بلکه به منزله ی شخص حقوقی و الگوی انسان هاست؛ بر اساس آیه ی 11 سوره ی اعراف، در مسئله ی خلقت، تمام انسان ها مخاطب قرار می گیرند. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: خداوند نام تمامی حجت های خویش را به آدم (علیه السلام) آموخت و سپس از جریان گفت و گویی که میان خداوند، ملائکه و آدم واقع شد، فرشتگان به منزلت و

ص: 76

1- مصطفی خمینی، تفسیر القرآن الکریم، (تهران: وزارت ارشاد، چ 1، 1362)، ج 1، ص 311؛ و عبدالله جوادی آملی، تسنیم، (قم: نشر اسراء، چ 1، 1380)، ج 3، ص 274؛ علامه محمدحسین طباطبایی، المیزان، ترجمه ی محمد باقر موسوی، (قم: انتشارات اسلامی، چ 9، 1376)، ج 1، ص 19.

2- فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، (بیروت: موسسه اعلمی، چ 1، 1415 ق)، ج 1، ص 162 و فخر الدین محمد بن عمر الرازی، مفاتیح الغیب، (بیروت: دار الکتب العلمیه، چ 1، 1421 ق)، ج 2، ص 194.

احتمال دوم - انسان کامل

این احتمال موافق با ذوق عرفانی و مؤید به بعضی از روایات است؛⁽¹⁾ ولی روایات دلالت بر حصر ندارند، لذا این احتمال نیز قابل قبول نیست.

احتمال سوم - تمامی انسان ها

این احتمال، مختار صاحب المنار است، و وجه این احتمال آن است که سرّ سجده ی ملائکه، در خلافت انسان نهفته است و تعلیم «اسماء» منشأ خلافت انسان است و مقصود از تعلیم اسماء آن است که خداوند در انسان نیرویی به نام عقل به ودیعت نهاده است که انسان با به کار بستن آن می تواند مظهر اسماء خداوند باشد؛ لذا انسان با ابتکار و خلاقیت خود مظهر خالقیت خداوند و با آزادی و اختیار خود مظهر اختیار و حاکمیت خداوند است و به وسیله ی این نیرو می تواند بی نهایت علم تحصیل کند؛ و واضح است که این نیرو در تمامی انسان ها وجود دارد؛ بنابراین، همگان خلیفه ی خداوندند، زیرا پس از آن که خداوند فرمود من خلیفه ای روی زمین قرار می دهم، ملائکه گفتند: آنان باعث فساد و خون ریزی می شوند؛ معلوم می شود که ملائکه از گفتار خداوند عمومیت خلافت را فهمیدند و گرنه به انسان های وارسته چنین نسبتی نمی توان داد.⁽²⁾

برخی از تعابیر علاّ مه طباطبایی نیز همین احتمال را افاده می کند⁽³⁾ و شهید صدر نیز همین معنا را تأیید کرده و در تبیین اندیشه ی سیاسی خود از آن بهره برده است.⁽⁴⁾

ص: 77

-
- 1- علامه محمدحسین طباطبایی، المیزان، ترجمه ی محمد باقر موسوی، (قم: انتشارات اسلامی، چ 9، 1376)، ج 1، ص 184.
 - 2- رشید رضا، تفسیر المنار، تقریرات درس شیخ محمد عبده، (قاهره: دار المنار، چ 4، 1373ق)، ج 1، ص 362.
 - 3- علامه محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج 1، ص 178 - 188.
 - 4- شهید محمد باقر صدر، الاسلام یقود الحیاه، «بحث خلافة الانسان»، (بیروت: دار المعارف، چ 1، ای 1399) ص 9.

این احتمال را مفسر متاله جوادی آملی ابراز نموده و گفته اند: آنچه مسجود ملائک قرار گرفت مقام انسانیت بود و چون مقام انسانیت دارای مراتب، و مسجود ملائک مقول به تشکیک است، هر که در مرتبه ی عالی انسانیت باشد، درجه ی عالی از مسجود ملائک را بهره مند است و هر که از مرتبه ای ضعیف و یا متوسط انسانیت بهره مند باشد به همان میزان مسجود ملائک است.

وجه این نظر آن است که:

الف) حقیقت انسانیت نهفته در خلافت است؛ زیرا وقتی انسان خلیفه ی خدا قرار گرفت، مسجود ملائک واقع شد.

ب) مدار خلافت علم به اسمای حسناى الهی است و این علم مقول به تشکیک است و آدمی به هر میزانی که به صراط مستقیم هدایت یابد، به همان میزان اسماء حسناى الهی در او از قوه به فعلیت می رسد و علم به اسماء حسناى الهی در او متحقق می شود و به تبع آن، خلافت الهی در او ظهور می کند؛ بنابراین کسانی که در حد انسانیت هستند تنها از استعداد خلافت بهره دارند و کسانی که در کمال انسانی و الهی ضعیف یا متوسط اند، ظهور خلافت نیز در آنان ضعیف و یا متوسط است و انسان کامل، چون از عالی ترین مرتبه ی علم به اسماء حسناى الهی بهره دارد، از برترین مرتبه ی خلافت بهره مند است. (1)

ولی به نظر می رسد تمامی انسان ها از مرتبه ای از خلافت بهره دارند، ولی انسان های هدایت یافته در درجه ای عالی تر و انسان کامل در اعلی درجه ی خلافت قرار دارد؛ به این دلیل که چون در مسأله ی خلقت انسان سخن از جعل خلافت به میان آمده معلوم می شود که

ص: 78

خلافت ناظر به مقام تکوین نیز هست، و در مرتبه ی تکوین، تمام انسان ها از خلافت الهی بهره مندند؛ ولی هر کس که بر اساس صراط تشریح خداوند مشی کند، تشریح را با تکوین وفق داده و طبق سنت تکوینی و تشریحی خداوند رفتار کرده است، لذا در درجه ی عالی تری از خلافت قرار دارد.

مؤید دیگری نیز بر این رأی وجود دارد و آن این که: میان سجده ی ملائکه و اهداف خلقت، ربط وثیق وجود دارد؛ زیرا اهداف، مبین سرّ خلقت، توانایی ها و کارآمدی بشر است؛ جنبه هایی که به خاطر آن ها بشر سزاوار خلافت و سجود ملائک می شود. به طور کلی در آیات و روایات چهار هدف برای خلقت انسان ذکر شده است:

1. خلقت پیامبر و ائمه (صلی الله علیه و آله)؛

2. پرستش خدای متعال؛

3. شناخت خداوند؛

4. اظهار قدرت، حکمت، تدبیر و علم خداوند. (1) در اهداف خلقت مباحثی مطرح است، اما از آن نظر مورد استشهاد ماست که مرتبط با خلافت و خضوع ملائک است و از اهداف ذکر شده، خلافت و مسجودیت به صورت امر مشکک قابل استظهار است؛ مرتبه ی عالی ی آن برای پیامبر و امام به عنوان مظهر اسم اعظم الهی و مرتبه ی متوسط برای سایر مؤمنان و مرتبه ی دانیه ی آن برای سایر افراد بشر؛ چون هر بشری در نظام تکوین مظهر قدرت و حکمت و تدبیر و علم خداوند است.

ص: 79

1- علامه مجلسی، بحار الانوار، (بیروت: دار الاحیاء التراث العربی)، ج 5، ص 317.

بنابراین مقصود از سجده فرشتگان اطاعت امر الهی، تکریم و خضوع در برابر آدم است و کسی که مسجود ملائک قرار گرفت آدم بعنوان نماد انسان ها است و خلافت امر تشکیکی و دارای مراتب می باشد مرتبه ادنای آن را تمامی انسانها دارا بوده و عالیترین مرتبه آن مربوط انسان کامل است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) می باشند و آیات و روایات وارده در مورد اهداف خلقت نیز مؤید این مطلب است.

ص: 80

آیا مسأله ی غیبت مختص به امام زمان (عج) است؟

اکبر اسد علیزاده

چرا حضرت مهدی (عج) از دوستان هم غایب هستند؟

بهروز محمدی منفرد

ص: 82

غیبت امام زمان(عج)

آغاز غیبت امام عصر(عج) می توانست بحرانی در میان شیعیان ایجاد کند و موجب شگفتی و سرگردانی آنان گردد؛ اما این امر اتفاق نیفتاد، زیرا رسول خدا و ائمه ی معصومین از همان آغاز همراه با معرفی امام مهدی(عج) به مسلمانان، وقوع غیبت آن حضرت و کیفیت آن را هم گزارش نموده بودند تا پذیرش آن از سوی آنان آسان گردد. خصوصاً آن که عسکرین (امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام) با کاهش ارتباط مستقیم خود با شیعیان و گسترش و تقویت نهاد وکالت، آمادگی لازم پذیرش این امر را بیش از پیش فراهم ساختند.

در این نوشتار به بررسی برخی از مباحث غیبت آن حضرت و علل آن پرداخته می شود.

اشاره

* مسأله ی غیبت مختص به امام عصر - ارواحنا فداه - نیست. طبق بیان قرآن کریم و روایات فراوان، تعدادی از پیامبران گذشته، از جمله: صالح، یونس، موسی، عیسی و خضر (علیهم السلام) نیز به عللی، هم چون امتحان امت خود، غیبت اختیار کرده، از انظار مردم پنهان شده اند!

ابوبصیر می گوید:

از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: (1) رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می گوید: تمام غیبت های پیامبران، در زندگی قائم ما اهل بیت نیز موبه مو جاری است. عرض کردم، آیا قائم شما از اهل بیت است؟ حضرت فرمود: ای ابوبصیر، او پنجمین فرزند پسر موسی کاظم (علیه السلام) و فرزند بانوی کنیزان عالم است. غیبتش چندان طولانی می گردد که اهل باطل دچار تردید می شوند؛ سپس خداوند او را ظاهر کرده، شرق و غرب جهان را به دست او می گشاید و عیسی بن مریم از آسمان فرود می آید و پشت سر او نماز می گزارد؛ زمین با نور خداوند منور می گردد و جایی در روی زمین باقی نمی ماند که در آن غیر از خداوند - عزوجل - پرستش شود؛ همه ی ادیان باطل از میان می روند و فقط دین خدا می ماند، هر چند مشرکین نپسندند!

نمونه ای از غیبت های گذشته

1. غیبت حضرت خضر

به تصریح قرآن کریم، حضرت موسی (علیه السلام) در دوران غیبت حضرت خضر (علیه السلام) از علم او بهره مند می شد؛ او با این که از دیدگان پنهان بود، هرگز از حوادث و اوضاع زمان غفلت نداشت و توسط ولایت و اختیاراتی که خداوند به او داده بود،

ص: 84

1- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، (تهران: مکتبه الاسلامیه)، ج 51، ص 146، ب 6، ح 14.

در اموال و نفوس تصرف و اوضاع را طبق مصالحی رهبری می نمود.

داستان وی با حضرت موسی (علیه السلام) در قرآن کریم (1) ذکر شده است.

2. غیبت حضرت موسی بن عمران (علیه السلام)

طبق تصریح قرآن کریم، حضرت موسی (علیه السلام) چهل روز تمام از بنی اسرائیل دوری گزید (2) و بعد از سپری شدن این زمان، دوباره به سوی قومش بازگشت.

3. غیبت حضرت یونس (علیه السلام)

وقتی قوم حضرت یونس بر مخالفت خود افزودند و او را سرزنش کردند، آن حضرت از میان آنها بیرون رفت، به طوری که هیچ کس نمی دانست او کجاست!

طبق تصریح قرآن کریم، حضرت یونس مدتی در شکم ماهی محبوس و از دیدگان امت خود پنهان بود. (3) خداوند او را بنابر مصلحتی در شکم ماهی زنده نگه داشت، سپس او را بیرون آورد و سالم به سوی قومش بازگردانید!

4. داستان غیبت حضرت عیسی (علیه السلام)

یهود و نصاری برکشته شدن وی اتفاق دارند، اما خداوند می فرماید:

(وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا)؛ (4) و گفتارشان که ما مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم، در حالی که نه او را کشتند و

ص: 85

1- ر. ک: کهف: 59 - 82.

2- بقره: 51; اعراف: 142.

3- داستان حضرت یونس، در سوره ی انبیا، آیه ی 87 و صافات، آیه ی 140 به بعد آمده است.

4- نسا: 156.

نه به دار آویختند، لکن امر بر آنها مشتبه شد و کسانی که در مورد (قتل) او اختلاف کردند، از آن در شک هستند و به آن علم ندارند و تنها از گمان پیروی می کنند و قطعاً او را نکشتند.

عیسی بن مریم هم اکنون زنده و غایب است و طبق روایات، در زمان ظهور مهدی - روحی فداه - از آسمان به زمین فرود می آید؛ چنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

يَلْتَفِتُ الْمَهْدِيُّ وَقَدْ نَزَلَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ كَأَنَّمَا يَقْطُرُ مِنْ شَعْرِهِ الْمَاءُ فَيَقُولُ الْمَهْدِيُّ: تَقَدَّمَ صِلِّ بِالنَّاسِ فَيَقُولُ عَيْسَى: أَمَّا أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ لَكَ، فَيَصَلِّيَ خَلْفَ رَجُلٍ مِنْ أُوْلَادِي (1); مهدی متوجه می شود که عیسی فرزند مریم از آسمان فرود آمده و گویی از موهای سر و صورتش آب می ریزد، مهدی - روحی فداه - به او می گوید: جلو بایست و با مردم نماز بخوان؛ حضرت عیسی (علیه السلام) می گوید: نماز باید به وسیله ی شما اقامه شود؛ پس عیسی پشت سر مردی از فرزندان من می ایستد و نماز می خواند.

5. داستان حضرت صالح (علیه السلام)

حضرت صالح از پیامبران عظیم الشأن است و نام مبارکش 9 بار در قرآن آمده و از حیث زمان بعد از نوح و قبل از ابراهیم (علیهم السلام) بوده است.

حضرت صالح (علیه السلام) بر قوم ثمود، که مردمی بت پرست بودند، مبعوث شد. ایشان مدتی از نظر قومش غایب شد، حضرت صالح در روز غیبت مردی کامل و دارای شکمی هموار، اندامی زیبا، و محاسنی انبوه، گونه های کم گوشت، میانه بالا و متوسط القامه بود، پس از غیبت و بازگشتن به سوی قوم خود، تغییر کرده بود، او را نشناختند و به سه دسته شدند:

1. دسته ای منکر وی شدند؛ 2. دسته ای مشکوک بودند؛ 3. دسته ای نیز یقین داشتند که او صالح پیغمبر است.

ص: 86

1- یوسف بن عبدالعزیز الشافعی، عقد الدرر فی أخبار المنظر، تحقیق عبدالفتاح، تعلیق علی نظری منفرد، (قم: انتشارات نصایح، المطبعة اسوه، ط. الاولى، 1416 ه. ق.)، ص 38.

صالح(علیه السلام) نخست به دسته ای که درباره ی وی مشکوک بودند برخورد نمود و فرمود: من صالح هستم، ولی مردم او را تکذیب کردند، دشنامش دادند و آزارش رساندند و گفتند: ما از تو به خدا پناه می بریم، صالح پیغمبر شکل تو نبود. سپس نزد منکرین آمد. آنها نیز سخن او را نپذیرفتند و سخت از وی دوری کردند!

آن گاه از کنار گروه سوّم که اهل یقین بودند گذشت و به آنها گفت: من صالح هستم. آنها گفتند: راست می گویی خبری به ما بده که بدان وسیله شک نکنیم! و بدانیم تو صالح هستی، چه ما تردید داریم که خالق متعال بتواند انسان را در هر صورتی که می خواهد، تغییر دهد!

صالح گفت: من همان صالح هستم که ناچه را برای شما آوردم. گفتند: درست می گویی، منظور ما نیز پرسش از همین مطلب بود، ولی بگو بدانیم ناچه چه علایمی داشت؟

صالح گفت: علامت ناچه این بود که یک روز برای خوردن آب به آبشخور می رفت و روز دیگر آن را برای شتران دیگر می گذاشت. گفتند: درست گفتی، ما به خدا و آن چه تو از نزد او آورده ای ایمان داریم...[\(1\)](#)

6. داستان غیبت ذوالقرنین

قرآن کریم در سوره ی کهف، آیات 83 - 96 داستان مشروحوی درباره ی ذوالقرنین دارد و صفات ممتازی را برای او برمی شمرد؛ اما بیان نشده که ذوالقرنین کیست، و فقط در بسیاری از روایات اسلامی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و ائمه معصومین(علیهم السلام) نقل شده است که: او پیامبر نبود، بلکه بنده ی صالحی بود.[\(2\)](#)

جابر بن عبدالله انصاری می گوید:[\(3\)](#)

ص: 87

1- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، (تهران: مکتبه الاسلامیه)، ج 51، ص 215، باب 13، ح 1.

2- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، (تهران: دارالکتب اسلامی، 1371)، ج 12، ص 542 - 545، با تلخیص.

3- بحار الانوار، ج 2، ص 322، باب 27، ح 31؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 394، باب 37، ح 4: اُسمعتُ رسول الله(صلی الله علیه وآله) یقول: انّ ذالقرنین کان عبداً صالحاً جعله الله حجّةً علی عباده فدعا قومه الی الله - عزّ و جلّ - و امرهم بتقواه فضربوه علی قرنه فغاب عنهم زماناً حتّی قیل مات او هلک بایّ واد سلک، ثمّ ظهر ورجع الی قومه فضربوه علی قرنه الآخر، ألا و فیکم من هو علی سنّته و انّ الله عزّ و جلّ مکنّ له فی الارض و اتاه من کلّ شیء سبباً و بلغ المشرق و المغرب و انّ الله تبارک و تعالی سیجری سنّته فی القائم من ولدی و یبلّغه شرق الارض و غربها حتّی لا یبقی سهلٌ ولا موضعٌ من سهل و لا جبل و طنه ذوالقرنین الا و طنه و یظهر الله له کُنوز الارض و معادنها و ینصره بالزعب، یملا الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً. (ترجمه ی احادیث با استفاده از کتاب مهدی(علیه السلام) آخرین سفیر، نوشته ی ذبیح الله محسنی کبیر انجام شده است).

از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود: همانا ذو القرنین بنده ی صالح خدا بود و خداوند او را برای بندگانش حجت قرار داده بود، ذو القرنین مردم را به طرف خدا دعوت و آنها را به تقوا و پرهیزکاری امر می کرد؛ اما مردم ضربتی به سمت راست سرش زدند و او مدت ها از نظر مردم غایب شد! غیبتی آن چنان طولانی که گفتند: مرده، یا هلاک شده و معلوم نیست در کدام وادی سرگردان است! اما ذو القرنین، پس از غیبت طولانی، مجدداً به طرف قومش بازگشت. این بار نیز مورد حمله قرار گرفت و آنان دومین ضربه را به سمت چپ سرش زدند!

سپس حضرت فرمود:

آگاه باشید، که در میان شما کسی هست که همان روش و سنت ذو القرنین را دارد. خدای - عزّوجلّ - سبب و امکانات همه چیز را برای ذو القرنین فراهم کرد و قدرتی در زمین به او داد که او شرق و غرب را در نوردید؛ اما به زودی سنت و روش ذو القرنین در قائم از اولاد من جاری خواهد شد و قائم، شرق و غرب عالم را زیر فرمان حکومت خود می آورد. در اطراف جهان کوه و دشت و بیابانی نیست که ذو القرنین در آن قدم نهاده باشد، مگر این که مهدی در آن قدم خواهد گذاشت، (و آن را زیر چتر حکومتش خواهد کشید) همه ی گنج ها و معادن زمین را خداوند برای قائم ظاهر می کند و او را به وسیله ی ترسی (که

در دل دشمنان می افکند) یاری خواهد کرد. قائم، جهان را پر از عدل و داد می کند، همان طوری که از ظلم و جور پر شده است.

به نمونه های دیگری از غیبت نیز می توان اشاره کرد از جمله:

7. غیبت ادریس (علیه السلام)

غیبت ادریس (علیه السلام) که سرآغاز همه ی غیبت ها بود و ظهور او بعد از دشواری های زیاد شیعیانش و مزده دادن فرج و قیام قائمی از فرزندان او که نوح بود. (1)

8. غیبت ابراهیم (علیه السلام)

غیبت ابراهیم (علیه السلام) که همانند غیبت قائم ما - صلوات الله علیه - است و بلکه از آن عجیب تر؛ زیرا خدای تعالی نشانه ی ابراهیم را از همان هنگام که در رحم مادرش بود نهان ساخت، تا آن که موقع ولادتش شد. (2)

9. غیبت یوسف (علیه السلام)

غیبت یوسف (علیه السلام) که بیست سال به طول انجامید که سه روز آن را در چاه و چند سال آن را در زندان و باقی آن را در امارت گذراند. (3)

ص: 89

-
- 1- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه ی منصور پهلوان، (دار الکتب الاسلامیه، 1365)، ج 1، ص 254.
 - 2- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه ی منصور پهلوان، (دار الکتب الاسلامیه، 1365)، ج 1، ص 273.
 - 3- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه ی منصور پهلوان، (دار الکتب الاسلامیه، 1365)، ج 1، ص 280.

چرا حضرت مهدی (عج) از دوستان هم غایب هستند؟ / بهروز محمدی منفرد

* اخبار معصومین حکمت های گوناگونی، از جمله ترس از جان، نبودن بیعت کسی بر گردن حضرت، ستم پیشگی مردمان و... برای غیبت برشمرده اند، ولی به نظر می رسد این حکمت ها جز برخی، بیانگر علت غیبت حضرت از عموم مردم باشند؛ اما در فلسفه ی پنهان بودن حضرت از دوستان، پاسخ های ره گشایی به نظر می رسد:

1. نمی توان گفت همواره رخسار حضرت برای دوستان ایشان هم پشت نقاب غیبت است؛ زیرا:

الف) در کتاب های معتبر، موارد متعددی از تشرّفات دوستان به محضر حضرت ذکر شده است. (1)

ب) چه بسا اولیا و دوستان حضرت، محضر آن امام همام را درک کرده، ولی خبر آن را پنهان کرده اند.

آری اولیای الهی و دوستان آن حضرت، همواره توفیقات و درجات خود را پنهان کرده، و مجاز به آشکار نمودن آنها نیستند.

هر که را اسرار حق آموختند *** مهر کردند و دهانش دوختند

ج) شاید اولیا حضرت را زیارت نمایند ولی آن بزرگوار را نشناسند.

د) اولیا و خاصان معصوم نیستند؛ از این رو، شاید قصور و کوتاهی هایی از آنان سرزده و موجب شده است که حضرت، خود را از آنان مخفی نماید.

ص: 90

1- ر.ک: محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، (جنه المأوی)، ج 53، (بیروت: مؤسسه الوفاء، 1403)، ص 200 به بعد، حاج میرزا حسین نوری، النجم الثاقب؛ سید هاشم بحرانی، تبصره الولی فی من رأى القائم المهدی؛ و علی النیلی النجفی، الانوار المضمیئه.

2. یکی از حکمت های آفرینش انسان، آزمودن(1) اوست و خداوند این سنت را بر اولیا و خاصان درگاهش، همانند ابراهیم، ایوب، یعقوب، یونس و... نیز مقدر فرمود، تا پرورش یابند و استعداد های نهفته ی ایشان به فعلیت برسد و به عالی ترین درجات و مقامات معنوی و معرفتی نایل آیند.

آیا مردم گمان می کنند اگر گفتند ایمان آوردیم رها شده، آزمایش نمی شوند؟(2)

صبر و تحمل مشقات غیبت و تردید نداشتن در آن، از آزمایش های سخت است. چنان که شیخ طوسی می فرماید:

بنا به فرموده ی پیشوایان اسلام، آزمایش به وسیله ی غیبت حضرت مهدی، از سخت ترین آزمایش های الهی است.(3)

امام صادق(علیه السلام) فرمود: جز این که خداوند دوست دارد تا شیعه را بیازماید.(4)

هیئات، هیئات، لا یکون فرجنا حتی تغربلوا، ثم تغربلوا ثم تغربلوا؛ هیئات، هیئات، فرج نخواهد رسید تا شما غربال شوید.(5)

آماره آورد پنهان بودن حضرت از دوستانی که از آلودگی ها و پلیدی ها پاک هستند، دل باختن دوستان به آن حضرت، تعمیق پیوند عاطفی با ایشان و، در نتیجه، نزدیک تر شدن به

ص: 91

1- (هو الذی خلق الموت و الحیاه لیبلوکم ایکم أحسن عملا); ملک، 2.

2- عنکبوت، 2.

3- طوسی، الغیبه، ص 3.

4- الکلینی، الکافی، (بیروت: دار الاضواء)، ج 1، ص 337.

5- مجلسی، بحار الانوار، ج 51، ص 113.

حضرت حق و درک کمالات روحی است.

اولیای الهی با تحمل درد فراغ حضرت، مشکلات غیبت، و انتظار دیدار ایشان، قدر و منزلت حضرت را شناخته و مرغ دلشان در آسمان لاهوتی به پرواز درمی آید و برای نزدیک شدن به خداوند از فرشتگان پیشی می گیرند.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند:

نزدیک ترین حالت بندگان به خداوند، زمانی است که حجت خدا را از دست داده باشند و او برای آنان ظاهر نباشد؛ آنان از او محروم باشند، در حالی که می دانند او وجود دارد و حجت خدا بر آنان تمام باشد؛ در چنین زمانی، باید منتظر فرج و گشایش در هر صبح و شام باشند. [\(1\)](#)

3. خداوند تبارک و تعالی افعالش حکیمانه بوده، از بیهوده کاری برحذر است؛ اما گاه فلسفه ی آفریده ها و اوامر او بر همگان آشکار می گردد و گاه، فلسفه ی افعال و دستوره های حضرتش، همانند علت بسیاری از فروع، بر انسان ها پنهان می ماند؛ زیرا چه بسا مصلحت در آشکار نشدن علت بوده و یا این که بشر، شرایط و استعداد پذیرش این فلسفه ها را نداشته باشد و یا دانستن آنان آثار منفی به بار آورد.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ)؛ [\(2\)](#) ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهایی سؤال نکنید که اگر برای شما روشن گردد شما را ناراحت می کند.

از این رو خداوند که خیر حکیم علی الاطلاق است، گاه مصلحت را در آشکار نشدن علت بسیاری از افعال و دستوره های خود می داند؛ در این صورت پرسیدن از این علت ها نه

ص: 92

1- مجلسی، بحار الانوار، ج 52، ص 95؛ صدوق، کمال الدین، ترجمه ی کمره ای، (تهران: اسلامیه، 1377)، ج 2، ص 9.

2- مائده: 101.

تنها مصلحت ندارد، بلکه مذموم است و باید امر آن را به خدا واگذار کرد.

(وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ)؛ (1) پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند و هر چه را بخواهد برمی گزیند.

گفتنی است ندانستن فلسفه ی چنین ایده ها و افعالی نباید خدشه ای بر باورداشت آنها وارد آورد. از سوی دیگر شیعه بر این باور است که یکایک امامانش، معصوم و مصون از گناه و اشتباه هستند و تمام رفتار و کردارشان، اطاعت از دستورهای حکیمانانه ی الهی است.

می توان گفت شاید خداوند مصلحت را در آن دیده است که فلسفه ی استتار حضرت از اولیا، به صورت رازی در نزد حضرت حق - جل جلاله - و آن امام همام بماند و هنگام بیرون آمدن حضرت از پشت ابر غیبت بر ما آشکار گردد.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند:

به درستی که وجه حکمت در این باره روشن نمی گردد، مگر پس از ظهور حضرتش؛ چنان که وجه حکمت کارهای خضر از سوراخ کردن کشتی، کشتن نوجوان تا برپا داشتن دیوار شکسته، برای موسی(علیه السلام) روشن نشد، مگر پس از آن که از هم جدا گشتند؛ و چون خدای تبارک و تعالی حکیم است، تصدیق می کنیم که کارهای او حکیمانانه است، هر چند وجه آن برای ما روشن نگردد. ای پسر فضل، این امری از امور خدای تعالی و سرّی از اسرار الهی و غیبی از غیوب است. (2)

ص: 93

1- قصص: 68.

2- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه ی منصور پهلوان، (دار الکتب الاسلامیه، 1365)، ج 2، ص 158، ب 49، ح 11.

آری مسأله ی غیبت حضرت از اولیا امری حکیمانه از جانب خدای تعالی است و پنهان ماندن فلسفه ی آن، امر حکیمانه ی دیگری است و سزاوار است آن را به خداوند تبارک و تعالی واگذار نماییم و منتظر بمانیم تا با ظهور حضرت، علت آن بر همگان روشن شود.

4. ظهور حضرت برای اولیا زمانی لازم است که در غیبت از او بهره ای نبرند؛ اما دوستان حضرت در دوران غیبت هم از وجود با برکت آن امام بی بهره نیستند و همواره با توسلات، ارتباطات معنوی خود را با حضرت حفظ نموده، از او بهره مند می شوند.

5. افزون بر آن، شناخت و ارتباط معنوی و عاطفی دوستان نسبت به حضرت به گونه ای است که همواره خود را پیش روی آن امام (علیه السلام) می بینند و گویا وجود مبارک آن حضرت را درک می کنند و با ندیدن ایشان هیچ گونه شک و تردیدی برای آنان حاصل نمی شود و از معرفتشان نسبت به حضرت حجت (علیه السلام) کاسته نمی گردد.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

و البته خداوند می دانست که اولیایش به تردید نمی افتند و اگر می دانست که آنها به تردید می افتند، حجت خود را چشم بر هم زدنی از آنان مخفی نمی داشت. [\(1\)](#)

پاسخ های دیگری نیز به این پرسش داده شده است که در این نوشتار مجال پرداختن به آنها نیست. [\(2\)](#)

ص: 94

1- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه ی منصور پهلوان، (دار الکتب الاسلامیه، 1365)، ج 2، ص 7، ح 10.

2- ر.ک: طوسی، همان؛ و.ر.ک: علی النیلی النجفی، الانوار المصنیه.

نظر اسلام در مورد کتاب مقدس یهود چیست؟

رسول رضوی

چرا طرف داران آیین یهود در برابر مسیحیت و اسلام سر تعظیم فرود نیاوردند؟

حسن تهرانی

ص: 96

یهودیان با اندیشه های بی بنیان و موهوم، خود را قوم برگزیده ی خداوند می دانستند و از پذیرش نبوت حضرت عیسی (علیه السلام) و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) امتناع میورزیدند و با عناد و لجاجت، به صف آرایی در برابر پیامبر الهی می پرداختند؛ هم چنین اندیشه ی نژادپرستانه و ادعای بقا و اختصاص دین در آیین حضرت موسی (علیه السلام) را به کتاب مقدس خود نسبت می دادند و برای تأیید تفکر باطل خویش به قسمت هایی از عهد عتیق تمسک می جستند؛ لذا ضروری است که کتاب عهد عتیق، و وحیانی یا غیروحیانی بودن آن مورد بررسی قرار گیرد، تا روشن شود که اولاً، قوم یهود قوم برگزیده نیست؛ ثانیاً، عهد عتیق که سند این اندیشه محسوب می شود، تحریف شده است.

* «کتاب مقدس» شامل شصت و شش کتاب جداگانه است که بیش از سی نفر، به سه زبان مختلف عبری، آرامی و یونانی و در مدت حدود 1600 سال آن را نوشته اند. (1) این کتاب به دو بخش عمده ی «عهد عتیق» و «عهد جدید» تقسیم می شود و یهود فقط بخش عهد عتیق را که مشتمل بر 39 کتاب است، کتاب مقدس خود می داند.

در این که مؤلف کتاب های عهد عتیق چه کسانی هستند و آیا این کتاب ها وحی الهی اند، یا منشأ انسانی دارند، سه رویکرد کلی وجود دارد:

اول: یهودیان و بیش تر مسیحیان معتقدند، «تورات» که عهد عتیق با آن آغاز می شود، منشأ وحیانی دارد و وحی الهی در آن مکتوب است (2) و حتی گاهی پا را فراتر نهاده و کل عهد عتیق را وحی الهی می دانند؛ چنان که نویسنده ای یهودی می نویسد: اسفار پنج گانه ی تورات موسی، گفته های پیامبران و سایر نوشته های مقدس، کلمات خداوند هستند که به موسی و سایر مردان خدایی که پس از وی ظهور کردند، الهام شده اند. هر یک از کلمات کتاب مقدس به تنهایی مقدس است. سوفریم (کاتبان) با نهایت دقت از کتاب مقدس نگه داری می کردند تا هیچ گونه تغییری در کلمات آن راه نیابد... (3).

و شخصی چون گوردن لیندسی در کتاب چرا کتاب مقدس کلام خداست با ذکر ادله ی

ص: 98

1- گوردن لیندسی، چرا کتاب مقدس کلام خداست، ترجمه ی ط. میکائیلیان، (دانش امروز، 1976 م.)، ص 4.

2- توماس میشل، کلام مسیحی، ترجمه ی حسین توفیقی، (مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چ اول، 1377)، ص 32.

3- عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، یهودیت، (قم: نشر معارف اسلامی ایران، چ اول، 1382)، ص 186؛ و هم چنین ر.ک: یوسف ریاض، وحی الکتاب المقدس، (چ سوم، 1998)، ص 55؛ یحیی محمدعلی ربیع، الکتب المقدسه بین الصحه و التحریف، (دارالوفاء للطباعه و النشر، چ اول، 1415 هـ-)، ص 68.

متعدد می‌کوشد تا وحی بودن کل کتاب مقدس را اثبات کند.⁽¹⁾

این رویکرد وجود وحی و ادیان آسمانی را می‌پذیرد، ولی با اصرار بر صحت همه‌ی کتاب مقدس، خود مجبور به پذیرش اموری غیرواقعی و مخالف با عقل می‌شود و ناخواسته در دام تناقض خودساخته گرفتار می‌آید.

دوم: گروهی از دانشمندان غربی معتقدند که تورات نوشته‌ی حضرت موسی نیست و سایر کتاب‌های عهد عتیق نیز، تألیف افرادی که به آنها نسبت داده می‌شوند، نیستند و ممکن نیست وحی و کلام الهی باشند. همه‌ی آنها یک سلسله سنت‌های شفاهی قوم یهودند که بعدها برخی افراد ناشناس آن را گردآوری و مکتوب کردند.

قبل از آغاز دوره‌ی رنسانس یکی از علمای یهود به نام ابن عزرا (1089 - 1164 م) و حیانی بودن کتاب مقدس را مورد تردید قرار داده بود، ولی با آغاز رنسانس، اولین نقد رسمی را اسپینوزا (1632 - 1677 م) مطرح ساخت و اعلام داشت که «نویسندگان کتاب‌های عهد عتیق افرادی نیستند که در دید سنتی به آنها منسوب اند.»⁽²⁾ و به همین خاطر از سوی بزرگان یهود تکفیر و از جامعه‌ی یهود اخراج شد.⁽³⁾

محققین بعدی کار اسپینوزا را ادامه دادند و به این نتیجه رسیدند که تورات منشأ و منبع واحدی ندارد و از «چهار منبع که آنها را «یهوه ای»، «الوهیمی»، «تثنیه ای» و «کاهنی» می‌نامند، پس از اسارت بابل و در دوره‌ی کاهنان (یعنی 500 سال قبل از میلاد) تألیف شده

ص: 99

1- گوردن لیندسی، همان.

2- ر.ک: حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، (انتشارات سمت، چ اول، 1379)، ص 82.

3- ویل دورانت، تاریخ فلسفه، ترجمه‌ی عباس زریاب، (انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی، چ دهم، 1371)، ص 140.

این رویکرد هر چند بر شواهد تاریخی استناد می کند، ولی با اصرار بیش از حد بر نفی ماوراء الطبیعه و منشأ وحیانی دین، چشم خود را بر پاره ای از حقایق می بندد و با یافتن ضعف در یک کتاب و یک دین، به نفی همه ی ادیان و آموزه های آنها می پردازد. سوم: از دیدگاه اسلام، هر دو رویکرد فوق که در میان یهودیان کنونی رایج اند، راه افراط و تفریط را پیموده اند. این دیدگاه نه همانند رویکرد اول تمام عهد عتیق موجود را وحی الهی و نه همانند رویکرد دوم آن را به طور کلی جدا از وحی می شمرد و به انکار وحی بر انبیای بنی اسرائیل می پردازد؛ بلکه نظریه ی جداگانه ای را مطرح می کند که واقعیت ها و اسناد تاریخی نیز آن را اثبات می کنند. برای دست یابی به دیدگاه اسلام، باید چندین مسأله مورد توجه قرار گیرد:

الف) بررسی آیات قرآنی نشان می دهد که کتاب های متعددی بر حضرت موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل نازل شده است که به ترتیب به آنها اشاره می شود:

1. الواح: اولین مجموعه ای که وحی الهی بر آن مکتوب و بر حضرت موسی (علیه السلام) نازل شد الواح نامیده می شود. یهودیان معتقدند که حضرت موسی اوامر الهی را در دو لوح ثبت شده آورد؛ (2) ولی در قرآن و احادیث از لفظ «الواح» استفاده شده است که نشان می دهد وحی الهی بر بیش از دو لوح ثبت و بر حضرت موسی نازل شده است؛ چنان که خداوند می فرماید:

و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم و بیانی از هر چیز کردیم... (3)

ص: 100

1- عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، یهودیت، ص 191.

2- جان بی ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه ی علی اصغر حکمت، ص 495.

3- اعراف: 145.

در قرآن گاهی از این الواح تعبیر به صحف می شود؛⁽¹⁾ بنابراین صحف موسی (علیه السلام) همان الواح است و این یگانگی صحف و الواح از نص احادیث به دست می آید. چنان که امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

صحف موسی (علیه السلام) همان الواح هستند.⁽²⁾

2. کتاب: بیش از 14 آیه در قرآن، بر انزال «کتاب» بر حضرت موسی (علیه السلام) دلالت می کنند؛ به عنوان نمونه در سوره ی بقره چنین ذکر شده است:

و هنگامی را که به موسی کتاب و وسیله ی تشخیص (حق از باطل) را دادیم، تا هدایت شوید.⁽³⁾

گویا در آن دوره هم عده ای نزول کتاب بر حضرت موسی (علیه السلام) را انکار می کردند که قرآن در جواب آنها می گوید:

آنها خدا را درست نشناختند که گفتند «خدا، هیچ چیز بر هیچ انسانی نفرستاده است.» بگو: «چه کسی کتابی را که موسی آورد، نازل کرد...»⁽⁴⁾

حدود هیجده بار نام تورات در قرآن تکرار شده که همگی بر انزال این کتاب بر بنی اسرائیل دلالت می کنند؛ چنان که خداوند می فرماید: ما تورات را نازل کردیم، در حالی که در آن هدایت و نور بود و پیامبران، که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند، با آن برای یهود حکم می کردند و هم چنین

ص: 101

1- نجم: 36 و اعلی: 19.

2- علامه مجلسی، بحار الانوار، (بیروت)، ج 13، ص 229 و ج 26، ص 184 و ثقه الاسلام کلینی، اصول کافی، ج 1، ص 225.

3- بقره: 53 و ر.ک: هود: 110 و قصص: 43.

4- انعام: 91.

علما و دانشمندان به این کتاب، که به آنها سپرده شده بود و بر آن گواه بودند، داوری می نمودند... (1).

ب) مسأله ی دوم که در این قسمت باید مورد بررسی قرار گیرد، تحریفاتی است که بر مجموعه های فوق داخل شده است. طبق آیات قرآنی، قوم بنی اسرائیل و یهودیان نتوانستند و نخواستند وحی الهی را حفظ کنند و با ایجاد تحریف و تغییر در آن، نه تنها خود گمراه شدند، بلکه سعی کردند دیگران را نیز به انحراف بکشند. از دیدگاه قرآن، یهودیان از چند جهت به تحریف کتاب و وحی الهی پرداخته اند:

1. فراموش کردن وحی الهی

بنی اسرائیل، به دلیل گناهان و نافرمانی هایی که انجام می دادند، قسمت هایی از وحی الهی را فراموش کردند؛ در قرآن به این مطلب اشاره می شود که

به خاطر پیمان شکنی آنها (بنی اسرائیل) را از رحمت خویش دور ساختیم و دل های آنان را سخت و سنگین نمودیم، سخنان (خدا) را از موردش تحریف می کنند و بخشی از آن چه به آنها گوشزد شده بود را فراموش کردند... (2)

2. جعل کردن وحی

یهود، علاوه بر فراموش کردن قسمت هایی از وحی الهی، دست به جعل زده و برای رسیدن به مقاصد مادی و دنیوی، ساخته های خود را وحی الهی قلمداد می کردند:

پس وای بر آن ها که کتاب را با دست خود می نویسند، سپس می گویند: «این از طرف خداست» تا آن را به بهای کمی بفروشند، پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست می آورند. (3)

ص: 102

1- مائده: 43 و 44؛ و نیز ر.ک: آل عمران: 3، 48، 50، 65 و 93.

2- مائده: 13.

3- بقره: 79.

یهودیان به اقتضای شرایط و احوال، هر گاه از حذف قسمت هایی از وحی الهی ناتوان می شدند و هم چنین از نوشتن خواسته های نفسانی خود در کتاب، عاجز می ماندند، به هنگام تلاوت کتاب، مطالب غیروحیانی را همانند وحی تلاوت و به عنوان وحی بر مردم ابلاغ می کردند:

در میان آنها (یهود) کسانی هستند که به هنگام تلاوت کتاب، زبان خود را چنان می گردانند که گمان کنید از کتاب است، در حالی که از کتاب نیست و می گویند: «آن از طرف خداست»، با این که از طرف خدا نیست و به خدا دروغ می بندند، در حالی که می دانند. (1)

3. تغییر دادن معنای کلمات طریق دیگر تحریف وحی الهی، تغییر معنا و تفسیر به رأی کردن فرمان های الهی است. یهودیان علاوه بر حذف قسمت هایی از وحی الهی و افزودن برخی مطالب ساختگی، با تفسیر به رأی کردن وحی، هر چند الفاظ آن را به ظاهر نگه می داشتند، معانی کلمات را تغییر می دادند. خداوند می فرماید:

(... يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...); (2) کلمات را از موردش تحریف می کنند....

4. مخفی کردن وحی الهی

با وجود تغییرات و تحریفاتی که یهود در کتاب های آسمانی انجام داده بودند، باز بشارت های انبیای گذشته در مورد ظهور پیامبر اسلام، در آن کتاب ها باقی مانده بود و آنان

ص: 103

1- آل عمران: 78.

2- مائده: 13.

تمام اوصاف پیامبر (صلی الله علیه وآله) را می شناختند؛ چنان که در سوره ی بقره آمده است:

کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده ایم او (پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)) را هم چون فرزندان خود می شناسند؛ (ولی) جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می کنند. (1)

این کتمان حقیقت به دلیل تعارض دین اسلام با منافع دنیوی یهود بود؛ چرا که آنان گمان می کردند با آمدن پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) یهودیان مالکان بی قید و شرط جهان خواهند شد؛ ولی بعد از ظهور دین اسلام دریافتند که این دین تنها به دنبال احقاق حق و گسترش عدالت است و هیچ امتیاز و برتری برای افراد و اقوام خاص قایل نیست. به همین خاطر به مبارزه با اسلام پرداختند و قسمت هایی از وحی الهی را که در کتاب های آنان باقی مانده بود و به نفع اسلام و مسلمین بود، مخفی کردند. چنان که قرآن کریم می فرماید:

ای اهل کتاب، پیامبر ما - که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که شما کتمان می کردید، روشن می سازد - به سوی شما آمد... (2)

بنابراین، از دیدگاه اسلام، وحی الهی در قالب چند مجموعه و کتاب بر بنی اسرائیل و یهودیان نازل شده بود، ولی آنان آنها را تحریف کردند و از بین بردند و کتاب هایی که امروزه به عنوان کتاب آسمانی در دست دارند، وحی الهی نیست. آنان در این کتاب ها کارهای ناروایی را به انبیا نسبت می دهند و ارتکاب هر گناه و معصیتی را برای آنان روا می دارند و از سوی دیگر ادعا می کنند که این اشخاص گناهکار حاملان وحی الهی هستند، غافل از این که شخص گناهکار نمی تواند واسطه ی بین انسان و خداوند باشد و تنها اشخاص معصوم می توانند به عنوان پیامبر، وثوق و اطمینان مردم را جلب و آنها را به راه راست هدایت کنند.

ص: 104

1- بقره: 146.

2- مائده: 15.

* آیین یهود، همان طور که در برابر مسیحیت از خود مقاومت و سرسختی نشان داد، در برابر اسلام نیز سر تعظیم فرود نیاورد. پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در آغاز ورود خود به مدینه با سه مشکل اساسی روبه رو بود. (1) مشکل قریش در بیرون از مدینه و مشکل اختلافات اوس و خزرج و مشکل یهود در داخل مدینه. حلّ مشکلات داخلی، راه را برای برطرف نمودن مشکل خارجی باز می کرد؛ این بود که پیامبر با اوس و خزرج پیمان نامه ای منعقد نمود که در ضمن آن تعهداتی را نیز از یهود گرفت (2) و پس از آن پیمان نامه ای اختصاصی با یهود (3) و سرانجام میان مهاجر و انصار پیمان برادری بست. (4) مجموع این پیمان نامه ها فضای صلح و آرامش را بر مدینه حاکم نمود؛ ولی دیری نپایید که یهود، مفاد پیمان نامه ها را زیر پا گذاشت و در نهان و آشکار با اسلام به مبارزه برخاست، تا آن جا که در توطئه ای، برای یاری جستن از مشرکین، شرک را بر اسلام برتری دادند. (5)

بهانه ی اصلی آنها این بود که چرا پیامبر از میان آنها برانگیخته نشده است. (6) سرانجام

ص: 105

-
- 1- ر.ک: جعفر سبحانی، فروع ابدیت، (قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی چ 8، 1372)، ج 1، ص 461.
 - 2- ر.ک: ابن کثیر، السیره النبویه، (بیروت: دار احیاء التراث العربی)، ج 2، ص 321 - 323.
 - 3- این پیمان نامه اختصاصاً با یهود بنی نضیر و بنی قریظه و بنی قینقاع بسته شد. برای آگاهی از مفاد این پیمان نامه ر.ک: علامه مجلسی، بحار الانوار، (بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ 2، 1403 ق)، ج 19، ص 111.
 - 4- در سیره ابن هشام، ج 2، ص 150 - 153، اسامی کسانی که با یکدیگر برادر شده اند آورده شده است.
 - 5- ر.ک: سوره نساء: 51 و محمد غزالی، کتاب اليهود المعتدون و دولتهم اسرائیل، (بیروت: الدار الشامیه، چ اول، 1420 هـ-)، ص 71.
 - 6- ابن هشام، سیره، ج 2، ص 160.

پیامبر مجبور شد برای رفع هرگونه توطئه و نیز استحکام پایگاه داخلی، یهودیان بنی قینقاع(1) و بنی نضیر(2) را به خارج از مدینه تبعید و با بنی قریظه به شدت برخورد نماید؛(3) آن گاه پیامبر عازم جنگ با یهود خیبر در شمال مدینه شد و پس از پیروزی، با آنها مصالحه کرد.(4) با توجه به این مقدمه باید دید علل عمده ی یهود برای عدم پذیرش اسلام چه بوده است.

به نظر می رسد علل عمده ی عدم تمکین یهود در برابر اسلام عبارت بود از:

1. نژاد پرستی

به عقیده ی یهود فقط قوم بنی اسرائیل شایستگی سروری بر مردم جهان را دارد و خداوند تنها در نسل آنها نبوت و کتاب و ملک را قرار داده است. طبیعی است که یهود با چنین طرز تفکری، هرگز راضی نخواهد شد از پیامبری تبعیت کند که از نسل اسماعیل است.

یهودیان معمولاً به این امر رضا نمی دادند که یک غیریهودی به پیغمبری مبعوث شود.(5) این نژادپرستی از کجا ناشی شده است؟ به نظر می رسد یکی از دلایل مهم آن، گمان بنی اسرائیل درباره ی اختصاص رسالت حضرت موسی به آنهاست. موسی (علیه السلام) بنی اسرائیل را پس از حدود چهارصدسال، از ذلت کشته شدن فرزندان پسر و کنیزی دخترانشان توسط

ص: 106

-
- 1- ر.ک: جعفر سبحانی، فروع ابدیت، (قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی چ8، 1372)، ج 1، ص 529؛ و محمد ابوزهره، خاتم پیامبران، ترجمه ی حسین صابری، (انتشارات آستان قدس رضوی، چ اول، 1373)، ج 2، ص 470 - 473.
 - 2- ر.ک: جعفر سبحانی، فروع ابدیت، (قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی چ8، 1372)، ج 2، ص 96؛ و محمد ابوزهره، خاتم پیامبران، ترجمه ی حسین صابری، (انتشارات آستان قدس رضوی، چ اول، 1373)، ج 2، ص 586.
 - 3- ر.ک: محمد ابوزهره، خاتم پیامبران، ترجمه ی حسین صابری، (انتشارات آستان قدس رضوی، چ اول، 1373)، ج 2، ص 670 و جعفر سبحانی، فروع ابدیت، (قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی چ8، 1372)، ج 2، ص 154.
 - 4- ر.ک: جعفر سبحانی، فروع ابدیت، (قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی چ8، 1372)، ج 2، ص 263؛ و محمد ابوزهره، خاتم پیامبران، ترجمه ی حسین صابری، (انتشارات آستان قدس رضوی، چ اول، 1373)، ج 3، ص 73.
 - 5- آرپری، اشپولر، لمبتون، لویس..، تاریخ اسلام، ترجمه ی احمد آرام، (انتشارات امیرکبیر، چ 4، 1381)، ص 83.

فرعون مصر رهایی بخشید؛(1) و شاید پس از دیدن آن همه معجزات حسی، به خاطر روح عناد و انکارشان و برتری در میان مردم آن روزگار،(2) برایشان این توهم پیش آمده باشد که هدایت الهی به آنها اختصاص دارد و اگر در تورات بشارت هایی درباره ی پیامبران بعدی است، همه مربوط به پیامبرانی است که از میان آنها برخیزند.(3) چنین گمانی وقتی در میان آنها تقویت می شود که حضرت موسی مأموریت یافت آنها را به سرزمین موعود، یعنی بیت المقدس برساند.(4) به این معنا که قوم برگزیده ی خدا باید وارد سرزمین اختصاصی خود شوند.(5)

از دلایل دیگر نژادپرستی یهود، وضعیت تاریخی این قوم است. به دلایل مختلف فرهنگی و سیاسی و اقتصادی، سایر اقوام نمی توانستند قوم یهود را در کنار خود تحمل کنند(6) و آنان همواره در معرض نقل مکان و مهاجرت بودند. تنها عامل وحدت بخشی که می توانست آنها را در اقصی نقاط جهان به یکدیگر پیوند دهد، طرح مسأله ی نژاد واحد بود. قوم پراکنده ی یهود تنها در پرتو شرمیت خویش می توانست جسماً و روحاً

ص: 107

1- ر.ک: بقره: 49 - 50; اعراف: 141; ابراهیم: 6; طه: 80 و شعراء: 65.

2- ر.ک: اعراف: 140 و جاثیه: 16.

3- ر.ک: بقره: 140.

4- ر.ک: بقره: 58 و اعراف: 161.

5- موسی پس از برادرش هارون در سرزمین تیه از دنیا رفت و موفق نشد وارد سرزمین مقدس شود و یوشع بن نون بنی اسرائیل را وارد سرزمین مقدس کرد. ر.ک: محمد علی صابونی، النبوه و الانبیاء، (بیروت، موسسه الریان، 1420)، ص 203.

6- ر.ک: عقیف عبدالفتاح طیاره، چهره یهود در قرآن، ترجمه ی سید مهدی آیت اللهی، (انتشارات جهان آرا، بی تا)، ص 197 - 205. نویسنده ی محترم در این کتاب پس از بیان تاریخچه ی شکنجه و آزار یهود در جوامع مختلف، دو علت عمده برای آن ذکر می کند: یکی پیمان شکنی یهود و دیگری نژادپرستی.

خود را سرپا نگهدارد. کنیسه و تلمود پناهگاه و تکیه گاه ضروری قوم رنجیده و حیران شده ای بود که زندگی شان بر امید و امیدشان بر ایمانی که به خدای خویش داشتند، متکی بود. (1)

در مجموع نژادپرستی عامل مهمی بود که باعث می شد یهودیان در برابر اسلام موضع گیری نمایند. دکتر احمد شلبی در این باره می گوید:

یهود می خواست که پیامبر از میان آنها و برای آنها باشد، و تسلط آنها را بر مردم تقویت کند و جایگاه آنها را برتری بخشد، لیکن اسلام به دست مردی از عرب آمد که از یهود نبود، و میان مردم مساوات برقرار نمود، پس یهود را به عنوان قوم برتر باقی نگذاشت. (2) نژادپرستی یهود با دلایل محکم در قرآن رد شده است. خداوند سخن بنی اسرائیل را درباره ی یهودی بودن انبیای پیشین رد می کند؛ (3) به این دلیل که، عنوان یهودیت پس از موسی به وجود آمده است؛ (4) و در جای دیگر می فرماید:

هنگامی که به یهود گفته شود به آنچه از جانب خداوند نازل شده ایمان بیاورید، می گویند ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده است. (5)

آن گاه این پرسش بزرگ را در برابر آنها قرار می دهد که اگر شما راست می گویند، پس چرا پیامبران خدا را پیش از این به قتل می رساندید؟! (6) خداوند با این بیان شیوا به یهود

ص: 108

-
- 1- ویل دورانت، تاریخ تمدن، گروه مترجمین، (انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ 3، 1371)، ج 4، ص 444.
 - 2- احمد شلبی، موسوعه التاريخ الاسلامی، (السیره النبویه العطره)، بخش اليهود والمسلمون، (قاهره: مکتبه النهضه المصریه، چ 13، 1989 م)، ص 444.
 - 3- ر.ک: بقره: 140.
 - 4- ر.ک: به محمد عبده، تفسیر المنار، (بیروت: دار المعرفه، چ 2، بی تا)، ج 1، ص 489 - 490.
 - 5- بقره: 91.
 - 6- همان.

می فهماند که هر چه خدا بگوید حق است، و فرقی نمی کند که آورنده ی آن چه کسی باشد و تصدیق قرآن که تصدیق کننده ی معارف تورات و انجیل است، در واقع تصدیق تورات و انجیل است و کفر به قرآن، مستلزم کفر به آنهاست و این که اگر شما در ادعای خود راست گو هستید - که فقط به پیامبرانی که در میان شما نازل می شوند، ایمان نمی آورید - پس چرا سخن موسی را تکذیب و انبیای گذشته را به قتل رساندید؟! (1)

خداوند نه تنها اصل نژادپرستی دینی یهود را رد کرده، تفکراتی را که ریشه در چنین اعتقادی دارد، باطل نموده است؛ از جمله این که، هدایت الهی مخصوص یهود است (2) و خداوند فقط به آنها علاقه و محبت دارد (3) و تنها یهود دوست دار حقیقی خدا هستند (4) و بهشت برای آنها آفریده شده است (5) و این که فقط چند روزی (به تعداد روزهای گوساله پرستی) در آتش جهنم باقی می مانند. (6)

2. دنیاطلبی و سودجویی یهود

تحقق افکار نژادپرستانه ی یهود، بدون دست یابی به قدرت اقتصادی ممکن نبود. قدرت مالی به آنها توان رویارویی با افکار و اعتقادات محیط پیرامون را می بخشید و آنها را یک جمع برتر و متشخص که در نظر سطحی، می توانست نمایانگر درستی راهشان باشد، معرفی می کرد. محیط مدینه آن چنان امنیتی را برای یهود از نظر سرمایه گذاری ایجاد نموده بود که علاوه بر روش معمول آنها، که تجارت است، به امر

ص: 109

1- عبدالله جوادی آملی، تسنیم، (نشر اسراء، چ 1، 1381)، ج 5، ص 532 - 533.

2- بقره: 135.

3- مائده: 18.

4- جمعه: 6.

5- بقره: 111.

6- ر.ک: بقره: 80.

کشاورزی نیز، خصوصاً در شمال مدینه (منطقه ی خیبر)، اهتمام ورزیده بودند.

و از آن جا که اسلام خطری جدی برای منافع طلبی بی حد و حصر یهود محسوب می شد، به مخالفت با آن پرداختند. اشتیاق به جمع آوری ثروت، آن چنان در یهود ریشه دوانده بود که آنها حریص ترین مردم بر مال اندوزی شدند؛⁽¹⁾ و چون دنیاطلبی مستلزم انکار حقایق غیرمادی⁽²⁾ و زندگی پس از مرگ است، خداوند حرص یهود بر دنیا را مورد نکوهش قرار داد.⁽³⁾

3. تقلید کورکورانه از بزرگان و علمای یهود

گرایش حق طلبانه ی بزرگان یک آیین، نقش تعیین کننده ای در جذب توده های مردم به سوی حق دارد. بزرگان و دانشمندان یهود، به دلیل این که اسلام موقعیت مادی و اجتماعی آنها را به خطر انداخته بود، علی رغم شناخت کامل پیامبر، حق را پنهان نمودند⁽⁴⁾ و دست به تحریف تورات زدند، تا نشانه های پیامبر اسلام را بپوشانند و امر را بر پیروان خود مشتبه سازند. نویسنده ی المنار معتقد است:

تقلیدهای خاص یهود، منجر به جدایی یهود از مسیحی ها شد و چون حضرت عیسی دشمن تقلیدها بود، مسیحی ها به اسلام نزدیک ترند؛ زیرا آنها فراموش نکرده اند که چگونه حضرت عیسی تقلیدهای آشکار یهود را که در تورات وجود نداشت، متزلزل نمود.⁽⁵⁾

خداوند در آیات فراوانی از قرآن، از این خیانت بزرگ فرهنگی دانشمندان یهود پرده

ص: 110

1- ر.ک: بقره: 96.

2- ر.ک: علامه محمد حسین طباطبایی، المیزان، (بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، چ 3، 1393 هـ-)، ج 1، ص 210.

3- ر.ک: بقره: 94 - 95 و جمعه: 6 - 8.

4- ر.ک: بقره: 146.

5- شیخ محمد عبده، المنار، ج 1، ص 489.

برداشته و آنها را سرزنش کرده است. (1) هرچند عوام یهود را نیز، به دلیل تبعیت کورکورانه از علمای خود، مورد توبیخ قرار داده است. (2)

4. جمود بر عقاید

تعصب و جمود یهود به حدی است که خداوند ایمان آنها به اسلام را مورد انکار و استبعاد قرار می دهد (3) و نیز می فرماید: یهود آن گاه از موقعیت و جایگاه ارزشمند برخوردار خواهند شد که تورات و هر آنچه از جانب خداوند نازل شده (قرآن) را به پا دارند، (4) نه این که با نگاه دشمنی و کینه به اسلام نگاه کنند.

5. غرور علمی

در زمان ظهور اسلام، نگاه دانشمندان یهود به مردم پیرامون خود که درس ناخوانده بودند، نگاهی توأم با غرور بود. این غرور کاذب مانع از آن می شد که آنها از معارف دینی که پیامبرش امی بود برخوردار گردند. علامه طباطبایی در این باره می گوید:

آری یهود در دنیای قبل از اسلام خود را اشرف ملل می دانست و سیادت و تقدم بر سایر اقوام را حق مسلم خود می پنداشت و خود را اهل کتاب نامیده، به داشتن ربانین و احبار مباهات کرده، به علم و حکمت خود می بالید و سایر مردم را بی سواد و وحشی می نامید. پس وقتی مشاهده کرد که قرآنی بر قوم قریش - که به خاطر علم و کتاب یهود در برابر آنها خضوع می کردند - نازل شده، مخصوصاً وقتی در آن کتاب نظر کرده، آن را کتابی آسمانی و ناظر بر

ص: 111

1- بقره: 75 و 146; آل عمران: 187; نساء: 46; مانده: 13 و 41 و 44 و انعام: 91.

2- بقره: 78; و رجوع شود به حدیث ارزشمندی از امام صادق (علیه السلام) که از ایشان سؤال شده با این که عوام یهود اطلاعی از کتاب آسمانی خود، جز از طریق دانشمندانشان نداشته اند، چگونه خداوند آنها را نسبت به تقلید از علما سرزنش نمی کند... مولی محسن فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج 1، ص 131 - 132.

3- ر.ک: بقره: 75.

4- ر.ک: مانده: 68 و درباره ی تفسیر آیه ی مذکور ر.ک: شیخ محمد عبده، المنار، ج 6، ص 475.

سایر کتاب های آسمانی دید و ملاحظه نمود که کتابی سرشار از حقیقت و مشتمل بر عالی ترین تعلیمات و وحی و کامل ترین طریق هدایت است، بیش تر از پیش به ذلت و بی ارجی علم و کتاب خود که سال ها به رخ جهانیان می کشید پی برد. به ناچار از خواب و خیال بیدار شد و به طغیان و کفر خود افزود. (1)

ص: 112

1- علامه محمد حسین طباطبائی، المیزان، (دار الکتب الاسلامیه، چ دوم، 1390 هـ-)، ج 6، ص 34.

با توجه به حضور انبیا در اجتماع بشری - از زمان خلقت حضرت آدم (علیه السلام) - آیا می توان گفت انسان های اولیه دارای تمدن بوده اند؟

غلامحسین محرمی

انبیا در تمدن سازی چه دستاوردهایی برای بشریت داشته اند؟

امیرعلی حسنیلو

ص: 114

در تعالیم انبیای الهی تمام زیرساخت های پیدایش و شکل گیری تمدن وجود دارد؛ از جمله زیرساخت های مهم و عناصر اصلی پیدایش تمدن ها «علم» است. علم به عنوان اصل اساسی تمام تمدن های بشری از طریق انبیای الهی در جوامع بشری انتشار یافته است. هر یک از انبیای بزرگ الهی در محدوده ی زمانی خویش لایه هایی از تمدن سترگ و عظیم انسانی را به وجود آورده و حاصل دست آورد خویش را در بهبود زندگی انسان به کار برده اند. چنان که مشهور است منطقه ی بین النهرین گاهواره ی تمدن ها نامیده شده است. فلسفه مهد تمدن بودن این منطقه این است که خاستگاه انبیای بزرگ الهی بوده و تمدن از این منطقه سرچشمه گرفته و به تمام نقاط جهان پرتو افکنده است و اساساً تمدن ها را با نام ادیان و مذاهب بزرگ جهان شناخته و معرفی می کنند. در این جا به گوشه هایی از نقش آفرینی انبیای الهی در تمدن سازی عصر خویش پرداخته شده است.

با توجه به حضور انبیا در اجتماع بشری - از زمان خلقت حضرت آدم (علیه السلام) - آیا می توان گفت انسان های اولیه دارای تمدن بوده اند؟ / غلامحسن محرمی

* زندگی بشر، پیوسته همراه با انبیا و حجت های خدا بوده است؛ چنان که خدای تعالی در قرآن می فرماید:

(وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ)؛ (1) امتی نبوده مگر این که پیامبری در میانشان وجود داشته است.

و با توجه به اطلاعات قرآنی و روایی از زندگی انبیا، به طور حتم می توان گفت: جوامعی که انبیا در آن می زیستند، به هیچ وجه غیر متمدن و ابتدایی نبوده اند. این جوامع، چه از لحاظ معنوی و چه از لحاظ مادی، دارای تمدن و فرهنگ بوده اند و فرهنگ انبیا بر آنها حاکم بوده است؛ انبیا همان گونه که نیازهای روحی بشر را در قالب ادیان توحیدی تأمین می کردند، نیازهای مادی و معیشتی مردم را نیز تأمین می کردند. چنان که در قرآن در موارد متعددی برخورداری انسان ها از وسایل و ابزارهای رفاهی به خدا نسبت داده شده است؛ از جمله در سوره ی اعراف می فرماید:

(يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا...); (2) ای فرزندان آدم، در حقیقت، ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورت های شما را پوشیده می دارد و (برای شما) زینتی است...

و در سوره ی ابراهیم می فرماید:

(وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ); (3) و کشتی را

ص: 116

1- فاطر: 23.

2- اعراف: 25.

3- ابراهیم: 32.

برای شما رام گردانید تا به فرمان او در دریا روان شود، و رودها را برای شما مسخر کرد.

انبیا پیوسته وسایل و ابزار مورد نیاز زندگی را با الهام از پروردگارشان در اختیار می گرفتند؛ چنان که امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

وقتی که حضرت آدم به زمین هیبوط کرد، به آب و غذا نیاز پیدا نمود و این نیازش را به جبرئیل عرضه داشت (و از او چاره خواست). جناب جبرئیل به حضرت آدم گفت: «کشاورزی کن». باز حضرت از جبرئیل خواست دعایی (در این باره) به او بیاموزد. جبرئیل گفت: «بگو: بار خدایا مرا در دنیا، از هر سختی بعد از بهشت کفایت کن و به من لباس عافیت بپوشان تا این که زندگی بر من گوارا گردد. (1)

هم چنین در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است، وقتی که خدای تعالی حضرت آدم را از بهشت خارج کرد، به او دستور داد که با دست خود کشاورزی کند، تا بعد از نعمت های بهشتی، از دست رنج خود بخورد. (2)

در قرآن در ذکر سرگذشت حضرت آدم (علیه السلام) در بهشت و خارج شدن او از آن جا سخن از لباس به میان می آید:

فَدَلَاهُمَا بَعْرُورٌ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ فَبَدَّتْ لُهُمَا سَوَاتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ؛ (3) پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید، پس چون آن دو از (میوه ی) آن درخت (ممنوع) چشیدند، برهنگی هایشان بر آنان آشکار شد و

ص: 117

1- علامه مجلسی، بحار الانوار، (بیروت: مؤسسه الوفاء، ط 2، 1403 هـ-)، ج 11، ص 217، ح 31.

2- علامه مجلسی، بحار الانوار، (بیروت: مؤسسه الوفاء، ط 2، 1403 هـ-)، ج 11، ص 211، ح 15.

3- اعراف: 22.

شروع به چسباندن برگ(های درختان) بهشت بر خود کردند.

و نیز در روایات از بافتن پارچه و استفاده از پوست حیوانات برای تهیه ی لباس به دست حضرت آدم، سخن به میان آمده است؛ خانه ی کعبه برای اولین بار به دست حضرت آدم ساخته شد؛(1) هم چنین فرزندان حضرت آدم شغل هایی چون کشاورزی و دام داری داشتند.(2) در نهایت می توان گفت که میان این مطلب و کشف های امروز - که قایل اند انسان های اولیه غارنشین بوده و با شکار حیوانات روزگار می گذراندند و به صورت وحشی می زیستند - منافاتی وجود ندارد؛ زیرا ممکن است برخی از انسان ها از جوامعی که انبیا می زیستند و دارای تمدن بودند، کنار افتاده و از فرهنگ و تمدن دور مانده و با گذشت چند نسل، کاملاً به وحشیت گرایش یافته باشند. با نگاه به گذشته ی جوامع و مطالعه ی سیاحت نامه هایی که مردمانی متمدن به نگارش در آورده اند، به روشنی می توان به این مطلب پی برد که چگونه جوامعی علی رغم متمدن بودن جوامع دیگر در وحشیت به سر می برده اند.

ص: 118

1- بحار الانوار، ج 11، ص 211، حدیث 17.

2- طبرسی، ابی علی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، (بیروت: دارالمعرفه للطباعه والنشر، ط 2، 1408 هـ -)، ج 3، ص 283 و ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، (بیروت: دار صادر)، ج 1، ص 42.

* تمدن یک واژه ی عربی است که از ریشه ی «مَدُن» گرفته شده و معنای متبادر آن پذیرش مدنیت، شهرنشینی، خو گرفتن به آداب و اخلاق شهریان، پذیرش نظم و قانون و سایر شئون اجتماعی و همکاری افراد اجتماع با یکدیگر در امور مختلف اجتماعی و سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره است. (1)

برای تمدن تعاریف گوناگونی ارائه داده و ارکان متعددی برشمرده اند که در شکل گیری و پایداری آن مؤثر بوده است.

ابن خلدون، از دانشمندان بزرگ اسلامی، اجتماع و تعاون، وجود دولت و قانون و نظم را از ارکان مهم تمدن دانسته است. (2)

ویل دورانت، تمدن را چنین تعریف می کند:

تمدن به شکل کلی آن عبارت از نظامی اجتماعی است که در نتیجه ی وجود آن، خلاقیت فرهنگی امکان پذیر می شود و جریان پیدا می کند. در تمدن، چهار رکن و عنصر اساسی وجود دارد که عبارت اند از: پیش بینی و احتیاط در امور اقتصادی، سازمان سیاسی و سنن اخلاقی و کوشش در راه معرفت و بسط هنر. ظهور تمدن هنگامی امکان پذیر است که هرج و مرج و ناامنی پایان پذیرفته باشد؛ چه فقط هنگام از بین رفتن ترس است که کنجکاوی و احتیاج به ابداع و اختراع به کار می افتد و انسان خود را تسلیم غریزه ای می کند که او را به

ص: 119

1- لغتنامه دهخدا، فرهنگ معین و فرهنگ عمید.

2- ابن خلدون، مقدمه، (بیروت: دار المکتبه الهلال، 1996 م)، ص 217 - 218.

شکل طبیعی به راه کسب علم و معرفت و تهیه ی وسایل بهبود زندگی سوق می دهد. (1)

تمدن همواره با واژه ی فرهنگ در یک ردیف قرار می گیرد و برخی اندیشمندان آنها را مترادف و تمدن را صورت پیچیده تر فرهنگ قلمداد کرده اند. در نگاه بعضی افراد، حوزه ای از پدیده های انسانی، فرهنگ و حوزه ی دیگر تمدن است و... (2)

پس تمدن مجموعه ای از دستاوردهای بشری است که در طول تاریخ به وجود آمده و از عناصر مختلف تشکیل شده و به وسیله ی ارکان متعددی پایدار و رونق پذیر است. برخی از ارکان مهم تمدن عبارت است از: علم، فرهنگ، نظم، امنیت، تعاون، آزادی و... .

علم، مهم ترین اساس تمدن بوده که انسان به تلقی و تولید آن آغازیده است. (3) انسان طبعاً مدنی و تمدن آفرین بوده و ترقی و پیشرفت تمدن مرهون علم اوست؛ لذا در لغت لاتین واژه ی تمدن متضاد واژه ی جهل و نادانی و بدویت است. عوامل مادی و معنوی تمدن بر محور علم استوار است و علم نیز از انسان آغاز شده است. بر اساس تمام کتب آسمانی و قرآن کریم (عَلَّمَ الْآدَمَ الْأَسْمَاءَ...) (4) (عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ...) (5) آغاز علم در زمین که مهد تمدن هاست به وسیله ی وحی الهی به اولین انسان (اولین پیامبر الهی) بوده است. بر اساس نص قرآن و دیگر کتب آسمانی (6) آدم ابوالبشر هم پیامبر است و هم ریشه ی انسان ها، که علم را از طریق وحی تلقی نموده و به تدریج آن را

ص: 120

1- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج 1، ترجمه ی احمد آرام، (انتشارات انقلاب اسلامی، چ چهارم، 1372)، ص 3.

2- فصلنامه پژوهش، سال اول، ش 4، بهار 76، ص 50.

3- منظور در این جا (وحی است) که به انبیای الهی از طرف خداوند رسیده است.

4- بقره: 31.

5- علق: 5.

6- آل عمران: 23؛ انجیل برنابا، ترجمه ی حیدر قلیخان (سردار کابلی)، (تهران: دفتر نشر الکتاب، 1362)، ص 82 و 272.

بسط داده است. فرهنگ که جامع علوم و ادیان است، لایه های بنیادین تمدن را تشکیل می دهد، چنان که بسیاری از دانشمندان منصف غربی به این حقیقت اعتراف نموده اند که دین به جامعه و دولت توانایی و کفالت عمیق و استادانه می بخشد و مشکلات روحی را رفع می کند و نسل ها را به هم پیوند می دهد. (1) کازیمرسکی درباره ی قرآن، چنین می گوید:

قرآن مجموعه ای است دل چسب؛ زیرا در آن اخلاق و مدنیت (ارکان تمدن و زندگی مدرن) و علوم و سیاست و وعد و وعید وجود دارد. (2)

دستاورد انبیای الهی در جهت تمدن سازی برای بشریت از دیدگاه دانشمندان و فرهیختگان غرب، امری انکارناپذیر و قطعی است. ویل دورانت، توینی سمز کلر، گوستاولوبون، کریشنان و بسیاری از دانشمندان بزرگ غرب، انبیای الهی را در تمدن سازی پیشگام ترین انسان ها، (3) و مذهب را اولین عامل در به وجود آوردن نظم تمدن هستند، دانسته اند. (4) کریشنان دین را باطن و اساس تمدن می داند که چونان روح در کالبد سازمان اجتماعی است. چنان که روح مایه ی حیات و پایداری جسم است، دین نیز اساس و پایه ی تمدن است. (5) ویل دورانت منظم ترین سازمان ها و سودمندترین تشکیلات و تأسیسات را مدیون دین می داند. (6)

ص: 121

-
- 1- حجازی، نقش پیامبران در تمدن انسان، (تهران: بعثت، چ دوم، 49)، ص 24.
 - 2- ابو عبدالله زنجانی، تاریخ قرآن، ترجمه ی سبحان، (تبریز: 1341)، ص 160.
 - 3- آرتور توینی، تمدنی در بوته آزمایش، ترجمه ی صابری، (تهران: امیرکبیر، چ اول، 1353)، ص 22 و 207.
 - 4- حجازی، نقش پیامبران در تمدن انسان، (تهران: بعثت، چ دوم، 49)، ص 25.
 - 5- حجازی، نقش پیامبران در تمدن انسان، (تهران: بعثت، چ دوم، 49)، ص 57.
 - 6- حجازی، نقش پیامبران در تمدن انسان، (تهران: بعثت، چ دوم، 49)، ص 58.

1. علم و فرهنگ

روشن شد که علم، اساسی ترین رکن و لایه ی تمدن، از مهم ترین دستاورد انبیای الهی، و فرهنگ نیز در ابعاد مختلف آن، فرآیند بعثت انبیای الهی بوده است. علم در عرصه ی تمدن از ریشه ی وحی آغاز می شود. تمام انبیای الهی از آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، یوسف، داود، سلیمان، ادریس و محمد(صلی الله علیه وآله) دستاوردی مهم و زیربنایی به نام علم وحی و علم الهی برای بشریت داشته و به تناسب درک و کشش انسان ها و مقتضای زمان خود، به ترویج انواع علوم در عصر خویش پرداخته اند و اصولاً یکی از ابزارهای کاربردی آنها تعلیم بوده است؛ چنان که در سرگذشت ادریس نبی، او را معلم اول نامیده اند(1) و قرآن نیز پیامبران را معلم معرفی نموده است:

(كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ). (2)

2. نظم

یعنی آراستگی و قرار گرفتن هر چیزی در جای مناسب خود، به طوری که پیوستگی و هماهنگی ایجاد شده مجموعه ای را به سوی هدف مشترک سوق می دهد؛ یا عنصری است که به وسیله ی آن حرکت به سوی کمال مقدور می گردد؛ روشن ترین چیزی که در کالبد هستی تمام موجودات، اعم از جمادات و حیوانات، به وضوح درک می شود، نظم است که نیازی به برهان ندارد. حال باید دستاورد انبیا را در مورد نظم بررسی کنیم. اولین حرکت انبیا برای ایجاد نظم، وضع قانون است که اساس نظم محسوب می گردد. چنان که قرآن برنامه ی حرکت انبیای الهی را داشتن قانون مدون و متقن معرفی می کند. وجود قانون

ص: 122

1- محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج 11 و 12، (تهران: انتشارات اسلامی، چ سوم، 63)، ص 270 - 284؛ و تاریخ انبیاء، ترجمه ی عماد زاده، (تهران: انتشارات اسلام، چ مکرر، 1374)، ص 185؛ «چون او به مردم درس می داد او را ادریس نامیدند. او انواع صنایع را به مردم می آموخت».

2- بقره: 151.

در هر جامعه از ضروریات بقای آن جامعه است. کوچک ترین جوامع بشری از این عامل مهم انتظام دهنده برخوردارند. پیامبران الهی بر اساس نیاز فطری انسان مجهز به کامل ترین قوانین مربوط به زمان خود بوده اند.⁽¹⁾ تمام پیامبران از آغاز تا خاتم انبیا برای ایجاد نظم اجتماعی، تمام قوانین مربوط به وظایف فردی و اجتماعی را بیان نموده اند. این قوانین دقیق و ریز و ظریف، وظایف افراد انسانی را در قبال خود و خانواده و جامعه و هم نوعان و محیط زندگی و حاکمان بیان کرده است.⁽²⁾ انبیا، برای تشریح این قوانین و تضمین بقای آنها، همواره جانشینان و مجریانی داشته اند. در شریعت اسلام وجود حجت های الهی و ائمه ی معصومین (علیهم السلام) و در دوره ی غیبت، جانشینان امام معصوم، فقهای عظام، مجریان قوانین الهی اند و ضمانت اجرایی قوانین الهی را بر عهده دارند.

3. امنیت

به معنای آرامش و احساس راحتی است که در سایه ی حکومت و دولت و قانون و نظم حاصل می شود و دارای شئون متعددی از قبیل امنیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... است. انبیای الهی برای ایجاد امنیت و رفاه و آسایش، که از ارکان تمدن است، قانون داشته اند و اصولاً گسترش کارکرد انبیا، که اجرای فرمان ها و قوانین الهی است، و دعوت آنها، در گرو امنیت امکان پذیر است. جنگوگریز و هرج و مرج، که به تخریب تمدن ها می انجامد، هرگز در برنامه ی انبیای الهی نبوده است. پیامبران الهی به اقتضای زمان خود به برقراری حکومت پرداخته اند و ریشه ی امنیت در گرو ایمان به پیامبران نهاده شده است؛ بنابراین، از نظر فرهنگ ادیان الهی و قرآن، هر کس به سوی پیامبران گرویده به

ص: 123

1- (وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ); حدید: 25; مائده: 42 و حجرات: 9.

2- قوانین الهی و قانون اساسی، که کامل ترین اصول اداره ی جامعه در آن نهفته است.

امنیت و آسایش نایل شده است. آنها برای برقراری امنیت، به دفاع از حریم حکومت و دولت خویش در برابر متجاوزین پرداخته اند؛(1) در حالی که، پادشاهان که تمام هنرشان در جنگ و فتوحات و خون ریزی و وحشت و قتل و غارت نمایان گشته، صفحات تاریخ را مملو از ناامنی کرده اند. قرآن نیز بدین حقیقت اشاره می کند:

(إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَءَ أَهْلِهَا أُذِلَّةً)(2)

بدون استثنا تمام پیامبران با منطق دعوت حرکت کرده اند. حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) دعوت را در چند مرحله انجام داد و تمام زمینه های تشکیل حکومت را مساعد نمود و بعد از استقرار حکومتش در مدینه النبی، امنیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و زمینه های همکاری و وحدت را متناسب با اجتماع خود برقرار و برای دفاع از امنیت حکومت خود را با ارتش دفاعی مجهز کرد؛ آیات قرآنی درباره ی حدود و دیات و قصاص(3) و رفتار و سیره ی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در مدینه (مانند عقد اخوت بین مسلمانان و انعقاد پیمان های صلح بین مسلمانان و یهود و...) (4) همه نشان از دستاورد امنیتی دین اسلام و پیامبر خاتم(صلی الله علیه وآله) است که در هیچ حکومتی نظیر آن وجود نداشته و ندارد. آیات قرآن درباره ی امنیت اقتصادی و مالی و جانی، نظیر آیه ی قصاص و سرقت و آیات مربوط به حفظ عرض و آبرو و ناموس مؤمنین، قوانین محکمی هستند که ضمانت کننده ی امنیت اجتماعی اند.(5)

ص: 124

1- آیات وجوب جهاد و آیه ی وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسَّ تَعْتَمْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ...، انفال: 60، نشان دهنده ی ایجاد تمدن توسط انبیا و حفظ آن است. برقراری قوه ی دفاعی یکی از مهم ترین کارکردهای امنیتی حکومت هاست.

2- نحل: 34.

3- بقره: آیات 178 و 179 و 194؛ و مانده: 38 و 45؛ و اکثر آیات سوره های مدنی که بعد از استقرار حکومت پیامبر نازل شده اند، بیانگر روابط فردی و اجتماعی و مدنی مسلمانانند.

4- ابن هشام، سیره، ص 41 و 255؛ و آیتی، تاریخ اسلام، ص 233 - 480.

5- سلسله های مختلف پادشاهی در شرق و غرب را مشاهده می کنیم که به گواهی قرآن به علت فساد و خون ریزی، به انحطاط رسیده اند و در تخریب مظاهر و اسباب تمدن و تمدن سازی فجایی را به بار آورده اند؛ مانند آتش زدن کتاب خانه و کشتن دانشمندان و پیامبران و امامان (فَأَمَّا تَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ) (حاقه: 5)، ائ (وَأَمَّا عَادُ فَأُهْلِكُوا بِرِيحِ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ) (حاقه: 6) و انعام: 131؛ قصص: 59؛ مؤمنون: 48؛ محمد: 10؛ اعراف: 137؛ شعراء: 172؛ صافات: 136؛ اسراء: 116؛ و پادشاهان ایران - از باستان تا پهلوی - همه در تخریب تمدن ها نقش داشته اند. کتاب سوزی در ری و الموت توسط مغول و... از عواملی بوده اند که در عدم پویایی تمدن ها تأثیر به سزایی داشته اند. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج 1، ترجمه ی احمد آرام، (انتشارات انقلاب اسلامی، چ چهارم، 1372)، ص 354 - 440؛ و ادوارد گیبون، انحطاط تمدن روم، ترجمه ی طاهری، (تهران: چ سوم، علمی و فرهنگی، 73)، ص 556 - 609 و 30 و 676.

4. تعاون و همکاری (وحدت)

پیامبران الهی جز مسیری که منتهی به وحدت و یک دستی جامعه و همکاری انسان ها باشد نپیموده اند. همکاری، هم فکری و تعاون در سرلوحه ی دعوت پیامبران بوده است. این عنصر در پیشرفت تمدن ها نقش عظیمی را ایفا کرده است، به طوری که اگر همکاری انسان ها را منتفی بدانیم، جوامع از هم گسیخته و به بدویت منتهی خواهند شد. مدنیت و تمدن در سایه ی اجتماع و جمعیتِ پاینده به قانون محقق می شود و تفرقه از عناصر بدویت است. قرآن به صراحت به وحدت و یک دلی و اطاعت از حاکمان الهی فرا می خواند و در سایه ی آن مردم را از پراکندگی نهی می کند(1) تا به پیشرفت و تعالی برسند:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...)(2)

در گردهم آمدن قانون حق و ریسمان الهی - که پیامبران و جانشینان آنها هستند - جمع شوید تا به رشد و تعالی و شکوفایی همه جانبه نایل گردید و هرگز از این رشته ی پیوند دهنده جدا نشوید و فرقه فرقه نباشید، بلکه یک دست و یک دل باشید و در نیکی ها همکاری کنید:

(تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ...)(3)

و نیکی ها را باید از پیامبران و جانشینانشان طلب کنید و به آنها برسید و برای گناه و

ص: 125

1- (أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا); انفال: 43 و 46.

2- آل عمران: 103 و 112.

3- مائده: 2.

فساد - که جنگ ها و خون ریزی ها و قانون شکنی ها و ظلم از مصادیق آن هستند - اجتماع نکنید. قرآن، انسان ها را از گناه و تجاوزگری، که دو مقوله ی خشونتبار و جنگ زا هستند، نهی می کند که بزرگ ترین مخرب تمدن اند.

5. آزادی

قوانینی که انبیای الهی برای بشریت اعلام و اجرا کرده اند، زمینه ی مناسب و امنیت لازم را برای آزادی انسان ها فراهم می نماید. عدم تعرض بر اموال و اعراض و نفوس و برقراری انواع مجازات برای مجرمین، تضمین کننده ی آزادی لازم برای تمام انسان هاست که در گرو اجرای دقیق قوانین انبیای الهی است و در هیچ یک از اصول و قوانین انبیای الهی اسارت و بردگی و سلب آزادی افراد وجود ندارد و آنان اصولاً با اسارت و بردگی و استثمار فکری و مادی به مبارزه برخاسته اند. انبیای الهی با تعالیم انسان ساز خود مفهوم متعادل و مناسب از آزادی را برای بشریت به ارمان آورده اند؛ موسی و ابراهیم و نوح و عیسی (علیهم السلام) و محمد (صلی الله علیه و آله) همه برای تحقق آزادی انسان از یوغ طغیان و سرکشی و بردگی و ذلت تلاش نموده اند. آزادی در ادیان الهی تضمین کننده ی بقای اصول و ارزش های انسانی و نظم اجتماعی است. دانشمندان غرب، بعد از مطالعه ی تعالیم اسلامی به این حقیقت اعتراف کرده اند که:

بعد از سیاحت در شرق و آشنایی با دین اسلام و کتاب آسمانی مسلمانان به این نتیجه رسیدیم که باید برخی از عقاید خود را عوض کنیم؛ زیرا افکار و خیالات ما راجع به مدنیت و مساوات مطلقه، بسیار سست و بی بنیاد است... زمانی فرا می رسد که مقدرات غرب مربوط به شرق خواهد شد...⁽¹⁾

دین اسلام و تعالیم انبیای الهی با برخورداری از اصول محکمی چون عدالت و برادری

ص: 126

1- گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه ی سید محمد تقی فخر، (تهران: انتشارات علمی، چ چهارم، 1334)، ص 7.

و مساوات، تضمین کننده‌ی آزادی مقبول و معقول اند؛ در حالی که آزادیِ ارائه شده در غرب که بر پایه‌ی الحاد بنیان نهاده شده، بوالهوسی و عیاشی و افسارگسیختگی و خوش گذرانی و محو کرامت زن و انسان و از بین بردن عزت نفس و آزادی را به بشریت تحمیل نموده است؛ در حالی که قوانین موضوعه در اسلام مدنیت را به انسان تعلیم می دهد. (1)

قرآن پیامبران الهی را نجات بخش و تأمین کننده‌ی آزادی انسان ها از قید و بند اسارت طاغوت ها و هواپرستی و بت پرستی و خرافه پرستی معرفی می کند و آزادی واقعی را در سایه‌ی توحید، ایمان به خداوند و اطاعت از پیامبران و تقوایمحموری قابل دست رسی می داند (2) و پیروی از هوای نفس و کفر و گناه را نابودکننده‌ی آزادی واقعی انسان معرفی می نماید؛ (3) چون انسان اسیر شهوات و خرافات و بت پرستی و زیر سلطه‌ی مستکبران، هرگز زمینه‌ی رشد و ترقی را نخواهد داشت تا فرصت تمدن سازی داشته باشد؛ از این رو حرکت انبیا بر دو محور:

ص: 127

- 1- واعظ مهاجر، تمدن اسلام، (خوی: طبع هدایت، انتشارات سنائی، 1351 ق)، ص 84 - 85.
- 2- پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در قرآن چنین معرفی می شود: (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ... وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ...); (اعراف: 175) و در بیش از 70 آیه، انبیا نجات دهنده‌ی بشر از قید اسارت طاغوت ها و هواپرستی معرفی شده اند؛ غافر: 41، مریم: 52، هود: 58، اعراف: 41، یوسف: 80، اعراف: 165 و 116 و هود: 65، شعراء: 53، بقره: 50، طه: 80، فصلت: 130، یونس: 6، ابراهیم.
- 3- (وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ): مجادله: 8; (أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ): سبأ: 33; (إِذْ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ): غافر: 71. انبیا این زنجیرهای اسارت را که آزادی واقعی انسان را سلب می کند از دست و پا و گردن انسان ها به کنار می زنند و آزادی ابدی را نیز تأمین می کنند. خداوند به اسیران هوا و هوس در حیات ابدی چنین خطاب می کند: (حُدُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ... إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا): یس: 8.

1. مبارزه با طاغوت ها و مستکبران; 2. مبارزه با بت پرستی و خرافات و بی بندوباری و اطاعت شیطان است.

ص: 128

تاریخ معاصر : کودتای 28 مرداد

اشاره

ص: 129

علت شکست کودتای 25 مرداد چه بود؟

رضا جعفری نوقاب

نقش دولت های آمریکا، انگلیس و شوروی در کودتای 28 مرداد چه بوده است؟

سید علی خیرخواه علوی

ص: 130

سرزمین ایران در طول تاریخ شاهد حوادث و وقایع گوناگونی بود که با حضور استعمار در ایران رنگ و لعاب پذیرفته بودند. با گذشت زمان سیطره‌ی همه‌جانبه‌ی استعمارگران، با همکاری استبداد حاکم در ایران، خصوصاً در دوره‌ی پهلوی، تا آن جا پیش رفت که اینان هرگونه حرکت ضد استعماری و استقلال طلبانه را خطری جدی برای منافع خود تلقی می‌کردند و در مقابل آن صف کشیده، آن را سرکوب می‌نمودند. در این میان قیام مذهبی - ملی مردم ایران برای ملی نمودن صنعت نفت، که به نوبه‌ی خود ضربه‌ای بس عظیم بر پیکره‌ی استعمار انگلستان بود، حایز اهمیت است؛ ولی به دنبال اختلاف و تفرقه در صفوف رهبران و مبارزان ضد استعماری، این حرکت استقلال خواهی، با کودتای 28 مرداد سرکوب شد. در این نوشتار تلاش شده تا به گوشه‌هایی از این کودتای ننگین پرداخته و به پرسش‌هایی در این زمینه، پاسخ داده شود.

* کودتای 25 مرداد 1332 توطئه ای بود که با مشارکت شرکت سابق نفت ایران و انگلیس و همکاری وزارت خارجه ی انگلستان و آمریکا و سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا (سازمان سیا) طرح ریزی شد و به کمک شاه و عوامل و عناصری داخلی که برای انگلیس جاسوسی می کردند حاصل گردید. (1)

هدف از کودتا، سرکوب کردن نهضت ملی ایران و جلوگیری از ملی شدن نفت و عزل دکتر مصدق بود.

طبق برنامه، قرار بود کودتا در 25 مرداد ساعت 22 اجرا و سرلشکر زاهدی به نخستوزیری انتخاب شود. عملیات کودتا به عهده ی سرهنگ نعمت الله نصیری فرمانده ی گارد شاهنشاهی بود و او وظیفه داشت: 1. از سرلشکر زاهدی حفاظت کند;

2. سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد ارتش و اعضای دولت مصدق را دست گیر کند;

3. نقاط مهم پایتخت را اشغال و ارتباطات تلفنی را قطع کند;

4. دکتر مصدق را دست گیر کند و فرمان عزل او را به دستش بدهد.

اما کودتایی که در شب 25 مرداد به وقوع پیوست در سایه ی درایت و خون سردی نخست وزیر، دکتر مصدق، و ابتکار و فداکاری سرهنگ ممتاز و سروان فشارکی و محافظان خانه ی نخستوزیر شکست خورد. (2)

از جمله عوامل شکست کودتا در روز 25 مرداد عبارت اند از:

ص: 132

1- عبدالرضا معبدی، مصدق رهبر نهضت ملی ایران، (تهران: نشر مفتون، چ اول، 1376)، ص 102.

2- غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای 28 مرداد، (تهران: نشر شرکت سهامی، چ اول، 1364)، ص 375.

1. اطلاع یافتن مصدق از جریان کودتا

برخی از عوامل اطلاعاتی حزب توده در ارتش، که با مصدق نیز ارتباط خویشاوندی داشتند، از توطئه ی کودتا باخبر شده بودند و دکتر مصدق را آگاه کردند و حتی در روزنامه ی شجاعت در شماره ی 23 مرداد نوشته شد:

دشمنان ملت و نوکران دربار در رأس یک توطئه قصد دارند که زمام امور را به دست بگیرند و نهضت ضد استعماری ملت ما را به نفع اربابان خود خفه سازند.

پس چون اسرار کودتا برای مصدق فاش شد، فرمان آماده باش برای نیروی انتظامی صادر کرد و حمله ی گارد شاهنشاهی به پایتخت با شکست مواجه شد.⁽¹⁾

2. تأخیر در امضای احکام عزل مصدق و انتصاب زاهدی

روزولت که خود فرمانده عملیات کودتا در ایران بود می گوید:

به دلیل تأخیری که علت آن معلوم نشد، فرمان ها قبل از حرکت شاه به شمال ایران، برای امضا به دست وی نرسید و بعد از امضای شاه نیز دیر به تهران رسید و روز بعد، که پنج شنبه و آخر هفته بود، تمامی نیروها در استراحت بودند و لذا تا شنبه کاری میسر نبود. در این فرصت، مصدق که از توطئه آگاهی یافته بود از فرصت استفاده کرد و اقدامات پیش گیرانه ای را برای سرکوب کودتا به عمل آورد.⁽²⁾

3. حضور گسترده ی مردم در حمایت از مصدق

همکاری و وفاداری مردم و حضور

ص: 133

1- کورش زعیم، جبهه ملی ایران از پیدایش تا کودتای 28 مرداد، (تهران: نشر تاخ، چ اول)، ص 280.

2- سی. ام. وودهاوس، اسرار کودتای 28 مرداد، ترجمه نظام الدین دربندی، (تهران، چاپ افست، 1364)، ص 78.

گسترده‌ی آنها در صحنه به مجرد اطلاع یافتن از جریان کودتا، باعث شد مصدق کودتاچیان را دست‌گیر کند؛ زیرا مردم به محض اطلاع از جریان کودتاچیان به طرف دارای از مصدق وارد عمل شدند و کاخ شاه را در سعدآباد به محاصره درآوردند و کودتاچیان را در آن جا دست‌گیر و توقیف کردند و مأموران طرف دار مصدق را - که کودتاچیان در آن جا زندانی کرده بودند - آزاد ساختند. (1) حسین فردوست به عوامل دیگری برای شکست کودتای 25 مرداد اشاره دارد که بدین قرار است: (2)

1. چون عده‌ی زیادی از کودتا آگاه بودند، مسأله افشا شد. وی آگاهان از کودتا را افرادی چون نصیری، زاهدی، 3 فرمانده واحد کودتا، 2 افسر گارد زاهدی و تعدادی از افسران و درجه داران 3 واحد کودتا می‌داند.

2. ساعت 10 شب وقت مناسبی برای کودتا نبود؛ چراکه تاریکی هوا برای نیروهای کودتا مشکلاتی ایجاد کرد.

3. عدم پیش‌بینی نحوه‌ی عمل ریاچی (وزیر دفاع)، سپه‌پور (فرمانده نیروی هوایی) و امینی (فرمانده ژاندارمری) که هر سه به طرف داری از مصدق معروف بودند.

4. عدم حضور زاهدی به عنوان فرمانده کودتا در واحد مأمور حمله به خانه‌ی دکتر مصدق.

به نظر فردوست اگر زاهدی خود شخصاً در این واحد حضور می‌داشت، حداقل این واحد به وظیفه‌ی خود عمل می‌کرد.

5. عدم حضور شاه در تهران که در عمل واحد کودتا شدیداً مؤثر بود. فردوست به نقل از

ص: 134

1- نجمی ناصر، دکتر مصدق بر مسند حکومت، (تهران: نشر پیکان، چ اول، 1377)، ص 267.

2- حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج اول، (تهران: موسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چ ششم، 1373)، ص 177 - 178.

یکی از فرماندهان واحد کودتا می گوید:

زمانی که فهمیدیم شاه به نوشهر رفته، جرئت اجرای طرح کودتا را در خود ندیدیم.

بعد از شنیدن خبر کودتا، شاه ایران به همراه ثریا و چند تن دیگر از توطئه گران به بغداد گریختند و از آن جا به ژم رفتند و ملت ایران هم که طرف دار دولت مصدق بود، در صبح روز 25 مرداد در خیابان ها ریختند و تظاهراتی علیه شاه و کودتاجیان به راه انداختند؛ اما دکتر مصدق در عین حالی که همه چیز با شکست کودتای 25 مرداد به نفع او رقم زده شده بود، از فرصت استفاده نکرد و با آن که می توانست با پشتیبانی مردمی و نظامی به خلع سلطنت محمد رضا شاه پردازد، چون معتقد به سلطنت بود، دست به این کار نزد و کودتاجیان با استفاده از فرصت توانستند در مدت زمان کوتاهی، یعنی در 28 مرداد 1332 با کمک بیگانگانی چون انگلستان و آمریکا در طی یک کودتای دیگر دولت مصدق را شکست دهند و سرلشکر زاهدی را به سمت نخست وزیری انتخاب کنند و مصدق به دستور شاه 3 سال زندانی شد و بقیه ی عمرش را در تبعید به سر برد و کسی غیر از فرزندانش حق تماس با او را نداشت، تا این که در سال 1346 از دنیا رفت و در همان محل تبعیدش، که ملک شخصی او بود، به خاک سپرده شد.

ص: 135

اشاره

* پس از آغاز جنگ جهانی دوم در کشورهای جهان سوم تحت سلطه ی قدرت های استعماری، حرکت هایی با هدف نفی استعمار آغاز شد. در ایران نیز، به دنبال اشغال نظامی آن توسط روسیه، انگلستان و آمریکا، عصر جدیدی از حرکت های اجتماعی به منظور نفی سلطه ی خارجی، توسط علما، روشن فکران و بخشی از بازاریان ظهور نمود. با سقوط حکومت دیکتاتوری رضاخان و شروع حکومت متزلزل محمد رضا، این حرکت ها شتاب بیش تری به خود گرفت و در این میان حتی مجلس های دهه ی بیست نیز وارد فعالیت علیه استعمار و امتیازخواهی بیگانگان شدند.

با توجه به اهمیت و جایگاه خطیر نفت در اقتصاد جهان، خصوصاً در کشورهای استعمارگر، مجلس چهاردهم در مقابل امتیازخواهی بیگانگان صف کشید. در مجلس های بعدی نیز به تبع فضای جامعه، مسئله ی ملی شدن صنعت نفت و کوتاه نمودن دست های انگلیس و روس از منابع نفتی کشور مطرح گردید. در پی مبارزات رهبران مذهبی و ملی و تصویب این طرح و توفیق ایران در عرصه های جهانی، انگلستان و به دنبال آن آمریکا احساس خطر نمودند و برای سرکوب این حرکت و جلوگیری از سرایت آن به سایر مستعمرات، دوشادوش یکدیگر اقداماتی را آغاز نمودند. در داخل کشور نیز شاه جوان که به دنبال دست یابی به نظامی استبدادی، همانند پدر معدوم خود بود و آن را به دلیل وجود رهبران مذهبی و سیاسی، از دست رفته می دید، با کناره گیری ظاهری از قدرت، موافقت خود را با نقشه ها و طرح های استعماری اعلام نمود.

انگلستان و طرح اولیه ی کودتا

چنان که گذشت، در پی ملی شدن صنعت نفت در ایران و کوتاه شدن دست انگلستان از

ذخایر نفتی و بی نتیجه ماندن مذاکرات، انگلیس سرنگونی دولت مصدق را تنها راه بازگشت سلطه ی خود می دید؛ لذا در گام اول کریستوفر وود هاوس، طراح اولیه ی نقشه ی کودتا، به نمایندگی از کشور خود، در طی نوامبر و دسامبر 1952 / آبان و آذر 1331 نشست هایی را درباره ی سرنگونی دولت ایران با نمایندگان بخش خاور نزدیک و آفریقای وزارت خارجه ی آمریکا در واشنگتن برگزار نمود. از سوی آمریکا نیز کریمت روزولت (نوه ی تتودور روزولت، رئیس جمهور اسبق آمریکا) حضور داشت.

آمریکاییان در ابتدا چون اعتقاد به سرنگونی مصدق نداشتند، و از طرفی درصدد کسب سهمی از نفت ایران برای خود بودند، روی خوشی به طرح های انگلستان نشان ندادند؛ (1) در مقابل، انگلستان که موفقیت طرح کودتا را تنها در گرو مشارکت آمریکا می دانست، (2) به منظور جلب توجه آنان، مکرر خطر کمونیزم را در ایران گوشزد می نمود. وود هاوس خود می گوید:

چون نمی خواستم متهم شوم بر این که می خواهم برای نجات منافع بریتانیا از کیسه ی آمریکایی ها بذل و بخشش کنم، به جای تأکید بر پس گرفتن کنترل صنعت نفت، تصمیم گرفتم بر خطر کمونیزم در ایران پافشاری کنم. (3)

ولی با شروع ریاست جمهوری آیزنهاور در ژانویه ی 1953، و با پیشنهاد سهم چهل درصدی از نفت ایران برای خود، آمریکاییان رفته رفته به این طرح روی خوش نشان

ص: 137

-
- 1- اسرار کودتا، ترجمه ی حمید احمدی، (تهران: نشر نی، چ اول، 1379)، ص 29 - 30.
 - 2- سی. ام. وود هاوس، اسرار کودتای 28 مرداد (خاطرات وود هاوس)، ترجمه ی نظام الدین دربندی، (تهران: نشر راهنما، چ اول، 1364)، ص 37.
 - 3- سی. ام. وود هاوس، اسرار کودتای 28 مرداد (خاطرات وود هاوس)، ترجمه ی نظام الدین دربندی، (تهران: نشر راهنما، چ اول، 1364)، ص 54.

دادند(1)، خصوصاً زمانی که دولت مصدق آخرین پیشنهاد انگلستان در مورد رفع بحران نفت در ایران را نیز - که با وساطت آمریکا مطرح گردید - رد کرد. البته در این میان تهدید چرچیل (نخست وزیر انگلستان) را در ملاقات با آیزنهاور نباید نادیده گرفت. چرچیل در این ملاقات تهدید کرد که اگر آمریکا برای حل مشکلات نفت به انگلیس کمک نکند، انگلیس مانند 1907 به شوروی نزدیک می شود و ایران را به دو منطقه تقسیم می نماید.(2) در نتیجه، در 18 مارس 1953، 27 اسفند 1331، آمریکا، در پیامی، آمادگی خود را برای مذاکره درباره ی جزئیات تاکتیک براندازی مصدق، به وزارت خارجه ی انگلیس اعلام نمود.(3)

به گفته ی وودهاوس، انگلیسی ها در طرح خود دو بخش جداگانه، اما هماهنگ را پیش بینی کرده بودند:

1. تشکیلات افسران عالی رتبه ی ارتش و پلیس، نمایندگان مجلس شورا و سنا، تجار، سردبیران روزنامه ها، سیاست مداران سالخورده و نیز سردم داران تظاهر کنندگان: این نیروها جملگی تحت سرپرستی برادران رشیدیان، که از مدت ها پیش با حقوق ماهیانه ده هزار پوند، مقدمات فروپاشی دولت مصدق و کودتا را برای انگلیس آماده کرده بودند، هدایت و سرپرستی می شدند و باید کنترل تهران را به دست گرفته، مصدق و وزرایش را بازداشت می کردند.

2. سران عشایر: که باید در شهرهای عمده ی جنوب به قدرت نمایی می پرداختند و در صورت مقاومت حزب توده، این افراد شهرهای کلیدی، مثل اصفهان و آبادان را متصرف

ص: 138

1- سی. ام. وود هاوس، اسرار کودتای 28 مرداد (خاطرات وود هاوس)، ترجمه ی نظام الدین دربندی، (تهران: نشر راهنما، چ اول، 1364)، ص 68 - 69.

2- محمود تربتی سنجابی، کودتا سازان، ص 127.

3- اسرار کودتای 28 مرداد، ص 69 و محمد دهنوی، «برگ هایی از تاریخ»، مجله ی تاریخ معاصر ایران، کتاب اول، (مؤسسه ی پژوهشی و مطالعات فرهنگی، چ دوم، زمستان 1372)، ص 186.

در پی اعلام موافقت آمریکا با طرح کودتا، انگلستان برادران رشیدیان را با نیروهای آمریکایی کودتا مرتبط ساخت و در واقع با این عمل، به ظاهر، تمامی کارها را به آمریکا سپرد و خود از صحنه خارج شد.

نقش آمریکا در کودتا

با تصمیم گیری نهایی آمریکاییان در اسفند 1331 برای اجرای طرح کودتا، نشست های متعددی بین سازمان های جاسوسی و وزارت خارجه ی آمریکا و انگلیس برگزار شد و دو کشور توافق کردند که زاهدی را به عنوان جانشین مصدق به نخستوزیری منصوب نمایند. انگلیس صدمات زیادی، هم از جهت اقتصادی و هم سیاسی، در طول جنگ دوم جهانی خورده بود و از طرفی پیشینه ی استعماری این کشور بر مردم ایران کاملاً آشکار بود و تلاش های او در جهت مانع تراشی بر ملی شدن صنعت نفت ایران بر کسی پوشیده نبود؛ از این رو انگلیسی ها تلاش کردند که آمریکا بازی گردان اصلی کودتا شود، تا هم از لحاظ مالی کم تر خود هزینه نمایند و هم پیامدهای منفی کودتا گریبان گیر آنها نشود. حتی وقتی کریمت روزولت تصمیم گرفت کتابی در خصوص کودتای 28 مرداد بنویسد، انگلیس از او خواست که به نقش انگلستان در این ماجرا اشاره نکند. (2)

از سوی دیگر، آمریکاییان پس از پایان جنگ جهانی دوم به دنبال ضعف اقتصادی استعمارگران کهنه (فرانسه، روسیه و انگلستان) با نیرویی مضاعف وارد عرصه ی استعمارگری شده بودند؛ اما چون در همه جا رد پای دیگر استعمارگران را می دیدند و جایی

ص: 139

1- اسرار کودتای 28 مرداد، ص 55 - 56.

2- اسرار کودتای 28 مرداد، ص 19.

برای خود نمی یافتند، برای کوتاه کردن دست آنان و تثبیت حضور خود، از حرکت های ضد استعماری حمایت می کردند، ولی هر گاه احساس می کردند رشد این حرکت ها به ضرر منافع آمریکاست، خود به سرکوب آن می پرداختند. این امر در مسأله ی ملی شدن صنعت نفت و سپس کودتای 28 مرداد به وضوح دیده می شود. آمریکاییان در حرکت ملی شدن نفت، به منظور فشار بر روی انگلستان برای در نظرگرفتن سهم آمریکا در نفت ایران، تلویحاً حمایت خود را از ایران ابراز می داشتند؛ اما هنگامی که توانستند سهمی از نفت ایران را برای خود دریافت نمایند و تداوم این حرکت را موجب صدمات جبران ناپذیری به منافع آمریکا در منطقه می دیدند، در کنار انگلستان قرار گرفتند و تمام توان خود را برای سرکوب نهضت ضد استعماری ایران به کار بستند. در این میان وزارت خارجه و سازمان جاسوسی سیا اقدامات وسیعی صورت دادند که به مواردی از آن اشاره می کنیم:

در گام اول جلسات متعددی در نقاط مختلف جهان، از جمله: واشنگتن، نیکوزیا، لندن، بیروت و... برگزار گردید و کارشناسان آمریکایی و گاه انگلیسی در طراحی مراحل مختلف کودتا تبادل نظر کردند. (1) از سویی در تهران، مرکزی برای هدایت و کنترل کودتا ایجاد شد و بودجه ای بالغ بر 1000000 دلار برای براندازی دولت مصدق به این مرکز تخصیص داده شد. (2)

هم چنین کمک های مالی دیگری نیز به دست اندرکاران ایرانی طرح پرداخت شد که از آن جمله می توان به اعطای وام چهل و پنج هزار دلاری به یکی از وابستگان (3) و یا پرداخت مبالغی هنگفت به زاهدی اشاره کرد. (4)

ص: 140

-
- 1- اسرار کودتا، ص 33، 39 و 40.
 - 2- اسرار کودتا، ص 31.
 - 3- اسرار کودتا، ص 52.
 - 4- حسین فردوست، ظهور و سقوط پهلوی، ج 1، (تهران: انتشارات اطلاعات، سوم، 1370)، ص 180.

سیا در مورد ایجاد جنگ های روانی و تبلیغاتی در ایران نیز اقدامات گسترده ای انجام داد؛ اینان به گروه هنری خود سفارش کردند که کاریکاتورهایی از مصدق آماده نمایند تا در زمان مناسب نسبت به چاپ آنها در روزنامه ها و انتشار در بین مردم اقدام کنند. (1) هم چنین مأموران سیا، از طریق تبلیغات «سیاه» (2) به نام حزب توده، در اعلام خطر به رهبران مذهبی در تهران توجه خاص مبذول می نمودند و این رهبران را تهدید می کردند که در صورت مخالفت با مصدق، سخت مجازات می شوند. به برخی از آنان به نام حزب توده تلفن های تهدیدآمیز شد و حتی یکی از چند بمب گذاری ظاهری خانه های این رهبران توسط مأموران آمریکا به مرحله ی اجرا در آمد. (3)

یکی دیگر از مهم ترین اقدامات سیا، «جلب رضایت شاه» برای اجرای کودتا بود. شاه زمانی که روزولت، مأمور سیا، به عنوان فرمانده عملیات کودتا از طریق مرز عراق وارد ایران شد، هنوز با طرح کودتا موافقت نکرده بود؛ لذا در مرحله ی اول آمریکاییان از طریق اشرف پهلوی - که در این زمان در فرانسه اقامت داشت - (4)

و سپس از طریق شوارتسکف رییس سابق ژاندارمری ایران - که مورد اعتماد محمد رضا شاه بود و بعد از ورود روزولت به ایران او نیز وارد کشور شده بود - تلاش هایی را برای کسب اعتماد و رضایت شاه انجام دادند. (5)

حتی خود روزولت نیز در چند نوبت، از طریق برادران رشیدیان، ملاقات هایی را با

ص: 141

1- اسرار کودتا، ص 37.

2- تبلیغات سیاه در بحث کودتای 28 مرداد به تبلیغاتی اطلاق می شود که از سوی سازمان سیا آمریکا به نام حزب توده برای تخریب جایگاه این حزب انجام می گرفت.

3- اسرار کودتا، ص 60 و ظهور و سقوط پهلوی، ج 1، ص 179.

4- ظهور و سقوط پهلوی، ج 1، ص 172؛ اسرار کودتای 28 مرداد، ص 75.

5- دو سند سازمان سیا علیه مصدق، ترجمه ی انوشه، ص 15 - 16؛ اسرار کودتای 28 مرداد، ص 75.

شاه انجام داد،⁽¹⁾ ولی همه ی این اقدامات بی نتیجه ماند و تنها زمانی که روزولت توانست از طریق دورمرز رادیویی مشخص، پشتیبانی آمریکا و انگلیس را از طرح کودتا و شخص شاه اعلام نماید، شاه موافقت خود را با طرح کودتا اعلام کرد. این دورمرز، یکی در سخنرانی آیزنهاور، رئیس جمهور آمریکا در روز 13 مرداد و دیگری در برنامه ی فارسی بی بی سی آورده شد.⁽²⁾ شاه به مجرد شنیدن پیام آیزنهاور با رشیدیان ملاقات نمود و به دنبال آن در 19 مرداد با حسن اخوی، از مجریان طرح کودتا، دیداری داشت. در طرح کودتا گنجانده شده بود که شاه باید دو حکم عزل مصدق و انتصاب زاهدی به نخست وزیری را قبل از کودتا امضا کند، ولی شاه علی رغم موافقت با طرح کودتا، از امضای هرگونه ورقه ای خودداری نمود. این عمل شاه، که هنوز دلالت بر تردید او در انجام کودتا داشت، با تهدید روزولت مواجه شد. روزولت از طریق برادران رشیدیان پیغام داد که اگر شاه ظرف چند روز آینده اقدامی نکند، وی با بیزاری تمام ایران را ترک خواهد کرد. این تهدید کارساز شد و شاه قبول کرد که به محض آماده شدن احکام عزل و نصب، آنها را امضا کند.⁽³⁾

از دیگر اقدامات آمریکا باید به ایجاد جنگ اعصاب علیه مصدق و دولت او اشاره کرد. از آن جا که مصدق شدیداً وابسته و امیدوار به حمایت های آمریکا بود، آمریکاییان توانستند با کاهش ملاقات های خود با مسئولین ایرانی و هم چنین اظهار نظر و موضع گیری علیه ایران در مجامع جهانی، روحیه ی دولت ایران را تضعیف کنند. این امر حتی در ملاقات سفیر ایران در آمریکا با جرنگان قائم مقام بایرود، معاون وزارت خارجه ی آمریکا نیز مطرح گردید. سفیر ایران در این نشست اظهار داشت:

بعد از عدم موافقت ایران با آخرین پیشنهاد انگلستان، اولیای درجه ی اول

ص: 142

1- اسرار کودتای 28 مرداد، ص 76.

2- اسرار کودتای 28 مرداد، ص 76؛ اسرار کودتا، ص 58.

3- اسرار کودتا، ص 59.

آمریکا ظاهراً از خود یک نوع حالت خشم و عصبانیت نسبت به ایران ابراز می‌دارند.

هم‌چنین می‌گوید:

در صورتی که آقای وزیر خارجه از فعالیت‌های کمونیزم در ایران نگران است، چه می‌شود که به جای کمک به چنین دولتی و تقویت بنیه اقتصادی ملت ایران برای مقاومت در برابر کمونیزم، ایران را از کمک‌های خود محروم می‌سازد. (1)

پس از این اقدامات بود که کودتای آمریکایی و انگلیسی در ساعت یک و سه دقیقه‌ی بامداد روز 25 مرداد آغاز می‌گردد، ولی به عللی که به آن اشاره شد، این کودتا با شکست مواجه می‌گردد و عناصر کودتا دست‌گیر و یا در مکان‌های نامشخصی مخفی می‌شوند. تهران در پی شکست کودتا، در روزهای 25 و 26 مرداد، شاهد تظاهرات و میتینگ‌های متعددی از سوی ملی‌گرایان و طرف‌دارن حزب توده بود و در این میان اقداماتی چون به آتش کشیدن مراکز وابسته به سلطنت، پایین کشیدن مجسمه‌های رضاخان و محمدرضا و سردادن شعارهایی علیه شاه نیز بارها دیده می‌شد. با توجه به سیاست انگلیس و آمریکا در زمینه‌ی متشنج نشان دادن اوضاع مملکت و حضور گسترده‌ی کمونیسم در ایران، بعید به نظر نمی‌رسد که دست‌های استعمار در این اعمال و اقدامات دخالت داشته باشد؛ (2) چرا که در نتیجه‌ی این اقدامات این احتمال وجود داشت که رهبران مذهبی و طرف‌داران آنها از

ص: 143

1- مجله تاریخ معاصر ایران، ص 188 - 189.

2- ظهور و سقوط پهلوی، ج 1، ص 179.

حمایت دولت مصدق دست برداشته، برای پرهیز از افتادن به دام کمونیست در برابر کودتا مقاومت نکنند. مجموعه اقدامات سیا و کرمیت روزولت، مصدق را مجبور به ملاقاتی با هندرسن، سفیر کبیر آمریکا، در عصر روز 27 مرداد می کند. (1) سروان فشارکی (مهران) افسر محافظ منزل دکتر مصدق می گوید:

در این روز هندرسن به اتفاق علی پاشا صالح به خانه ی مصدق آمدند و مذاکرات محرمانه ای با مصدق داشتند که هیچ گاه مطالب گفته شده در این جلسه فاش نشد. اگر روزی متن این مذاکرات فاش شود، شاید علت عدم تحرک دکتر مصدق در مقابل کودتاچیان روز 28 مرداد معلوم گردد. (2)

در پی این اقدامات طرح کودتا با تغییراتی، در صبح روز 28 مرداد به مرحله ی اجرا درآمد. از سویی با انتشار عکس هایی از حکم عزل مصدق و انتصاب زاهدی به نخست وزیری در جراید روز 28 مرداد، افکار عمومی علیه مصدق تهییج شد؛ خصوصاً این که آمریکا و محمد رضا تبلیغات گسترده ای نیز به راه انداخته بودند، مبنی بر این که شاه به سبب تهدیداتی که از سوی مصدق به جان او شده بود ایران را ترک نموده است؛ از سوی دیگر برادران رشیدیان با جمع آوری اراذل و اوباش و قداره بندهای باشگاه ها و بعضی از محلات جنوب تهران با راه انداختن 4 دسته، نقاط حساس شهر را تصرف کردند. (3) روزولت نیز با گذاشتن اسلحه ی کمری خود بر شقیقه ی یکی از فرماندهان تانک، اولین تانک کودتای 28 مرداد را به خیابان ها کشانید (4) و بدین شکل، کودتای 28 مرداد آغاز شد و تقریباً تا ظهر همان روز تهران به کنترل کودتاچیان درآمد.

ص: 144

1- ظهور و سقوط پهلوی، ج 1، ص 179 و کودتاسازان، ص 41.

2- کودتاسازان، ص 41.

3- دو سند سازمان سیا علیه مصدق، ص 20؛ کودتا سازان، ص 104 - 105.

4- دو سند سازمان سیا علیه مصدق، ص 11.

برای شناخت نقش شوروی در این کودتا، باید به عملکرد شوروی در سال‌های مبارزه و نهضت ملی ایران پرداخت. شوروی مستقیماً در کودتا مداخله نمود، ولی اقدامات نیروهای وابسته به او در طول حضور مصدق در صحنه، سیاست حمایت شوروی را از سیاست‌های استعمار انگلستان و آمریکا نشان می‌دهد.

شوروی در نهضت ملی شدن صنعت نفت، به ظاهر از ایران حمایت می‌کرد، ولی از خرید نفت ایران، علی‌رغم تقاضاهای مکرر ایران، خودداری نمود؛ در دادگاه لاهه برای خودداری از دادن رأی به نفع ایران، نماینده اش مریض می‌شود و در جلسه رأی‌گیری شرکت نمی‌کند؛ در دوره ای که کشور دچار بحران اقتصادی بود، از پرداخت 11 تن طلای بدهی خود به دولت مصدق خودداری نمود و آن را پس از کودتا تقدیم دولت کودتا کرد؛ شوروی هم چنین اولین دولتی بود که رژیم کودتا را به رسمیت شناخت؛ از سوی دیگر حزب توده و کمونیست‌های تحت حمایت شوروی در ایران نیز، هم‌سو با اربابان خود، در تمامی صحنه‌ها حضور داشتند. در جریان ملی شدن صنعت نفت در طول 6 ماه 4 شعار عوض کردند: «تجدید نظر در قرارداد الحاقی»، «لغو قرارداد الحاقی»، «لغو قرارداد 1933» و بالاخره «ملی شدن نفت جنوب». سه شعار اول، تنها جنبه‌ی اقتصادی مسئله را مورد توجه قرار داده و مستلزم بقای انگلستان و بستن قراردادی بهتر با اوست. در شعار چهارم، که پس از تثبیت شعار نیروهای ملی - مذهبی بود، این حزب به اکراه به ملی شدن تن داد، ولی باز هم نفت شمال را که در حیطه‌ی نفوذ شوروی بود، از این قاعده مستثنا می‌کند. از دیگر اقدامات این حزب می‌توان به ایجاد ناامنی و هرج و مرج از طریق تظاهرات و

میتینگ ها، شکستن شیشه ها، آتش زدن اتوبوس ها و... نام برد که عاصی نمودن مردم و بدبین کردن آنها به حکومت ملی را به همراه داشت؛ هم چنین این حزب طی حکومت مصدق بیش از 200 اعتصاب در مؤسسات اقتصادی به راه انداخت و خرید اوراق قرضه ی دولت را تحریم کرد که در جای خود ضربات بسیار شدیدی بر اقتصاد آشفته ی کشور وارد نمود.⁽¹⁾

ص: 146

1- نگرشی کوتاه بر نهضت ملی ایران، بیانیه ی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، (چ دوم، 1358)، ص 66 - 75.

مشاوره و تربیت : جوانان و ازدواج

اشاره

ص: 147

نظر دین مقدس اسلام در مورد سن ازدواج چیست؟

چه راهکارهایی در تعدیل سن ازدواج می تواند مؤثر باشد؟

محمدصادق شجاعی

ص: 148

در گذشته، اغلب ازدواج‌ها بعد از بلوغ جسمی و جنسی دختر و پسر صورت می‌گرفت که البته در بسیاری جهات پیامدهای منفی در پی داشت، اما چون خانواده‌ها آنها را مورد حمایت مادی و معنوی قرار می‌دادند، مشکلات عمده‌ای پدید نمی‌آمد؛ ولی امروزه مفهوم زندگی، گستره‌ی نیازها، ساختار و کارکرد خانواده و انتظارات متقابل زن و مرد از یک‌دیگر چنان متحول شده که بلوغ جسمی و جنسی به تنهایی نمی‌تواند جواب‌گوی نیازها و مسئولیت‌های یک زندگی مشترک باشد؛ لذا تعیین سن ازدواج نیاز به بازنگری جدی، عمیق و همه‌جانبه دارد. باید به متون دینی، تحقیقات روان‌شناختی، نیازهای دوره‌ی جوانی و نیز به واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگ حاکم بر جامعه توجه شود، تا سن مناسب ازدواج معین، و راهکارهای لازم برای بهبود و اصلاح وضعیت کنونی ارائه گردد.

در این جا به پرسش‌هایی در این زمینه که حجه الاسلام والمسلمین شجاعی پاسخ گفته‌اند پرداخته می‌شود.

* در تعیین سن ازدواج دختران و پسران دو دیدگاه اصلی وجود دارد: یکی دیدگاه دینی و دیگری دیدگاه روان شناختی که به گونه ای مکمل یکدیگرند. ما در این نوشتار، از دیدگاه دینی به این مسئله می پردازیم.

قرآن و سن ازدواج

در کلام خداوند سن معینی برای ازدواج مطرح نشده است، ولی از واژگانی چون «بلوغ»، «بلوغ حُلْم»، «بلوغ نکاح» و «بلوغ اشد» می توان به نحوی سن بلوغ و سن ازدواج را به دست آورد. شاید رساترین آیه در تعیین سن ازدواج این آیه ی شریفه باشد که می فرماید: (وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ) (1); یتیمان را آزمایش کنید تا هنگامی که بالغ شده و به نکاح تمایل پیدا کردند و آنان را به درک مصالح زندگانی خود آگاه یافتید، اموالشان را به آنان بدهید.

شیخ طوسی در تفسیر آیه می نویسد:

معنای بلوغ نکاح آن است که به مرحله ی توانایی بر همخوابگی و تولید نسل برسند، احتلام فعلی منظور نیست. (2)

در تفسیر مراغی آمده است:

بلوغ نکاح رسیدن به سنی است که استعداد و آمادگی ازدواج حاصل شود و آن بلوغ حلم است. نوجوان در این حالت میل پیدا می کند همسر و سرپرست خانواده باشد. (3)

ص: 150

1- نساء: 6.

2- شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 116.

3- تفسیر مراغی، ج 4، ص 188.

در برخی از احادیث نیز بلوغ نکاح به احتلام تفسیر شده است. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) ذیل آیه ی 6 سوره ی نساء آمده است:

(من كان في يده مالٌ بعض اليتامى فلا يجوز له ان يعطيه حتى يبلغ النكاح و يَحْتَلِم) (1); کسی که مال یتیمان نزد وی است، حق ندارد مال را در اختیار یتیم بگذارد، تا این که به بلوغ جنسی و احتلام برسد.

در این روایت بلوغ نکاح به احتلام تفسیر شده است.

خلاصه آن که، معیار سن ازدواج از نظر قرآن همان قدرت داشتن بر ازدواج، توانایی هم خوابگی و تولید نسل است.

سن ازدواج از نگاه روایات

روایات در مورد تعیین زمان ازدواج، به دو دسته اند:

1. در برخی روایات به سن خاصی اشاره شده است؛ مانند این روایت از امام باقر (علیه السلام) که فرمودند:

دختر وقتی به سن نه سالگی می رسد از یتیمی بیرون می آید و می تواند ازدواج کند. (2)

در جای دیگر آمده است:

دختر وقتی به سن نه سالگی برسد و تزویج نماید، از یتیمی خارج شده و اموالش را می توان به او واگذار نمود. (3)

ص: 151

1- تفسیر صافی، ج 1، ص 391.

2- شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج 1، ص 30.

3- شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج 1، ص 31.

در احوالات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده است:

ان رسول الله دخل بعائشه و هی بنت عشر سنین و لیس یدخل بالجاریه حتی تکون امرئۃ⁽¹⁾; پیامبر در حالی با عایشه ازدواج کرد که عایشه ده ساله بود و ایشان با دختری ازدواج نمی کرد مگر این که بالغ باشد (و منظور از دختر ده ساله در این روایت، نه سال تمام است).

و نیز امام باقر (علیه السلام) فرموده است:

لا یدخل بالجاریه حتی یأتی اما تسع سنین او عشره سنین⁽²⁾; هم بستر شدن و ازدواج با دختر قبل از نه یا ده سالگی جایز نیست.

2. برخی روایات بدون اشاره به سن خاصی، جوانان را در آغاز جوانی به ازدواج ترغیب می کنند. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است:

من سعاده المرء ان لاتطمث ابنته فی بیتہ⁽³⁾ از سعادت مرد (پدر) آن است که دخترش در خانه اش عده نشود. (قبل از این که عادت زنانه ببیند به خانه ی شوهر برود).

باید توجه داشته باشیم که این مجموعه روایات، بیش تر ناظر به تعیین سن ازدواج دختران است. یکی از راه های تعیین سن مناسب برای ازدواج پسران، مراجعه به سیره ی عملی ائمه ی اطهار (علیهم السلام) است.

سن ازدواج بر اساس سیره ی معصومین (علیهم السلام)

شواهد تاریخی گواه است که امامان ما در سنین قبل از 20 سالگی ازدواج می کردند. امام سجاد (علیه السلام) در سال 38 هـ - ق متولد شد.⁽⁴⁾ مورخین نوشته اند که امام باقر (علیه السلام) در سال 57 هجری

ص: 152

1- شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج 1، ص 31.

2- همان، ص 70، ح 4.

3- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 20، ص 61.

4- شیخ مفید، الارشاد، (قم: مکتبه بصیرتی)، ص 253.

متولد شد و در ماجرای کربلا (سال 61) چهار ساله بود. (1) از این مطلب می فهمیم که امام سجاد(علیه السلام) در حدود 18 سالگی ازدواج کرده است.

- امام کاظم(علیه السلام) در سال 128 هـ- ق و امام رضا(علیه السلام) در سال 148 دیده به جهان گشودند، نتیجه می گیریم که امام کاظم(علیه السلام) قبل از 20 سالگی ازدواج کرده است.

امام جواد(علیه السلام) در سال 195 هـ- ق و امام هادی(علیه السلام) در سال 212 دیده به جهان گشودند؛ نتیجه می گیریم که امام جواد(علیه السلام) در موقع ازدواج کم تر از 17 سال داشته اند.

- امام هادی(علیه السلام) در 212 هـ- ق و امام حسن عسکری(علیه السلام) در سال 232 دیده به جهان گشودند؛ بنابراین امام هادی(علیه السلام) باید قبل از 20 سالگی ازدواج کرده باشد. امامان(علیهم السلام) در مورد فرزندان شان نیز همین شیوه را داشتند و نوعاً قبل از 20 سالگی وسایل ازدواج شان را فراهم می کردند. (2)

و چون عمل و سیره ی معصومین(علیهم السلام) برای ما الگو و حجت است، در تعیین سن ازدواج نیز باید به آن بزرگواران اقتدا کنیم. تا این جا به این نتیجه رسیدیم که طبق آیات، روایات و سیره ی معصومین(علیهم السلام) سن ازدواج در دختران بعد از 9 سالگی و در پسران حدود 20 سالگی است؛ اما سؤالی که وجود دارد این است که آیا تنها رسیدن به این سن کفایت می کند، یا معیارهای دیگری نیز در تعیین زمان ازدواج دخالت دارد؟

شواهد بسیاری نشان می دهد که علاوه بر سن، متغیرهای دیگری در تعیین زمان مناسب ازدواج مورد توجه است که به تبع آنها، معیار سنی نیز نوسان می یابد. یکی از اصلی ترین

ص: 153

1- مهدی پیشوایی، سیمای پیشوایان در آئینه ی تاریخ، (قم: مؤسسه ی انتشارات دارالعلم، چاپ پنجم، 1380)، ص 77.

2- محمد تقی عبدوس، فرازهای برجسته از سیره ی امامان شیعه، (دفتر تبلیغات اسلامی)، ج 2، ص 29 - 28.

معیارهای تعیین سن ازدواج، از نظر شرع(1) و روان شناسان رسیدن به حدّ رشد است که خود ابعاد مختلفی دارد و ما اینک به توضیح برخی از جنبه های عمده ی آن می پردازیم.

رسیدن به حد رشد

برای صلاحیت ازدواج از نظر فقه امامیه تنها رسیدن به سن بلوغ کافی نیست، بلکه علاوه بر آن، دختر و پسر باید رشید هم باشند؛ یعنی بتوانند مصلحت خود را تشخیص دهند، تا بتوانند به استقلال و از روی اراده و اختیار عقد ازدواج ببندند.

شهید مطهری درباره ی شرط بودن رشد برای ازدواج می نویسد:

در فقه و سنت اسلامی محرز و مسلم است که برای ازدواج تنها عقل و بلوغ کافی نیست؛ یعنی یک پسر به صرف آن که عاقل و بالغ است نمی تواند با دختری ازدواج کند؛ هم چنان که برای دختر نیز عاقله بودن و رسیدن به سن بلوغ دلیل کافی برای ازدواج نیست، علاوه بر بلوغ و علاوه بر عقل، رشد لازم است.(2)

اگر بخواهیم کلمه ی رشد را به مفهوم عام آن تعریف کنیم، باید بگوییم:

رشد یعنی این که انسان شایستگی و لیاقت اداره و نگه داری و بهره برداری هر یک از سرمایه ها و امکانات مادی و یا معنوی را که به او سپرده می شود داشته باشد؛ یعنی اگر انسان در هر مرحله ای از زندگی که دارای یک شأن و منزلت و مقامی است و یا ابزار و وسیله ای را دارد شایستگی اداره و نگه داری و بهره برداری از آن را داشته باشد، چنین شخصی در آن کار و در آن شأن «رشید» است. حال، آن چیز هر چه می خواهد باشد، همه ی آن اشیایی که وسایل و سرمایه های زندگی هستند. سرمایه به مال و ثروت انحصار ندارد

ص: 154

1- ر. ک: مرتضی مطهری، مقاله رهبری در اسلام، (انتشارات صدرا، بی تا).

2- مرتضی مطهری، امدادهای غیبی در زندگی بشر به ضمیمه ی چهار مقاله ی دیگر، (انتشارات صدرا، بی تا)، ص 120 و 153.

مردی که ازدواج می کند خود ازدواج و زن و فرزند و کانون خانوادگی، وسایل و، به تعبیر دیگر، سرمایه های زندگی او هستند، و یا شوهر برای زن و زن برای شوهر حکم سرمایه را دارد. (1)

بنابراین، رشد در مورد ازدواج یعنی شایستگی و لیاقت اداره ی زندگی؛ چنان که شهید مطهری در این خصوص می فرماید:

منظور (از رشد در مورد ازدواج) تنها رشد جسمانی نیست، منظور این است که رشد فکری و روحی داشته باشند؛ یعنی بفهمند که ازدواج یعنی چه؟ تشکیل کانون خانوادگی یعنی چه؟ عاقبت این بله گفتن چیست؟ باید بفهمد این بله که می گوید، چه تعهدهایی و چه مسئولیت هایی به عهده ی او می گذارد و باید از انجام این مسئولیت ها برآید. (2)

رشد به معنای یاد شده کاملاً یک امر اکتسابی و قابل یادگیری است. والدین، اطرافیان و فرهنگ جامعه می توانند نقش اساسی در شکل گیری و تحصیل آن داشته باشند.

ص: 155

-
- 1- مرتضی مطهری، امدادهای غیبی در زندگی بشر به ضمیمه ی چهار مقاله ی دیگر، (انتشارات صدرا، بی تا)، ص 122.
 - 2- مرتضی مطهری، امدادهای غیبی در زندگی بشر به ضمیمه ی چهار مقاله ی دیگر، (انتشارات صدرا، بی تا)، ص 154 - 153.

چه راهکارهایی در تعدیل سن ازدواج می تواند مؤثر باشد؟

1. باید والدین، مربیان و مسؤولان تدابیری در نظر بگیرند که نوجوانان و جوانان در ابعاد مختلف جسمی، جنسی، عقلی، اجتماعی، عاطفی و اقتصادی به طور هماهنگ و متناسب رشد نمایند. آنچه در حال حاضر مشاهده می شود، ناهم ترازی رشد و بلوغ جنسی و جسمی و احساس نیاز به ازدواج، با دیگر ابعاد رشدی، یعنی رشد عقلی، اجتماعی، اقتصادی و عاطفی نوجوانان و جوانان است؛ لذا یا به محض رسیدن به بلوغ جنسی اقدام به ازدواج می نمایند، در حالی که از نظر عقلی، عاطفی، اجتماعی و اقتصادی به حد رشد مناسب نرسیده اند و یا سال ها پس از رسیدن به بلوغ جنسی منتظر یافتن شغل مناسب، تکمیل تحصیلات و دیگر پیش نیازهای زندگی باقی می مانند که در نتیجه، یا اصلاً به آن دست نمی یابند و یا وقتی به آنها می رسند که دیگر شادابی، طراوت و انگیزه ی ازدواج را ندارند، در هر دو صورت، زندگی آسیب پذیر و در معرض خطرهای جدی است.

2. از عواملی که موجب بلوغ جنسی زودرس و احساس نیاز کاذب در جوانان می شود، باید به طور جدی جلوگیری نمود؛ مانند دیدن صحنه های مهیج، فیلم، ماهواره، اینترنت، روابط دختر و پسر و... .

3. فرهنگ سازی ازدواج ساده و منطبق با معیارهای اسلامی، یکی از نیازها و راهکارهای اصلی در حل مشکلات ازدواج جوانان است. اگر معیار در ازدواج و انتخاب همسر دستورهای اسلام باشد، اکثر یا هیچ یک از این مشکلات وجود نخواهد داشت. تبعیت از آداب و رسوم نادرست، برخی تحصیلات نامتوازن، روابط بی حد و مرز دختر و پسر، بینش غیردینی که فقط اسباب مادی را در نظر می گیرد، کم رنگ شدن توکل و توجه به خداوند و نیز هزینه های اضافی و تشریفات، از عوامل اصلی بالا رفتن سن ازدواج محسوب می شوند. این زنجیرهای اسارت آور و دست و پاگیر، متأسفانه در حال گسترش است. باید بینش جوانان و نوجوانان و خانواده ها نسبت به زندگی، ازدواج و... اصلاح شود تا بتوان مقدمات ازدواج آنان را در زمان مناسب و با الگوگیری از امامان معصوم(علیهم السلام)، که قبل از 25 سالگی اقدام به ازدواج می نمودند، فراهم کرد.

حقوق : کنوانسیون رفع کلیه ی اشکال تبعیض علیه زنان

اشاره

ص: 157

کنوانسیون «رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان» در چه مواردی با شرع و قوانین جمهوری اسلامی ایران مغایرت دارد؟

از آن جا که هدف کنوانسیون رفع تبعیض، و شعار اسلام نیز مخالفت با تبعیض و بی عدالتی است، آیا نباید کنوانسیون را موافق اسلام دانست!؟

محمد رضا باقرزاده

ص: 158

زنان

در طول تاریخ، آماج همه گونه ظلم و تحقیر بوده اند و بدون شک، دفاع از حقوق زنان ضرورتی اجتناب ناپذیر است؛ اما راه دست یابی به این هدف به گونه های مختلفی تعریف شده است که بعضاً با فرهنگ اسلام سازگار نیست. کنوانسیون رفع کلیه ی اشکال تبعیض علیه زنان نیز از این دسته است. جهانی شدن این کنوانسیون، بسیاری از مخاطبان را فریفته ی خود ساخته است. اینان می پندارند برای دفاع از حقوق زنان راهی بهتر و صحیح تر از این یافت نمی شود؛ در حالی که این کنوانسیون از جهات مختلفی با مکتب غنی و عدالت محور اسلام ناسازگار است. در اسلام، خلاف کنوانسیون، دفاع از حقوق زنان، نه بر اساس مشابه سازی زنان با مردان، که بر اساس تناسب محوری و حفظ جایگاه اصیل زنان در جهان خلقت است.

در این جا به پرسش هایی در زمینه ی کنوانسیون رفع کلیه ی اشکال تبعیض علیه زنان، که حجه الاسلام والمسلمین باقرزاده پاسخ گفته اند پرداخته می شود.

اشاره

* شناخت همه ی حقایق هستی، به ویژه انسان، نه در صلاحیت دولت و مردان بزرگ است، آن گونه که هگل اعتقاد دارد، و نه در صلاحیت اکثریت مردم، آن گونه که دموکراسی غربی مدعی آن است، بلکه فقط خداوند است که از ابعاد پیچیده ی وجودی انسان و همه ی نظام خلقت و قوانین فطری و تکوینی کاملاً آگاه است و بدین جهت تنها اوست که می تواند منشأ وضع قانون باشد. روسو در این باره می گوید:

برای کشف قوانینی که به درد ملت ها بخورد، یک عقل کل لازم است که تمام شهودات انسانی را ببیند، ولی خود هیچ احساسی نکند؛ با طبیعت رابطه ای نداشته باشد، ولی کاملاً آن را بشناسد؛ سعادت او مربوط به ما نباشد، ولی حاضر باشد به ما کمک کند...؛ بنابراین فقط خداوند می تواند برای مردم قانون وضع کند.

در نقد محتوایی کنوانسیون، نگاه ما می تواند از منظر دین اسلام باشد که از جنبه ی فردی و اجتماعی، حکم اصل موضوعه و مسلمه را برای یک مسلمان دارد و او نظامات فردی و اجتماعی خود را بر اساس آن شکل می دهد؛ فارغ از این که دین در عمق جان آدمی بر یقینات استوار است و هر آنچه با آن منطبق نباشد، برای دین دار، فاقد ارزش علمی و منطقی است؛ اما نگاهی صرفاً توصیفی و مقایسه ای بر اساس آموزه های دینی و به طور خاص، دین اسلام نیز برای تحلیل و ارزش گذاری پدیده ها و اندیشه ها ضرورت دارد.

در این جا از منظر حقوقی و بر مبنای قوانین جمهوری اسلامی ایران و نیز، در مواردی، با استناد به پشتوانه ی شرعی و فقهی این قوانین به چالش خواهیم پرداخت:

1. حقوق اجتماعی سیاسی زن

اشاره

هنگامی که گفته می شود زن محور کانون خانواده و گرمی بخش محیط خانه و صفا بخش

روحیه‌ی همسر و فرزندان است، این پندار به ذهن راه می‌یابد که پس اجتماع و سیاست از حضور زن محروم و یا زن از آن محروم است.

این در حالی است که تاریخ اسلام مالا مال از صحنه‌هایی است که زنان آفریدگار آن بوده‌اند؛⁽¹⁾ بنابراین کاملاً معلوم و مبرهن است که وجود احکامی محدود کننده در اسلام نسبت به زنان، هرگز به معنای نادیده گرفتن توانایی‌های این بخش از اجتماع در اداره‌ی جامعه و نقش آفرینی اجتماعی نیست. امام خمینی (قدس سره) درباره‌ی شخصیت زن در اسلام می‌فرماید:

زن مبدأ همه‌ی سعادت‌هاست. از دامن زن مرد به معراج می‌رسد. زن مربی جامعه است. سعادت و شقاوت کشورها بسته به وجود زن است. صلاح و فساد جامعه از صلاح و فساد زنان در آن جامعه سرچشمه می‌گیرد.⁽²⁾

اصل بیست و هشتم قانون اساسی بر فرصت‌های شغلی برابر زنان با مردان تأکید دارد و دولت موظف شده که برای همه‌ی افراد، امکان اشتغال به کار، و شرایط و زمینه‌های مساوی برای احراز مشاغل فراهم نماید و قانون کار جمهوری اسلامی ایران نیز محدودیتی برای اشتغال زنان ایجاد نکرده است؛ فقط طبق ماده‌ی 75 قانون کار، زنان از انجام کارهای سخت و زیان‌آور و خطرناک منع شده‌اند⁽³⁾ که آن هم در جهت حمایت از منافع زنان است، ولی همه‌ی اصول قانون اساسی، از جمله اصل بیست و هشتم، مقید به رعایت موازین اسلامی و

ص: 161

1- ر.ک: محمد رضا باقرزاده، «نقدی بر کنوانسیون»، مجله معرفت، ش 70.

2- جایگاه زن در اندیشه‌ی امام خمینی (ره).

3- ماده‌ی 75 قانون کار جمهوری اسلامی ایران: انجام کارهای خطرناک، سخت و زیان‌آور و حمل بار بیش‌تر از حد مجاز با دست و بدون وسایل مکانیکی برای کارگران زن ممنوع است.

عدم مخالفت با اسلام هستند که این قید موجب محدودیت های شرعی و قانونی برای زنان در تصدی برخی از مشاغل می گردد که به بعضی از آنها اشاره می شود:

الف - رهبری

بر اساس ماده ی سه کنوانسیون، دولت ها موظف اند اقدامات لازم، از جمله وضع قوانین مورد نیاز در تمامی زمینه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را برای تضمین توسعه و پیشرفت کامل زنان و بهره مندی آنان از حقوق بشر و آزادی های اساسی بر مبنای مساوات با مردان به عمل آورند.

و طبق ماده ی هفت کنوانسیون، دولت ها متعهدند در جهت رفع تبعیض از زنان در حیات سیاسی و اجتماعی، شرایط مساوی زنان با مردان را در زمینه ی مشارکت های سیاسی و اجتماعی فراهم آورند. مقدمه ی کنوانسیون و ماده ی یازده آن نیز بر تساوی زن و مرد در انتخاب شغل و استفاده از فرصت های شغلی و رفع تبعیض از زنان و تضمین حقوق آنان تأکید فراوانی دارد.

در قانون اساسی، مرد بودن یکی از شرایط ولی فقیه محسوب نشده است، ولی چون قضاوت از شؤون و وظایف اصلی و اولی حاکم اسلامی و ولی فقیه است و سایر قضات نیز از طرف او منصوب هستند و مشروعیت خود را از وی کسب می کنند، و در باب قضاوت، مشهور فقها مرد بودن را برای قاضی شرط دانسته اند، از این رو در حاکم و رهبر جامعه ی اسلامی نیز مرد بودن بالملازمه شرط است و دیگر این که همه ی اصول قانون اساسی بر رعایت موازین اسلامی مبتنی هستند و مشهور فقها مرد بودن را برای حاکم اسلامی شرط می دانند؛ هم چنین در برخی از روایات، از رهبری زنان نهی شده است.

از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرموده اند:

ص: 162

لن یفلح قوم ولوا امرهم امراه؛(1) هرگز گروهی که امارت آنها را زنی به عهده داشته باشد به رستگاری نخواهند رسید.

و امام محمد باقر(علیه السلام) نیز فرموده اند:

ولا تولی المرأه القضاء ولا تولی الاماره؛(2) زنان نباید به امر قضاوت و فرمان‌روایی بپردازند.

مقام‌های اجرایی، از قبیل رهبری و مرجعیت، یک مسؤلیت خطیر است، نه فضیلت و کمال؛ از این رو ثابت نبودن آن برای زنان، نقص و تبعیض محسوب نمی‌شود. سیره‌ی بزرگان دین نیز بر این منوال بوده است که در عین تلاش فراوانی که برای رسیدن به مقام اجتهاد و فقاهت می‌کردند، مرجعیت را به سختی می‌پذیرفتند و تا می‌توانستند زیر بار این مسؤلیت نمی‌رفتند. مهم آن است که زن و مرد در انسانیت و فضایل انسانی با هم برابر و هر دو مکلف به تکالیف الهی و دارای اهلیت کامل هستند و مسیر پیمودن کمال برای هر دو باز است و هیچ‌گاه کمال معنوی مشروط به مرد بودن و یا به زن بودن نیست.(3)

ب - ریاست جمهوری

ماده‌ی سه و هفت کنوانسیون برابری زن و مرد در برخورداری از حقوق مساوی در مشارکت‌های اجتماعی و سیاسی و شرکت در انتخابات و داشتن حق رأی و نامزدی برای رسیدن به تمامی مسؤلیت‌های اجرایی و سیاسی تأکید دارد. اطلاق این دو ماده با اصل

ص: 163

1- احمد بن شعیب النسائی، سنن نسائی، کتاب آداب القضاء، باب النهی عن استعمال النساء فی الحکم، (دار احیاء التراث العربی)، ج 8، ص 227.

2- شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج 4 ص 263، حدیث 821.

3- عبدالله جوادی آملی، زن در آئینه جلال و جمال، (قم: مرکز نشر فرهنگی رجاء، چ اول، 1369)، ص 336.

یکصد و پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که مرد بودن را برای رییس جمهور شرط می کند، در تعارض است. اصل یکصد و پانزدهم اعلام می کند:

رییس جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی که واجد شرایط زیر باشند انتخاب گردد: ایرانی الاصل، تابع ایران، مدیر و مدبر، دارای حسن سابقه و امانت و تقوا و مؤمن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران و مذهب رسمی کشور.

در تفسیر اصول قانون اساسی باید توجه داشت که بند 14 اصل سوم و اصل بیستم قانون اساسی مقید به رعایت موازین اسلامی هستند؛ به همین دلیل، اگر برای تفسیر اصل یکصد و پانزدهم به اصول مزبور مراجعه می شود، باید قید مهم آن دو، یعنی موازین اسلامی را نیز در نظر گرفت.

از سوی دیگر، با مراجعه به مذاکرات مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی، این نکته به دست می آید که مراد آنان از رجال، معنای حقیقی و لغوی آن است، نه معنای مجازی آن؛ و شاید شرایط و محدودیت ها و تنگنای آن روز اجازه نمی داد که برای تصدی مقام ریاست جمهوری، به شرط مرد بودن تصریح شود؛ از این رو با توجه به مصالح آن روز کشور، از تعبیر رجال مذهبی و سیاسی استفاده شده است تا حساسیت کم تری برانگیخته شود، به ویژه که از نگاه مشهور فقها، ولایت و حکومت مخصوص مردان است و ریاست جمهوری هم صرفاً وکالت نیست تا جنسیت در آن شرط نباشد، بلکه ماهیت ریاست جمهوری، حکومت و از شؤون ولایت است، به همین خاطر، مرد بودن در آن شرط است.⁽¹⁾

هم چنین گفته شده است که به موجب اصل نود و هشتم قانون اساسی، مرجع تفسیر اصول قانون اساسی، شورای نگهبان است و این شورا صلاحیت هیچ یک از داوطلبان زن را

ص: 164

1- سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، (تهران: نشر دادگستر، چ سوم، 1379)، ج 2، ص 336.

در هفتمین دوره ی ریاست جمهوری تأیید نکرد که ظاهراً به دلیل زن بودن آنان بوده است.⁽¹⁾

ج - قضاوت

اصل یکصد و شصت و سوم، بیان صفات و شرایط قاضی را به قانون عادی احاله داده است، و در قانون، شرایط انتخاب قضات دادگستری - مصوب اردیبهشت 1361 که یک ماده ی واحده بیشتر ندارد - تصریح شده است که قضات از میان مردان واجد شرایط انتخاب می شوند.⁽²⁾

هم چنین اصل یکصد و شصت و سوم بر این نکته تصریح دارد که بیان شرایط و صفات قاضی توسط قانون عادی، باید مبتنی بر موازین فقهی باشد، در حالی که طبق نظر مشهور فقها، مرد بودن شرط قضاوت است و زنان حق انشای رأی ندارند.

مرحوم صاحب جواهر می فرماید: هیچ مخالفی را در مورد اشتراط مرد بودن نیافته است و از صاحب مسالک در این خصوص ادعای اتفاق نظر میان علمای شیعه می کند.⁽³⁾

2. شهادت زن در محاکم قضایی

طبق مواد مختلف و متعدد قانون مجازات اسلامی، شهادت زن برای اثبات جرم یا اصولاً اعتبار ندارد و یا با انضمام شهادت مرد و آن هم در حد اعتبار شهادت دو زن در برابر

ص: 165

-
- 1- سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، (تهران: نشر دادگستر، چ سوم، 1379)، ج 2، ص 336.
 - 2- هر چند طبق قانون اصلاح تبصره، 5 قانون الحاق به قانون شرایط انتخاب قضات دادگستری مصوب 1363، که در سال 1374 به تصویب رسید، زنان می توانند با دارا بودن پایه ی قضایی، پست های مشاوره و قاضی تحقیق را دارا باشند، ولی این به معنای داشتن حق انشای رأی نیست. قاضی تحقیق در احقاق حقوق مردم و تأمین عدالت بسیار مؤثر است، ولی حق انشای رأی ندارد.
 - 3- محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، (تهران: دار الکتب الاسلامیه، 1398ق)، ج 40، ص 12. «بلاخلاف اجده فی شیء منها، بل فی المسالک: هذه الشرائط عندنا موضع وفاق».

یک مرد معتبر است. طبق مواد 119، 153، 137، 128، 170، 199، 189 و 237 اصولاً جرایم لواط، مساحقه، قوادی، قذف، شرب خمر، محاربه، سرقت و قتل عمد، با شهادت زن اثبات نمی گردد. جرم زنا نیز با شهادت زنان، بدون انضمام به مردان، به هیچ صورت اثبات نمی شود (ماده ی 76); ولی برخی موارد زنا، با شهادت دوزن عادل با سه مرد عادل، یا دو مرد عادل و چهار زن عادل اثبات می گردد (مواد 74 و 75).

قتل شبه عمد و قتل خطایی نیز با شهادت دوزن عادل و یک مرد عادل اثبات شدنی است.

بیان مفصل تر در این خصوص این که، مطابق قانون مجازات اسلامی، زنا چه موجب حد جلد (شلاق) و چه موجب حد رحم (سنگسار) باشد، با شهادت چهار مرد عادل یا سه مرد عادل و دوزن عادل ثابت می شود؛⁽¹⁾ و شهادت زنان به تنهایی، یا به انضمام شهادت یک مرد عادل زنا را ثابت نمی کند، بلکه در مورد شهود مذکر حد نصاب قذف جاری می شود.⁽²⁾

مرحوم صاحب جواهر در بیان یک ضابطه ی کلی در خصوص شهادت زنان می گوید:

مستفاد از نصوص این است که اساساً در کلیه ی دعاوی مربوط به حق الناس، شهادت دو مرد با قسم مدعی و شهادت دوزن و یک مرد یا شهادت دوزن با قسم مدعی پذیرفته می شود، مگر برخی موارد استثنایی که دلیل خاصی بر خلاف آن باشد؛⁽³⁾ بنابراین تنها در جرایمی که جنبه ی حق اللهی دارند، شهادت زنان پذیرفته نیست.

3. قصاص

در مورد اجرای حکم قصاص نیز بین زن و مرد تفاوت وجود دارد. بدین معنا که اگر زنی عمداً مردی را به قتل برساند قصاص می شود، ولی اگر مردی زنی را عمداً به قتل

ص: 166

1- قانون مجازات اسلامی، ماده 74.

2- قانون مجازات اسلامی، ماده 76.

3- جواهر الکلام، ج 40، ص 274 و ج 41، ص 165 و 167.

برسانند، در صورتی مرد قصاص می شود که خانواده ی زن معادل نصف دیه ی مرد را به او بپردازد.⁽¹⁾

در مورد قصاص عضو، در ماده ی 273 قانون مجازات اسلامی آمده است:

در قصاص عضو، زن و مرد برابرند و مرد مجرم به سبب نقص عضو یا جرمی که به زن وارد نماید به قصاص عضو مانند آن محکوم می شود؛ مگر این که دیه ی عضوی که ناقص شده است، ثلث یا بیش از ثلث دیه ی کامل باشد که در آن صورت، زن هنگامی می تواند قصاص کند که نصف دیه ی آن عضو را به مرد بپردازد.

از روایات مستفیض⁽²⁾ برمی آید و فقها اتفاق نظر دارند که قصاص مرد در برابر زن مشروط به پرداختن فاضل دیه است. در این خصوص فقهای چون شیخ صدوق⁽³⁾، فاضل هندی (م 1137ق)⁽⁴⁾ و مرحوم صاحب جواهر (م 1266ق)⁽⁵⁾ و نیز فقهای متقدم شیعه، چون سید مرتضی و شیخ طوسی و ابن زهره و ابن ادریس⁽⁶⁾ ادعای اجماع کرده اند.

4. دیه

در ماده ی 15 قانون مجازات اسلامی، دیه به این صورت تعریف شده است:

ص: 167

1- قانون مجازات اسلامی، مواد 207، 209 و 258.

2- ر.ک: وسائل الشیعه، ج 29، ابواب القصاص فی النفس، باب 33، ص 80، ح 1، 2، 3 و 5.

3- ر.ک: سلسله الینابیع الفقهیه، ج 24، ص 19، از شیخ مفید، المقنع فی الفقه.

4- ر.ک: بهاء الدین محمد بن الحسن (فاضل هندی)، کشف اللثام، (قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، 1405 ق)، ج 2، ص 446.

5- ر.ک: جواهر الکلام، ج 42، ص 82: «فیقتل الحر بالحر بل و بالحره ولكن مع رد فاضل دیه النصف بلاخلاف فیه، بل الاجماع بقسمیه علیه مضافاً الی النصوص المستفیضه او المتواتره».

6- ر.ک: علی اصغر مروارید، همان، ج 24، ص 70 و 244 و ج 25، ص 309 و محمد بن الحسن الطوسی، کتاب الخلاف.

دیه، مالی است که از طرف شارع برای جنایت تعیین شده است.

علی الاصول، دیه به قتل یا جرح غیر عمدی تعلق می‌گیرد، ولی در صورت عمد هم ممکن است ولی دم یا مجنی علیه از قصاص بگذرد و به گرفتن دیه راضی شود که در این صورت، قصاص به دیه تبدیل می‌شود. ماده ی 257 قانون مجازات اسلامی می‌گوید:

قتل عمد موجب قصاص است، لکن با رضایت ولی دم و قاتل به مقدار دیه ی کامله یا کم تر یا زیادتر از آن تبدیل می‌شود.

قانون مجازات اسلامی میزان دیه را تعیین کرده است. ماده ی 297 قانون مجازات اسلامی، دیه ی قتل مرد مسلمان را یکی از امور ششگانه ی زیر: یک صد شتر، دویست گاو، یک هزار گوسفند، دویست دست لباس از حله های یمن، یک هزار دینار و ده هزار درهم، تعیین کرده است و در مواد مختلف دیه ی قطع یا نقص عضو هر یک از اعضای بدن نیز معین شده است. قانون مجازات اسلامی در مورد میزان دیه ی زن بدین گونه عمل کرده است که دیه ی قتل زن را، چه قتل عمدی و چه غیرعمدی، نصف دیه ی مرد قرار داده است. ماده ی 300 قانون مجازات اسلامی می‌گوید:

دیه ی قتل زن مسلمان، خواه عمدی خواه غیر عمدی، نصف دیه ی مرد مسلمان است.

در مبحث مربوط به دیه ی سقط جنین نیز، بند 6 ماده 487 مقرر می‌دارد:

دیه ی جنین که روح در آن پیدا شده است، اگر پسر باشد؛ دیه ی کامل و اگر دختر باشد، نصف دیه ی کامل و اگر مشتبّه باشد، سه ربع دیه ی کامل خواهد بود.

ولی در خصوص دیه ی مربوط به جرح، قانون مجازات اسلامی راه دیگری را در پیش گرفته است؛ نه به طور مطلق همانند مورد قتل، دیه ی زن را نصف دیه ی مرد قرار داده و نه

به طور کامل و مطلق ديه ی زن را با ديه ی مرد مساوی دانسته است؛ بلکه تا یک میزان، ديه ی مرد وزن مساوی است و بیش تر از آن میزان، ديه ی زن نصف ديه ی مرد می شود. (1) ماده ی 301 قانون مجازات اسلامی مقرر می دارد:

دیه ی زن و مرد یکسان است، تا وقتی مقدار ديه به ثلث ديه ی کامل برسد، در آن صورت ديه ی زن نصف ديه ی مرد است.

همین روش در قانون مجازات در مورد قصاص عضو اتخاذ شده است؛ چنان که در ماده ی 273 آمده است و به آن اشاره کردیم.

صاحب جواهر می گوید:

اشکال و اختلافی نه در نص و نه در فتوا بر نصف بودن ديه ی زن نسبت به مرد وجود ندارد. اجماع بر این امر قائم است و اخبار مستفیض و یا متواتر نیز در این باب وجود دارد، بلکه مسلمین بر این امر متفق اند؛ فقط از دو نفر به نام های ابن علیه و اصم نقل شده است که گفته اند ديه ی زن مثل ديه ی مرد است. (2)

ص: 169

1- حسین مهرپور، «بررسی تفاوت ديه زن و مرد در قانون»، فصلنامه ی متین، ش 2.

2- شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، جلد 43، ص 32: «... فلا خلاف و لا اشکال نصاً و فتوی فی أن ديه المرأة الحرة المسلمة... علی النصف من جميع الاجناس المذكوره فی العمده و شبهه و الخطاء، بل الاجماع بقسمیه علیه بل المحکی منها مستفیض او متواتر کالنصوص، بل هو كذلك من المسلمین کافه الا من ابن علیه و الاصم فقالا هی کالرجل و قد سبقهما الاجماع و لحقهما بل لم یعتقد بخلافهما من حکمی اجماع الامه غیر مشیر الیهما.» هم چنین ر.ک: سید ابوالقاسم موسوی خویی، مبانی تکمله المنهاج، جلد 2، ص 205؛ شهید ثانی، مسالک الافهام، جلد 15، ص 322؛ شرح لمعه، جلد 10، ص 189؛ شیخ مفید، مقنعه، ص 739 و دیگر کتب معتبر فقهی شیعه. به نقل از مهر پور.

5. ارث

یکی دیگر از عرصه های تفاوت میان زن و مرد که با روح حاکم در کنوانسیون در تغایر است، حکم اسلام در مورد ارث است که بر مبنای آن، ارث زن در مواردی متفاوت از ارث مرد است. در زمان ظهور اسلام و نزول قرآن کریم محرومیت زنان از ارث در میان همه ی اقوام و ملل بشری در سطح دنیا رواج داشت و زن به هیچ یک از عناوین همسری، مادری دختری و یا خواهری ارث نمی برد. (1) اسلام در زمینه ی ارث انقلاب به وجود آورد و اولین نظام حقوقی جهان بود که به زنان حق ارث عطا کرد. (2) در آن دوران نه تنها حق ارث برای زنان تشریح شد، بلکه از به ارث برده شدن زنان منع گردید؛ (3) و این حاکی از این حقیقت است که زنان در آن دوران مانند سایر اموال متوفی به ارث برده می شدند.

6. اهلیت

در بند 2 ماده ی 15 کنوانسیون، تساوی زن و مرد در اهلیت مطرح شده است که با اصل بیستم قانون اساسی و ماده ی 1207 و تبصره ی 1 ماده ی 1210 قانون مدنی در تعارض است. مطابق این مواد، برای اهلیت، تمتع و استیفای بلوغ شرط است، در حالی که سن بلوغ در مردان 15 سال و در زنان 9 سال قمری است. حتی چنانچه قانون گذار، این ماده ی قانونی را بر مبنای قول غیر مشهور تغییر دهد و سن 13 سال را برای بلوغ دختران اختیار کند، یا ملاک بلوغ را احتلام در پسران و حیض در دختران (4) قرار دهد نیز این تعارض به حال خود باقی

ص: 170

-
- 1- ر.ک: یحیی نوری، حقوق زن در اسلام و جهان، (موسسه ی مطبوعاتی فراهانی، چ سوم، 1347)، ص 138-139.
 - 2- گوستاولوبون، حضاره العرب، ترجمه ی عربی عادل زعیترا، ص 4474، به نقل از کتاب نقد، ش 12، ص 108.
 - 3- نساء: 18: (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا).
 - 4- ر.ک: محمد بن حسن طوسی، المبسوط، (تهران: انتشارات حیدری، 1378 ه-ق)، ج 71، ص 276.

7. حجاب

روح کلی حاکم بر کنوانسیون، نفی هرگونه تفاوت میان زن و مرد است که این امر حکم حجاب را نیز شامل می شود؛ در حالی که در قرآن کریم آیاتی بر این مطلب دلالت می کند که به آنها اشاره می کنیم:

خداوند متعال در آیه ی موسوم به آیه ی حجاب، مؤمنان را مکلف ساخته است که با زنان پیامبر از پشت پرده و مانع سخن بگویند. ممکن است تصور شود این حکم به زنان پیامبر اختصاص دارد، اما تعلیل موجود در ادامه ی آیه عام است و شامل سایر زنان نیز می شود. در این بخش از آیه می فرماید:

(ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ)؛⁽¹⁾ رعایت این مسئله برای پاک ماندن دل های شما و زنان مناسب تر است.

و در آیه ی دیگری معروف به آیه ی «خمار» می فرماید:

زنان روسری خود را پشت سر نیندازند و گردن و بالای سینه ی خود را بپوشانند.⁽²⁾ در ادامه این آیه به زنان هشدار می دهد که محکم بر زمین راه نروند تا صدای زیورهای مخفی آنان به گوش نرسد.⁽³⁾ چگونه ممکن است که رساندن صدای زینت به گوش نامحرمان حرام باشد و عیان ساختن آنها و نمایش بدن هایشان حرام نباشد؟

ص: 171

1- احزاب: 53.

2- نور: 31.

3- (وَلَا يَصْرِيحْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ).

در آیه ی دیگری، که به آیه ی «جلباب» معروف است، فلسفه ی حجاب را امنیت اجتماعی زنان برشمرده و می گوید:

(ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ يُعْرِفَنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ)؛ (1) رعایت این دستور اسلامی برای این که به ایمان و پاک دامنی شناخته شوند و مورد اذیت واقع نشوند مناسب تر است.

مطابق این آیه ی شریفه حجاب برای آن است که زنان به پاکدامنی شناخته شوند، و افراد مریض دل متعرض آنان نشوند.

در آیه ی 60 سوره ی نور برخی از سخت گیری ها از زنان مسن که دیگر مورد رغبت و تمایل جنسی مردان نیستند و امیدی برای ازدواج ندارند، برداشته شده، به آنان اجازه داده شده است که به شرط آن که خود را به زیورآلات نیاراسته و آرایش نکرده باشند، لباس خود فروگذارند، در حالی که اگر همانان نیز به عفت و پاک دامنی بگروند، برایشان بهتر خواهد بود. (2) این آیه به خوبی دلالت دارد که بر دیگر زنان جایز نیست که لباس خود را فروگذارند و بدن و زیورآلات خود را بر نامحرمان ظاهر سازند.

8. حقوق مربوط به ازدواج و خانواده

اشاره

روح و مفاد کنوانسیون، رفع هر گونه تبعیض علیه زنان و برقراری حقوق برابر و یکسان بین زن و مرد در همه ی زمینه هاست؛ از این رو، بر اساس مفاد کنوانسیون، به خصوص ماده ی 2 و 16 آن، زنان و مردان از حقوق یکسانی در رابطه با حقوق خانوادگی، ولایت، حضانت و قیمومت کودکان برخوردارند و در همه ی این موارد، منافع کودکان اولویت دارد و مقدم است.

ماده ی 16 کنوانسیون به طور کلی در مورد رفع تبعیض علیه زنان در مسائل مربوط به

ص: 172

1- احزاب: 59.

2- نور: 60: (وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ).

ازدواج و روابط خانوادگی است و مواردی را در این خصوص به طور خاص مورد تأکید قرار داده است که در کلیت و جزئیات خود با مواردی از قوانین جمهوری اسلامی ایران و قواعد شرعی در تعارض است که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌شود:

سن ازدواج

طبق ماده ی 1041 قانون مدنی، سن ورود به ازدواج، همان سن بلوغ است و سن بلوغ طبق تبصره ی 1 ماده ی 1210 در پسر 15 سال و در دختر 9 سال شناخته شده است و طبق ماده ی واحده ی مصوب 7/آبان/1379 اصلاح تبصره ی ذیل ماده ی 1041 قانون اصلاح موادی از قانون مدنی مصوب 14/آبان/70 سن ورود به ازدواج برای پسر 18 سال و برای دختر 15 سال خواهد بود؛ البته ازدواج قبل از رسیدن به این سن منوط به اجازه از دادگاه است.

امام صادق(علیه السلام) می‌فرماید:

حد بلوغ زن نُه سالگی است. (1)

همان بزرگوار می‌فرماید:

زمانی که (دختر) به نُه سالگی رسید، دارایی او به او بازگردانده می‌شود و رواست که در مال خود تصرف کند و حدود تامه، به سود او و علیه او جاری می‌شود. (2)

امام باقر(علیه السلام) می‌فرماید:

ص: 173

-
- 1- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، (دار تحقیق مؤسسه آل البیت)، ج 2، ص 104.
 - 2- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، (دار تحقیق مؤسسه آل البیت)، ج 18، ص 411؛ ج 19، ص 367؛ و شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، (بیروت: دارالتعارف)، ج 4، ص 221.

هنگامی که دختر نُه ساله شد، کودکی او پایان می پذیرد و ازدواج می کند و حدود عمومی علیه او و به سود او جاری می شود. (1)

ریاست خانواده

مطابق ماده ی 1105 قانون مدنی، ریاست خانواده با مرد است که این ماده با کلیت ماده ی 16 کنوانسیون در تعارض است.

در بند 2 ماده ی 16 از نامزدی و ازدواج کودک هر گونه اثر قانونی سلب شده است؛ در حالی که براساس تبصره ی 1 ماده 1041 قانون مدنی، پدر و جد پدری حق دارند حتی دختر نوزاد خود را به عقد ازدواج مردی درآورند، به شرط آن که مصلحت وی نادیده گرفته نشود؛ و چنین ازدواجی حتی با مخالفت دختر پس از بلوغ صحیح است. این قانون با بند 1 ماده ی 16 نیز مغایرت دارد.

قرآن کریم می فرماید:

(الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ)؛ مردان اداره ی امور زنان را برعهده دارند، به دلیل برتری که خداوند داده است.

ازدواج با غیر مسلمان

به موجب ماده ی 1059 قانون مدنی، ازدواج مرد غیرمسلمان با زن مسلمان باطل است؛ اما این قانون در مورد ازدواج مرد مسلمان با زن غیرمسلمان ساکت است؛ لذا بر طبق اصل یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی، در این مورد باید به منابع معتبر اسلامی یا فتاوای معتبر مراجعه کرد. در این خصوص فقهای اسلام، اعم از شیعه و سنی، ازدواج مرد مسلمان با زن غیرمسلمان و غیر اهل کتاب را باطل می دانند؛ (2) اما در مورد ازدواج مرد مسلمان با زن

ص: 174

1- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، (دار تحقیق مؤسسه آل البیت)، ج 1، ص 43؛ ج 28، ص 20؛ فروع کافی، ج 7، ص 198.

2- ر.ک: زین الدین الجبعی العاملی، مسالک الافهام، ج 1، ص 391؛ شرح لمعه، ج 5، ص 228، و جواهر الکلام، ج 30، ص 28، به نقل از پایان نامه ی کارشناسی ارشد، بررسی حقوقی الحاق جمهوری اسلامی ایران بها کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان، (قم: مؤسسه ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، زمستان 1379)، ص 91.

اهل کتاب اختلاف نظر وجود دارد(1) که حسب مشهور نظر، ازدواج دایم باطل و ازدواج موقت صحیح است.(2)

براساس ماده ی 1060 قانون مدنی، اگر زن ایرانیِ مسلمانی بخواهد با مرد غیر ایرانیِ مسلمانی ازدواج نماید، باید قبلاً از دولت کسب اجازه کند، در حالی که این محدودیت در موارد معدودی مربوط به کارمندان برخی دستگاه های دولتی، برای مرد ایرانی وجود ندارد.

ولایت بر طفل و قیمومت

مطابق مواد 1180 ، 1188، 1194، 1181 و 1218 قانون مدنی، ولایت بر طفل به اشتراک با پدر و جد پدری است و مادر نسبت به اموال فرزند خویش هیچ سمتی ندارد. در صورت نبودن پدر و جد یا یکی از اجداد پدری، وصی منصوب از طرف آنان ولی طفل است و هرگاه ولی خاص موجود نباشد ولایت با حاکم است. بر اساس بند 5 اصل 21 قانون اساسی، اعطای قیمومت به مادران در رابطه با فرزندان، مشروط به نبود ولی شرعی است. پدر و جد پدری، بر اساس ماده ی 1180 قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران، ولی قهری و شرعی کودکان صغیرند و بر آنان ولایت دارند و همه ی امور آنها باید تحت نظارت پدر و جد پدری صورت بگیرد و تا زمانی که یکی از آن دو وجود دارند، مادر حق دخالت در امور آنان را ندارد و حتی پدر و جد پدری می توانند با وصیت، سرپرستی کودکان را به فردی غیر از مادر واگذار نمایند.

ص: 175

1- جواهرالکلام، ج 30، ص 49، به نقل از پایان نامه ی کارشناسی ارشد، بررسی حقوقی الحاق جمهوری اسلامی ایران بها نکنوناسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان، (قم: مؤسسه ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، زمستان 1379)، ص 91.

2- جواهرالکلام، ج 30، ص 49، به نقل از پایان نامه ی کارشناسی ارشد، بررسی حقوقی الحاق جمهوری اسلامی ایران بها نکنوناسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان، (قم: مؤسسه ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، زمستان 1379)، ص 91.

بر اساس ماده 1043 قانون مدنی، برای پدر یا جد پدری ولایت در ازدواج دختر باکره وجود دارد. مادر در این مورد ولایت ندارد. پسر نیز برای ازدواج نیازی به اجازه ی پدر یا جد پدری ندارد؛ در حالی که مطابق کنوانسیون، چنین تفاوتی قابل پذیرش نیست؛ البته این حکم اسلامی به جهت حمایتی که اسلام برای دختران منظور داشته جعل شده است.

فسخ نکاح

مطابق ماده ی 1123 و ماده ی 1122 قانون مدنی، عیوبی که در زنان موجب حق فسخ نکاح برای مرد شمرده شده است، با عیوبی که در مردان موجب حق فسخ نکاح برای زن است متفاوت است.

حق طلاق

بر طبق ماده ی 1133 قانون مدنی، مرد می تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق بدهد، درحالی که طبق مواد 1029، 1130، 1190 و 1146 زن به صورت مشروط می تواند از دادگاه تقاضای طلاق کند.

همان طور که ملاحظه می شود، طبق قوانین موضوعه، اختیار طلاق در دست مرد است.

در پاسخ این سؤال که چرا بین زن و مرد فرق گذاشته شده و به مرد اجازه داده شده است که بدون مراجعه به دادگاه زن را طلاق دهد، ولی درخواست طلاق از سوی زن مشروط به مراجعه به دادگاه و گرفتن حکم از دادگاه است گفته شده:

علت این امر به طبیعت زن و مرد بر می گردد. زن تحت تأثیر عاطفه است و عاطفه هرگاه بر امور مهم غلبه پیدا کند ضرر می رساند. اگر طلاق در دست زن باشد، بدون سنجیدن عواقب آن، اقدام به طلاق می نماید؛ ولی مرد، به خصوص به خاطر این که برای ازدواج خرج کرده و پیامدهای آن را می داند و

نگران وضع فرزندان است، بیش تر اندیشه می کند و قبل از اقدام به طلاق، پیامدهای آن را ارزیابی می کند و مضار و منافعش را می سنجد و آن گاه تصمیم می گیرد.⁽¹⁾

حضانت

براساس ماده ی 1169 و ماده ی 1170 قانون مدنی، در صورت طلاق، مادر تا دو سال از تاریخ ولادت طفل اولویت نگه داری او را خواهد داشت و پس از انقضای این مدت، حضانت با پدر است، مگر نسبت به دختران که تا سال هفتم، حضانت آنها با مادر خواهد بود. در صورتی که مادر ازدواج کند، این حق محدود را نیز نخواهد داشت.

علاوه بر این ها، موارد بسیار دیگری نیز هست که بر اساس دیدگاه تناسب محور اسلام، میان مرد و زن تفاوت وجود دارد و با دیدگاه تشابه محور کنوانسیون سازگاری ندارد و ما برای اختصار از ذکر آنها خودداری می کنیم.

ص: 177

1- محمد ابوزهره، الاحوال الشخصیه، (انتشارات دار الفکر العربی، 1967 م)، ص 281 - 283.

از آن جا که هدف کنوانسیون، رفع تبعیض، و شعار اسلام نیز مخالفت با تبعیض و بی عدالتی است، آیا نباید کنوانسیون را موافق اسلام دانست!؟

* ماده ی یک کنوانسیون، تبعیض را چنین تعریف می کند:

عبارت تبعیض علیه زنان در این کنوانسیون به هر گونه تمایز و استثنا (محدودیت) بر اساس جنسیت اطلاق می شود که نتیجه ی آن خدشه دار کردن بهره مندی زنان از حقوق بشر و آزادی های اساسی در زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی، و یا هر زمینه ی دیگر است...

هدف کنوانسیون در این ماده، برقراری تساوی کامل بین حقوق زن و مرد و رفع هر گونه تبعیض علیه زنان است؛ از این رو به تبعیض هایی که به نفع زنان است نمی پردازد. در این سند بین المللی هر نوع تفاوت بین زن و مرد در حقوق و تکالیف - ولو ثمره ی تفاوت های تکوینی زن و مرد باشد - تبعیض محسوب شده است. این تفسیر و نگرش به یکسانی و تشابه حقوق زن و مرد می انجامد و لازمه اش این است که به هر نوع عدم تشابه بین زن و مرد، به دید تبعیض نگریسته شود؛ حال آن که عدم تشابه حقوق و تکالیف زن و مرد در برخی موارد، تفاوت است نه تبعیض؛ و آنچه مذموم و ناپسند به شمار می آید تبعیض نارواست. وجود برخی از تفاوت ها و توجه به آنها در وضع حقوق و تکالیف، عین عدالت است و ظلم به زنان محسوب نمی شود.

مقتضای عدالت این نیست که حقوق زن و مرد کاملاً یکسان و مشابه باشد، بلکه این ظلم به زن و مرد و نادیده انگاری توانایی ها، تفاوت ها و ویژگی های تکوینی آنان است. نباید هر نوع تفاوتی را تبعیض، و نیز تساوی و برابری زن و مرد در حقوق و تکالیف را به معنای تشابه و یکسانی کامل زن و مرد در حقوق و تکالیف دانست؛ بلکه تساوی بدان معناست که هر یک از زن و مرد از حقوق و تکالیف مناسب با ویژگی های تکوینی شان برخوردار شوند و چیزی بر آنان تحمیل نگردد. کارکردهای متفاوت زن و مرد و نقش تکمیلی آن دو برای

یگدیگر و ایجاد توازن و تعادل در نظام هستی، تفاوت های زن و مرد در برخی از حقوق و تکالیف را ضروری می سازد و این عین عدالت است، نه ظلم و تبعیض، تا سعی در زدودن و از بین بردن آن شود.

در کنوانسیون، تساوی به معنای الغا و در نظر نگرفتن جنسیت زن و مرد، یعنی الغای مذکر و مونث بودن آن دو به منظور دست یابی به تشابه کامل در حقوق و تکالیف به کار رفته است؛ در حالی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که بر اساس موازین اسلامی تنظیم شده، تساوی بدین معناست که هر انسانی اعم از زن و مرد باید از فرصت ها و زمینه های مناسب و کافی برای رشد و تکامل و رسیدن به کمالات وجودی برخوردار باشد و جنسیت هیچ یک از زن و مرد، مانعی برای رسیدن به اینمطلوب والا نیست و هرکدام که از فرصت ها بهتر استفاده کند به برتری و رشد و کمال بیش تر دست خواهد یافت.

در اسلام، ملاک فضیلت و برتری، تقوا و آراستگی به فضایل انسانی و اخلاقی است، نه زن یا مرد بودن. نه زن بودن به خودی خود نقص است و نه مرد بودن کمال.

از طرف دیگر، تساوی و برابری حقوق زن و مرد در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مقید به رعایت موازین اسلامی است و این نگرش، با برداشت کنوانسیون و سایر اسناد بین المللی از تساوی حقوق زن و مرد، متفاوت است.

طبق اصل چهارم قانون اساسی، اصل اسلامی بودن قوانین بر همه ی اصول قانون اساسی حاکم است و اصول دیگر باید در پرتو آن تفسیر شوند.

اصل بیستم قانون اساسی نیز بر رعایت موازین اسلامی تأکید دارد:

همه ی افراد ملت، اعم از زن و مرد، به طور یکسان در حمایت قانون قرار

دارند و از همه ی حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند.

اصل بیست و یکم نیز دولت را موظف به تضمین حقوق زن در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی نموده است.

نتیجه آن که، تفسیر و قرائت کنوانسیون از مفاهیم تبعیض، برابری و تساوی زن و مرد با تفسیر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از آنها بسیار متفاوت و متعارض است. این تعارض در تفاوت دو سند، در آموزه ها، توصیه ها، نتیجه گیری ها و تشخیص مصادیق، تأثیر فراوانی دارد که به تعارض جدی برخی از مواد کنوانسیون با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می انجامد.

در اسلام، تساوی ارزشی بین زن و مرد، یک اصل اساسی و از اصول مسلم دینی است؛ و راه ترقی برای زن و مرد یکسان است؛ چنان که قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) (1)؛ گرامی ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست.

(أَنْتِي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى) (2)؛ من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد.

(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (3)؛ هر کس کار شایسته ای انجام دهد، مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می داریم؛ و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام می دادند، خواهیم داد. (وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ

ص: 180

1- حجرات: 13.

2- آل عمران: 195.

3- نحل: 97.

الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا⁽¹⁾؛ و کسی که چیزی از اعمال صالح را انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد، چنان کسانی داخل بهشت می شوند؛ و کم ترین ستمی به آنها نخواهد شد.

این آیات، بیانگر تساوی حقوق زن و مرد است و در آنها مرد و زن باهم ذکر شده اند؛ اما تفاوت این دو از نظر طبیعی و جسمی اجتناب ناپذیر است، این تفاوت ها، تقسیم مسئولیت ها و تربیت نظام های اجتماعی را طلب می کند.

«تبعیض» وقتی تحقق می یابد که، در صورت تساوی توانایی ها و استعدادها، یک فرد بر دیگری ترجیح داده شود؛ یعنی توانایی و استعداد و نوع مسئولیت او مورد توجه قرار نگیرد. زن و مرد مکمل یکدیگرند و همانند لباس، جبران کننده ی کمبود و مایه ی آرامش هم می شوند. یکی از ستم هایی که ممکن است بر زن روا داشته شود، این است که از زن بخواهیم مسئولیتی را بپذیرد که با خلقت طبیعی او سازگار نباشد.

استاد شهید مطهری، درباره ی حقوق زن و تساوی آن با حقوق مرد، می فرماید:

در مکتب اسلام، زن و مرد هر دو انسان و از حقوق متساوی بهره مندند، اما آنچه از نظر اسلام مطرح است، این است که زن و مرد به دلیل این که یکی زن و دیگری مرد است و خلقت و طبیعت آنها یکسان نیست، در برخی حقوق، تکالیف و مجازات ها متفاوت اند. در دنیای غرب سعی می کنند میان زن و مرد، از لحاظ قوانین و مقررات و حقوق و وظایف، وضع واحد و مشابهی به وجود آورند و تفاوت های غریزی و طبیعی زن و مرد را نادیده بگیرند. علی هذا، آنچه اکنون در کشور ما میان طرف داران حقوق اسلامی از یک

ص: 181

طرف و طرف داران سیستم غربی از طرف دیگر مطرح است، مسأله ی وحدت و تشابه نقش اجتماعی زن و مرد است، نه تساوی حقوق آنها. کلمه ی تساوی حقوق، یک عنوان «تزویر آمیز» است که برای تساوی نقش در جامعه گذاشته شده است. (1)

شهید مطهری در آن زمان اشاره داشته اند که این برنامه ها نوعی تزویر و فریب است و آنچه آنان از تساوی حقوق. مدنظر دارند، تشابه حقوقی است. اسلام ضمن این که زن و مرد را برابر و از یک جنس می داند، آنها را مکمل یکدیگر قرار می دهد تا بتوانند راه تعالی را پیمایند.

خداوند در قرآن کریم درباره ی آفرینش زن و مرد می فرماید:

(وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْتَكِرُونَ)؛ (2) از نشانه های خداوند این است که از خودتان برای شما همسرانی آفریدیم تا بدان ها آرامش یابید، و بین شما دوستی و مهربانی قرار داد. در این موضوع نشانه هایی برای اندیشمندان است. چنان که علامه جعفری (ره) فرموده است:

از نظر حقوق اسلامی هر یک از این دو صنف (زن و مرد) برای خود وظایفی دارند که بتوانند با انجام آن در تشکیل خانواده و جلوگیری از متلاشی شدن آن - که اساس اجتماع است - سهم مشترکی داشته باشند. به همین جهت است که امروزه [در غرب] چون زن را مرد نموده، ولی نتوانسته اند مرد را زن جلوه دهند، هر روز آمار تلاشی سیستم خانواده در جهان رو به افزایش است و یکی از نتایج متلاشی شدن خانواده، بیهوده جلوه کردن زندگانی و بیگانه شدن

ص: 182

1- نظام حقوق زن در اسلام.

2- روم: 21.

آلکسیس کارل، درباره ی تفاوت های زن و مرد می گوید:

زن از جهات زیادی متفاوت از مرد است و ما مجبوریم آنها را آن گونه که هستند، بپذیریم. زنان باید به بسط مواهب طبیعی خود، در جهت و مسیر سرشت خاص خویش، بدون تقلید کورکورانه از مردان بکوشند. وظیفه ی ایشان در راه تکامل بشریت، خیلی بزرگتر از مردهاست. نباید برای دختران جوان، همان طرز فکر و نوع زندگی و تشکیلات فکری و هدف و ایده آلی را که برای پسران جوان در نظر می گیریم، معمول داریم. متخصصین تعلیم و تربیت باید اختلافات عضوی و روانی جنس مرد و زن و وظایف طبیعی ایشان را در نظر داشته باشند و توجه به این نکته ی اساسی در بنای آینده ی تمدن ما حایز کمال اهمیت است. (2)

مولوی نیز در این باره چنین می سراید:

زین للناس حق آراسته است *** ز آنچه او آراست چون تانند رست؟

چون پی یسکن البهاش آفرید *** کی تواند آدم از حوا برید

رستم زال ار بود وز حمزه بیش *** هست در فرمان اسیر زال خویش

آن که عالم مست گفتش آمدی *** کلمینی یا حمیرا می زدی

آب غالب شد بر آتش از نهیب *** ز آتش او جوشد چو باشد در حجیب

ص: 183

1- محمد تقی جعفری، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج 1، ص 165.

2- ر.ک: آلکسیس کارل، انسان موجود ناشناخته، ص 100.

چون که دیگی حایل آمد هر دورا *** نیست کرد آن آب را، کردش هوا(1)

مولوی در این ابیات مرد را به آب و زن را به آتش تشبیه می کند. اگر بین این دو، یک حایل قانونی و عرفی باشد، مرد را به سوی ترقی و تعالی سوق می دهد و اگر نباشد آب، آتش را از بین می برد و خود را نیز نابود می سازد.

اختلافات ناشی از جنسیت تا حدی است که به قول ترمن:

هر سلول بدن انسانی، حامل علامت جنس خود است و یکایک سلول های بدنش، و نیز دستگاه های عضوی و مخصوصاً سلسله ی عصبی، نشانه ی جنس او را بر روی خود دارد.(2) رشد سریع تر دختران در کودکی و بلوغ،(3) بالا-تر بودن ظرفیت حیاتی و نیروی عضلانی پسرها به افزونی فعالیت حرکتی پسران نسبت به دختران(4) و تفاوت بارز این دو جنس در غدد جنسی و کارکرد آنها - که در هر کدام آثار متفاوتی را بر جا می گذارد - و تأثیر آنها در هر یک از دو جنس بسیار شگرف است(5) و اختلافاتی که در گرایش های این دو جنس مشاهده می شود(6) همگی گوشه هایی اندک از علایم جدایی این دو اقیانوس ناشناخته است. عدالت و انصاف در حق زنان اقتضا می کند که از تفاوت های بی شمار این دو جنس غفلت نشود.

زن و مرد با عرصه های گسترده ای از تفاوت، قطعاً حقوق متفاوتی را می طلبند و نادیده گرفتن این تفاوت ها هدف تبعیض زدایی را به سمت ظلمی دیگر علیه زنان تغییر خواهد

ص: 184

1- مولوی، مثنوی، دفتر اول، ص 109.

2- انسان موجود ناشناخته، 100.

3- روان شناسی اختلافی، ص 202 و 203

4- کتاب نقد، ج 12، ص 57.

5- انسان موجود ناشناخته، ص 100، 102 و 152، 153.

6- لذات فلسفه، ص 149.

آنچه تذکر آن لازم است این که تفاوت در مسئولیت و وظایف را نباید به حساب تفاوت در نظام ارزش گذاری دانست؛ از این بعد، زن و مرد، دو انسان دارای استعداد رشد و تعالی و قرب به ذات باری تعالی هستند. قرآن کریم و روایات اسلامی بارها به تساوی این دو در نیل به ارزش های انسانی اشاره دارند.⁽¹⁾ در واقع ارزش های انسانی در مستوایی بالاتر از مسئولیت های آدمی قرار دارد؛ بنابراین تفاوت در مسئولیت را نباید مستلزم تفاوت در ارزش های انسانی دانست.

تفاوت میان زن و مرد در عرصه ی حقوق در اسلام، با ملاحظه ی مصالحی صورت گرفته که یکی از مهم ترین آنها حفظ کیان خانواده است؛ امری که آرامش روحی و روانی آحاد جامعه را به همراه دارد و تربیت صحیح فرزندان را تضمین می کند. اسلام به دلیل اهمیت نقش مدیریت خانه و خانواده، زن را کانون و محور آرامش در خانه شمرده و از بسیاری مسئولیت های مالی و اجتماعی معاف دانسته است؛ جهاد را از او برداشته و حضور در برخی صحنه های اجتماعی را از او نخواستہ است. مسئولیت مالی خانواده و حتی تکفل مالی او را نیز برعهده ی مرد گذاشته است، تا با فراغ خاطر و آسایش روان به رسالتی بزرگ، یعنی ایجاد محیط آرام و زمینه ای مناسب برای تربیت فرزندان اهتمام ورزد؛ بنابراین تفاوت های حقوقی به دلیل اهداف خاص تربیتی، فرهنگی و اجتماعی است.

برخی می گویند: زن و مرد هر دو انسان هستند، پس باید حقوق مساوی و مشابه داشته باشند. درست مثل این که کسی بگوید: ماشین بنز سواری و بنز باربری هر دو ماشین هستند،

ص: 185

1- ر.ک: محمدرضا باقر زاده، «نقد کنوانسیون رفع تبعیض»، مجله معرفت، ش 70، ص 9.

پس باید بتوان با بنز سواری نیز بار ده تن حمل کرد. این جمله چقدر صحیح است؟ اگر بگوییم کاربری این دو متفاوت است، به بنز سواری توهین کرده ایم؟ اگر بپذیریم زن و مرد ویژگی های خاص خود را دارند و اهداف خلقت آنها متفاوت است، پذیرش تفاوت های حقوقی بر مبنای این ویژگی ها و اهداف سهل و آسان خواهد بود. تذکر آخر این که این کنوانسیون نه تنها با اسلام، بلکه با همه ی ادیان الهی در احکامی نظیر حرمت زنا مخالف و مغایر است.

ص: 186

پایگاه امام صادق (علیه السلام) و پایگاه نظام

ص: 187

1. پایگاه امام صادق (علیه السلام)

2. پایگاه نظام

حسن منتظری

ص: 188

پایگاه امام صادق (علیه السلام) / حسن منتظری

اشاره

<http://WWW.imamsadeg.net>

پایگاه امام صادق (علیه السلام) وابسته به مؤسسه ی تحقیقاتی پژوهشی امام صادق (علیه السلام) است. این مؤسسه با محور پژوهش، تحقیق و آموزش تخصصی در مباحث کلام و فلسفه، توسط حضرت آیت الله جعفر سبحانی تأسیس گردیده و به دستاوردهای مطلوبی در زمینه های مختلف کلامی، اعم از: آموزش دانش پژوهان حوزوی، پاسخ به سؤالات و شبهات دینی، چاپ و نشر کتاب های علمی و... دست یافته و بخش عمده ی آثار و محصولات خود را در این پایگاه عرضه نموده است.

قابل ذکر است که تمامی محتوای این پایگاه به زبان عربی عرضه شده است.

1. معرفی مؤسسه ی امام صادق (علیه السلام) شامل: تأسیس و راه اندازی، مؤسس، اهداف، عملکرد و...
 2. معرفی مؤسس آن، حضرت آیت الله سبحانی (زندگی نامه، تحصیلات، استادان، شاگردان، تألیفات و خدمات ایشان).
 3. معرفی کتابخانه؛ در این کتابخانه، متن بیش از 70 کتاب به صورت دسته بندی در موضوعات حدیث، فقه و اصول، فلسفه، کلام، عقاید، تفسیر، ملل و نحل، سیره و تاریخ، رجال و درایه، تراجم و اخلاق و تربیت ارائه شده است.
 4. لیست کتاب ها و جزوه های منتشر شده ی مؤسسه ی امام صادق (علیه السلام).
 5. پاسخ به سؤالات و شبهات وهابیت علیه مذهب تشیع، که در این لینک تعداد 20 شبهه همراه با پاسخ آنها ارائه شده است. 6. معرفی بخش آموزش مؤسسه: مؤسسه ی امام صادق (علیه السلام) هر سال از طریق آزمون اختصاصی، تعدادی از طلاب حوزه ی علمیه را برای تحصیل در رشته ی کلام اسلامی در دوره های کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا گزینش می نماید و هدف عمده ی آن، توانمندی طلاب در زمینه ی پاسخ گویی به سؤالات و شبهات کلامی، اعتقادی و... است.
 - توضیحات جامع بخش آموزش، در این لینک ارائه شده است.
 7. ارائه ی کتاب هایی در خصوص پاسخ به شبهات اهل سنت و وهابیت که با استفاده از منابع شیعه و اهل سنت به صورت عالمانه و مناسب با مباحث مطرح در مجامع علمی تبیین شده است.
 8. تصاویر برخی از علما و مراجع معظّم تقلید.
- از جمله محسنات این سایت عبارت است از:

1. قابلیت جستجو در تمامی مباحث ارائه شده، با انتخاب موضوع مورد نظر؛

2. پاسخ گویی به سؤالات و شبهات کاربران، از طریق پست الکترونیک؛

3. معرفی محصولات جدید پایگاه در صفحه ی ایندکس.

پایگاه نظام

اشاره

آدرس: <http://WWW.nezam.org>

این پایگاه، وابسته به دبیرخانه ی خبرگان رهبری است و در جهت تبیین فلسفه ی سیاسی تشیع که مبنای نظام اسلامی است، و ارائه ی افکار و اندیشه های اسلامی به صورت یک منظومه ی همخوان، قابل فهم با اصطلاحات سیاسی معاصر و قابل دفاع، راه اندازی شده است.

درون مایه ی پایگاه نظام

1. معرفی اجمالی پایگاه و محورهای اساسی در رابطه با اندیشه‌وران عرصه ی سیاست و سیاست دینی و تبیین اهداف فصلنامه ی حکومت اسلامی.

2. فصلنامه ی حکومت اسلامی: این فصلنامه به زبان فارسی منتشر می شود و اهداف ذیل را دنبال می کند:

الف) تبیین اندیشه ی سیاسی اسلام؛

ب) معرفی فقه سیاسی؛

ج) تبیین اندیشه ی سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه؛

د) فراهم سازی بستر گفت و شنودهای علمی در عرصه ی سیاست دینی؛

ص: 191

ه) پرداختن به تاریخ سیاسی مسلمین.

3. کتاب های منتشر شده از سوی مرکز تحقیقات دبیرخانه ی مجلس خبرگان رهبری، شامل: آزادی، عقل و ایمان؛ حاکمیت سیاسی معصومان(علیهم السلام)؛ حکومت علوی، کارگزاران؛ حکومت علوی، ساختار و شیوه ی حکومت؛ حکومت علوی، هدف ها و مسؤولیت ها؛ حکومت علوی، بنیان ها و چالش ها؛ حقوق و وظایف شهروندان و دولتمردان؛ اندیشه های سیاسی محقق نراقی؛ پیشینه ی نظریه ی ولایت فقیه؛ مفاهیم اساسی نظریه ی ولایت فقیه؛ دین و دولت در اندیشه ی اسلامی؛ خبرگان ملت و... .

4. ویژه نامه ی اندیشه ی سیاسی عاشورا، شامل: دفتر اول: زمینه ها، علل و اهداف قیام امام حسین(علیه السلام)؛ دفتر دوم: مدیریت و رهبری عاشورا و نقش مردم؛ دفتر سوم: پیام و پیامدهای عاشورا.

ویژگی های این پایگاه عبارت است از:

1. به روز بودن مباحث؛

2. بیان دیدگاه های سیاسی و حکومتی در اسلام و جایگاه ولایت فقیه؛

3. امکان ارتباط با این پایگاه از طریق پست الکترونیکی؛

4. بهره مندی از زبان های فارسی، عربی و انگلیسی.

کاربران اینترنتی می توانند با پست الکترونیک به نشانی: e-amini@nezam.org با این دبیرخانه ارتباط برقرار کنند.

ص: 192

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

